

۱۴

تاریخ جنگ‌ها

گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه

تألیف: آبراهام ایروانی

ترجمه: فاطمه اورجی





پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ جنگ‌ها

گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه
(۱۷۲۱-۱۷۳۸)

نوشته

آبراهام ایروانی

ترجمه از متن اصلی قرن هیجده با تعلیقات و حواشی به همراه مقدمه

جورج. آ. بورنوتیان

ترجمه فارسی

فاطمه اورجی



پژوهشکده تاریخ اسلام

تاریخ جنگ‌ها

گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه (۱۷۲۱-۱۷۳۸)

تألیف: آبراهام ایروانی

ترجمه و تعلیق: جورج ا. بورنوتیان

مترجم فارسی: فاطمه اورجی

ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیرنشر: خلیل قویدل

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان، ۱۰۰۰

چاپ و صحافی: چاپ تقویم

ردیف انتشار: ۳۰

۷۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است

خیابان ولیعصر^(ع)، خیابان شهید عباسپور، خیابان رستگاران، شهرز شرقی، شماره ۹

تلفن: ۳-۸۸۶۷۶۸۶۱ - ۸۸۶۷۶۸۶۰ نمابر:

web: www.pte.ac.ir

سرشناسه:

آبراهام، اروانتسی

Abraham, Erewantsi

عنوان و نام پدیدآور:

تاریخ جنگ‌ها: گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه (۱۷۲۱-۱۷۳۸)

نوشته آبراهام ایروانی، جورج ا. بورنوتیان؛ ترجمه فاطمه اورجی.

تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۳.

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

۱۸۰ ص.: مصور.

شابک:

978 - 600 - 7398 - 02 - 9

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

شناسه افزوده:

Bournoutian, George A.

شناسه افزوده:

اورجی نیک‌آبادی، فاطمه، ۱۳۴۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره:

DSR1۲۴۷/۱۲۰۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:

۹۵۵/۰۷۱۹

شماره کتابشناسی ملی:

۳۵۳۹۸۳۴

سخن اول

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ هر امت و جامعه‌ای بیانگر فرهنگ و تمدن آن است. به همین دلیل، علم تاریخ در میان علوم، جایگاهی ویژه یافته است. جامعه اسلامی به عنوان یک امت جهانی، دارای چهارده قرن سابقه تاریخی با ابعاد و عناصری روشن و بدون ابهام است. اهمیت این پیشینه تاریخی و ابعاد گوناگون آن، مانند فرهنگ، تمدن، علوم، اخلاق، فلسفه و هنر و نقش بی‌بدیل آن در تمدن جهان معاصر، تلاش گسترده دانشگاه‌ها و دانشمندان غربی را نیز در راه تحقیق و مطالعه این تاریخ عظیم برانگیخته است؛ تا بدان پایه که معتبرترین منابع و اطلاعات پژوهشی در حوزه‌های گوناگون تاریخ اسلام را در مراکز علمی غرب می‌توان سراغ گرفت.

به رغم توجه ویژه پژوهشگاه‌های دنیای غرب به اسلام، به علت ناتوانی ذاتی آنها از شناخت اسلام ناب و حقیقی - به دلیل عدم دسترسی مستقیم و به دور از تحریف به منابع اصیل، و لاجرم اطلاع محدود پژوهشگران از زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های یک تحقیق علمی جامع، آغاز حرکتی اساسی و همه جانبه از سوی دانشمندان اسلامی به منظور تصحیح و تکمیل تلاش‌های گذشته ضروری است. اگر این حرکت، گسترده، غنی و متکی بر پیشرفته‌ترین روش‌های پژوهشی آغاز شود، بی‌شک تغییرات بنیادی در مسیر این گونه مطالعات در پژوهشگاه‌های مهم دنیا در زمینه تاریخ اسلام و مسائل مختلف آن دور از دسترس نخواهد بود.

هدف اساسی از تأسیس پژوهشکده تاریخ اسلام - که هم اکنون در آغاز راه است - گام زدن در راه تحقق این آرمان می‌باشد. این پژوهشکده با همت و پیگیری استادان ارزشمند تاریخ اسلام و

رشته‌های پیوسته به آن، آغاز به کار کرده و برای نیل به اهداف مقدس خود، آماده همکاری با همه کسانی است که به این اهداف ایمان دارند. از این رو، پاسخگویی به هزاران پرسش را که در خلال مطالعه ۱۴ قرن تاریخ اسلام مورد توجه خواننده و به خصوص پژوهشگران قرار می‌گیرد، وجهه همت خود قرار داده است. تحقق این مهم با روش‌های گوناگون دنبال می‌شود، که نشر آثار پژوهشی استادان و کارشناسان - به صورت تألیف و یا ترجمه - مانند اثر حاضر، از جمله آنهاست. البته برنامه‌هایی همچون تشکیل کارگاه‌های تخصصی، نشست‌های علمی تخصصی و حمایت از پروژه‌های پژوهشی مورد نیاز، نیز برای تحقق هدف یاد شده در حال پیگیری و اجراست که ضرورت دارد کیفیت و کمیت آنها افزایش یابد.

این مرکز، هم‌اکنون با شش گروه علمی و زیر نظر شورای علمی فعالیت می‌کند، که ان شاء الله به زودی تعداد آنها به دو برابر افزایش خواهد یافت. از جمله اقدامات کم سابقه پژوهشکده، تأسیس دانشنامه جغرافیای تاریخی جهان اسلام است که بزودی اولین مجلد آن عرضه خواهد شد. این دانشنامه با ریاست یکی از استادان در هفت گروه علمی مشغول فعالیت است و هزاران مدخل را - تاکنون - همراه با منابع اصلی آن در پایگاه اینترنتی عرضه کرده است تا دسترسی محققان به منابع را آسان کند.

پژوهشکده تاریخ اسلام به وسیله پایگاه اینترنتی خود با همه پژوهشگران و علاقه‌مندان به مطالعه در سراسر جهان پیوند برقرار می‌کند. این پایگاه، علاوه بر انعکاس همه فعالیت‌های این مرکز علمی، بازتاب‌دهنده فعالیت‌های علمی انجام شده توسط مراکز و اشخاص دیگر در این رشته است. با فعال شدن پایگاه مزبور، دسترسی پژوهندگان به مرکزی جامع و همه‌جانبه، که انعکاس‌دهنده همه آثار موجود در زمینه تاریخ اسلام باشد، میسر خواهد شد.

علاوه بر آن، هم‌اکنون کتابخانه تخصصی (حقیقی و مجازی) فعال است و به تدریج فعال‌تر خواهد شد. از خداوند بزرگ، برای این تلاش و همه تلاشگران در راه حق و حقیقت، آرزوی موفقیت می‌کنم.

سیدهادی خامنه‌ای

رئیس پژوهشکده تاریخ اسلام

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه مترجم فارسی
۱۷	مقدمه مترجم انگلیسی
	تاریخ جنگ‌ها: به‌وسیله عثمانی‌ها برای تصرف شهرهای ارمنی و ایرانی در پی لشکرکشی سلطان محمود
۳۱	افغان علیه شاه ایران، شاه سلطان حسین آغاز شد
	فصل اول: چگونه شاه طهماسب، پسر حسین شاه ایران، مسئولیت بازگرداندن تخت پدرش را که توسط افغان‌ها غصب شده بود، برعهده گرفت. چگونه شهرهای تفریس، پس از ویرانی توسط تاتارهای لزگی، به دست عثمانی‌ها افتاد
۳۳	
۴۱	فصل دوم: محاصره شهر کربی و تحولات در اچمیادزین
	فصل سوم: محاصره ایروان و مقاومت مردم آن، چگونه ارامنه با شجاعت در بیرون حصار شهر
۴۷	جنگیدند و عثمانی‌ها را شکست دادند
	فصل چهارم: تضعیف مدافعان ارمنی، فرستادن نمایندگان به نزد عثمانی‌ها برای صلح، تسخیر ایروان و قتل‌عام و اسارت مدافعان ارمنی آن
۵۵	
	فصل پنجم: چگونه دریافت امان‌نامه از پاشای عثمانی برای حکمران ایروان با وساطت خلیفه بزرگ آستوازادور و تسلیم قلعه
۵۹	
۶۵	فصل ششم: عثمانی‌ها چگونه شهرهای ایرانی خوی و تبریز را گرفتند
	فصل هفتم: چگونه افغان‌ها از طریق فالیون به تبریز پیشروی کردند. در گرفتن فالیون و دژ بُز، در محاصره همدان و عدم موفقیت در گرفتن آن. پیشروی به سوی تبریز
۶۹	

- فصل هشتم: چگونه فرمانده عثمانی به سوی همدان پیشروی کرد، به سراغ شهر کوچک سمعیداو آمد، آن را گرفت و به سوی همدان رهسپار شد. در گرفتن همدان و انهدام سپاه آن. ۷۳
- فصل نهم: چگونه افغان‌ها درخواست بازپس‌گیری همدان را نمودند و چگونه عثمانی‌ها نیروهای کمکی فرستادند. چگونه افغان‌ها به همدان لشکرکشی نمودند. چگونه افغان‌ها در ابتدا نبرد را باختند و سپس به دلیل مشکلات داخلی سپاه عثمانی پیروز شدند. درباره عهدنامه صلح و فرستادن سفیر به قسطنطنیه. ۸۱
- فصل دهم: چگونه شاه طهماسب با کمک نادر شهر اصفهان را دوباره به دست آورد و بر تخت پدرش جلوس نمود. ۹۱
- فصل یازدهم: چگونه نادر همدان را از عثمانی‌ها بازپس گرفت. ۹۷
- فصل دوازدهم: چگونه نادر تبریز را از عثمانی‌ها گرفت. ۱۰۵
- فصل سیزدهم: چگونه نادر شهر هرات را که باروی محکمی داشت گرفت و چگونه او سردهسته ازبک را اسیر نمود. ۱۰۹
- فصل چهاردهم: چگونه سپاه عثمانی از صلح با ایران خودداری نمود و جنگ دوباره آغاز شد. چگونه عثمانی‌ها شاه طهماسب را شکست دادند، همدان را گرفتند، و صلح منعقد شد. ۱۱۳
- فصل پانزدهم: چگونه نادر به اصفهان آمد، به شاه طهماسب نیرنگ زد، او را خلع کرد و به خراسان فرستاد. چگونه نادر پسر خردسال طهماسب را شاه کرد و عملاً حاکم ایران شد. ۱۱۷
- فصل شانزدهم: چگونه نادر بختیاری‌ها را توسط رفتارش درباره شاه طهماسب خشمگین کرد. چگونه آنها علیه نادر به پا خاستند، برای خودشان شاه انتخاب کردند، و به اصفهان لشکرکشی کردند. چگونه نادر به سرکوب ایشان رفت و چگونه آنها به یک دژ پناه بردند. چگونه نادر ایشان را ترک کرد و با عبور از یک رودخانه بزرگ علیه عثمانی‌ها در بغداد لشکرکشی نمود. ۱۲۳
- فصل هفدهم: چگونه نادر به بغداد حرکت کرد، با عثمان پاشا جنگید، شکست خورد و به همدان عقب‌نشینی کرد. ۱۲۹
- فصل هجدهم: چگونه نادر یک‌بار دیگر برای نبرد با توپال عثمان پاشا به طرف بغداد حرکت نمود. چگونه او عثمانی‌ها را هزیمت داد و توپال عثمان را کشت. چگونه او صلحی را با حاکم بغداد منعقد کرد. چگونه او به بختیاری‌ها حمله کرد، بسیاری از آنها را کشت، و ۴۸،۰۰۰ خانوار را به خراسان تبعید نمود. ۱۳۷

فصل نوزدهم: چگونه فرستادگانی از مسکوی به اصفهان رسیدند و باج و خراج توافق شده توسط شاه طهماسب را مطالبه نمودند و پاسخ سخت نادر. چگونه نادر پیشروی نمود و ایروان را از دست عثمانی‌ها به در آورد و چگونه او مالیات را از ایرانیان و آرامنه ساکن ایروان مطالبه نمود	۱۴۳
فصل بیستم: چگونه نادر گنجه و شماخی را گرفت و چگونه او به لزگی‌ها حمله کرد. چگونه او به گرجستان پیشروی نمود و به ایروان بازگشت	۱۴۷
فصل بیست و یکم: چگونه نادر در یک نبرد بزرگ علیه عثمانی‌ها جنگیده، فرمانده‌اشان عبدالله پاشا را گرفت، و او را کشت. چگونه او به حسن قلعه پیشروی کرد و به وان رسید. چگونه نادر به عنوان شاه ایرانیان انتخاب شد	۱۵۱
فصل بیست و دوم: [عملیات نادر، ۱۷۳۶-۱۷۳۸]	۱۵۷
ضمائم: نقشه‌ها و شکل‌ها	۱۶۱
گزیده کتاب‌شناسی: مترجم انگلیسی	۱۶۹
کتاب‌شناسی: مترجم فارسی	۱۷۱
نمایه	۱۷۳

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه مترجم فارسی

پیشگش به تبرستان
www.tabarestan.info

کتاب «تاریخ جنگ‌ها ۱۷۲۱-۱۷۳۸» نوشته آبراهام ایروانی، شخصی از اهالی ایروان، در نیمه نخست قرن هیجدهم میلادی/ دوازدهم هجری به رشته تحریر درآمده است. تنها نسخه خطی موجود نوشته شده توسط شخص آبراهام ایروانی احتمالاً پس از سال ۱۷۳۸م می‌باشد. این کتاب با تهاجم افغان‌ها به ایران در سال ۱۷۲۱م آغاز و با شکست ایشان در قندهار در سال ۱۷۳۸م توسط نادر به پایان می‌رسد. مطالب کتاب درباره نبردهای افغان‌ها با ایرانیان، نبردهای عثمانی‌ها و افغان‌ها، جنگ‌های عثمانی‌ها و ایرانی‌ها و حضور عثمانی‌ها و ایرانیان در ارمنستان شرقی و ایروان و اشاراتی به تجاوزات روس‌ها در سرزمین‌های ایرانی قفقاز و گیلان در فاصله زمانی میان سال‌های ۱۷۲۱-۱۷۳۸م است. و همچنین ظهور نادر و قدرت‌گیری او و اقدامات و عملکردهای او در تاریخ ایران آن دوره را شامل می‌شود.

نویسنده کتاب همان‌گونه که خود می‌گوید، شاهد و ناظر حوادث و اتفاقاتی که در کتابش گزارش می‌کند بوده و یا آنها را از افراد و دوستان قابل اعتماد و یا از سربازان و بازرگانان و کسانی که شاهد عینی بودند، شنیده و در کتابش آورده است. همان‌گونه که مترجم محترم انگلیسی این کتاب در مقدمه خویش بیان می‌نماید آبراهام یک شاهد عینی تجاوز عثمانی به ارمنستان شرقی و محاصره ایروان بود؛ جایی که همه خانواده او توسط عثمانی‌ها یا کشته و یا اسیر شدند. بنابراین آبراهام یک رویکرد مثبت به ایران در مقابل

حس بدبینی و تنفر نسبت به عثمانی‌ها و افغان‌ها از خود نشان می‌دهد.^۱ به هر حال ارزش منحصر بفرد کتاب حاضر اطلاعات مهمی است که درباره ارامنه گزارش می‌کند. گزارش مبسوط آبراهام ایروانی مربوط به تهاجم عثمانی به ارمنستان شرقی در تاریخ ۱۷۲۴م است که فصل‌های دوم تا پنجم را به خود اختصاص می‌دهد. می‌توان گفت برخی از مطالبی را که آبراهام در این بخش‌ها ارائه می‌دهد در هیچ منبع دیگری گزارش نشده است. همچنین این کتاب یک منبع بی‌نظیر برای علاقه‌مندان به زبان و گویش و اصطلاحات ایروانی و ارمنی است. کتاب آکنده از لغات، کلمات، اسامی و اصطلاحات خاص ارمنی و ایروانی است. و بویژه معادل‌های فارسی و ترکی آنها نیز در بسیاری از موارد آورده شده است. بنابراین کتاب حاضر در کنار دو منبع دیگر معاصر خود یعنی «گزارش‌های گیلانتز» و «تاریخ آبراهام کرتی»^۲ در شمار منابع ارزشمند موجود آن دوره تاریخ ایران و تحولات ارمنستان شرقی و ایروان و اقدامات قدرت‌های درگیر در آن منطقه از جمله ایرانیان و عثمانی‌ها است. همچنین می‌تواند منبعی مهم جهت بررسی اوضاع اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی آن منطقه مورد استفاده علاقه‌مندان قرار گیرد.

همان گونه که گفته شد بیشترین قسمت کتاب حاضر درباره تهاجم عثمانی‌ها به ارمنستان شرقی و ایروان در سال ۱۷۲۴م است که نویسنده به این قسمت بسیار مبسوط پرداخته است. و در مقابل آن، حوادث مربوط به سقوط صفویه و همچنین نبرد اغوارد در تاریخ ۱۷۳۵م میان نادر و عثمانی‌ها در ایروان که به کشته شدن عبدالله کوپرلو پاشا سرعسکر عثمانی‌ها می‌انجامد، و نیز حوادث مربوط به دشت مغان به طور اختصار بیان شده است. آبراهام ایروانی در ذکر برخی از موارد بسیار اغراق نموده است. بویژه در ذکر اعداد و ارقام، تعداد سپاهیان، تعداد مقتولین و اسراء. در گزارش حوادث برخی از نبردها تعداد مقتولین و اسراء و غنائم را بیش از حد تصور عنوان می‌نماید که پذیرفتنی نیست. شاید به این دلیل است که آبراهام خود عنوان می‌نماید که برخی از مطالب را از دیگران شنیده و خود آنها را مستقیم به چشم خود ندیده است.

۱ نک: مقدمه مترجم انگلیسی و همچنین دیگر مطالب کتاب حاضر.

۲ همان.

مترجم محترم انگلیسی کتاب حاضر جورج بournoutian^۱ استاد تاریخ اروپای شرقی و خاورمیانه در کالج آیونا^۲ در امریکا است. او تاریخ ایران را در UCLA و تاریخ ارمنستان را در دانشگاه کولومبیا^۳، دانشگاه نیویورک، دانشگاه راجرز^۴، دانشگاه توفس^۵، دانشگاه کانکتیکات^۶ و کالج راماپو^۷ تدریس می‌کند. علاوه بر هفت جلد کتاب درباره تاریخ ارمنستان، روسیه و ایران، او نویسنده فصل‌هایی از کتاب‌هایی که توسط استادان هوانسیان^۸، سانی^۹، چاگوری^{۱۰}، کاستری اوتا^{۱۱} چاپ شده است، می‌باشد. همچنین او از نویسندگان اصلی مجلات علمی و دائرةالمعارف‌ها می‌باشد.

کتاب «تاریخ جنگ‌ها ۱۷۲۱-۱۷۳۸» نوشته ابراهام پروانی، نخستین بار توسط جورج بournoutian به زبان انگلیسی ترجمه شده است و توسط انتشارات مزدا در سال ۱۹۹۹ در آمریکا منتشر شده است. درباره ترجمه این کتاب به زبان فارسی، حقیر توسط یکی از دوستان خود با ترجمه انگلیسی این کتاب آشنا شدم. پس از مطالعه‌ای در این کتاب، علاقه‌مند به ترجمه آن به زبان فارسی شدم. اولین قدم کسب اجازه از مترجم محترم انگلیسی کتاب برای ترجمه آن به زبان فارسی بود. پروفیسور بournoutian موافقت خویش را برای این ترجمه اعلام نمودند و بنده با موافقت ایشان به این کار مبادرت نمودم. همان‌گونه که مترجم محترم انگلیسی در مقدمه خویش بیان می‌نماید این کتاب با چندین تغییر و تحولات در زبان ارمنی و روسی به دست ایشان رسید و در نهایت توسط خود ایشان به زبان انگلیسی ترجمه شد که نخستین ترجمه انگلیسی این کتاب می‌باشد. و البته کاری بس صعب و دشوار بوده است و ایشان در این راه زحمات بس طاقت‌فرسایی را متحمل شده‌اند.

کتاب حاضر که از زبان انگلیسی به زبان فارسی برگردانده شده است نخستین ترجمه این کتاب به زبان فارسی است. بنابراین تصمیم گرفته شد که در ذیل عنوان «تاریخ

-
- 1 George Bournoutian
 - 2 Iona
 - 3 Columbia university
 - 4 Rutgers
 - 5 Tufts university
 - 6 university of Connecticut
 - 7 Ramapo college
 - 8 Hovannisian
 - 9 Suny
 - 10 Chaqueri
 - 11 Castriota

جنگ‌ها» عنوان دیگری را تحت عنوان: «گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه ۱۷۲۱-۱۷۳۸» قرار دهم که برای خواننده فارسی‌زبان آشنا و مأنوس‌تر است. تلاش بسیاری انجام شده است که متن به همان شکل اصلی ترجمه گردد. بجز در برخی موارد که می‌بایست درباره آنها توضیحاتی ذکر گردد. برخی از پی‌نوشت‌ها و توضیحات مترجم انگلیسی برای خوانندگان انگلیسی ضروری است نه خوانندگان فارسی‌زبان. بنابراین نیازی به ترجمه و آوردن آنها در متن فارسی نبود، و از این روی این موارد در ترجمه فارسی حذف گردیدند. در برخی موارد آبراهام ابروانی از عناوین اصطلاحاتی استفاده می‌نماید که مترجم انگلیسی نیز آنها را در ترجمه انگلیسی آورده است. برای مثال در برخی جایها از مسلمانان با عناوینی مانند کافران، ملحدان، یاد می‌شود. در ترجمه فارسی سعی گردیده است این موارد به نحو دیگری ترجمه شود که با شئون جامع اسلامی ایران تعارضی نداشته باشد. البته این موارد در پانوشت‌ها از سوی مترجم فارسی توضیح داده شده است.

مترجم محترم انگلیسی با وجود زحمات و مشق‌ات فراوانی که در ترجمه این کتاب متقبل شده‌اند ولی در برخی موارد مشاهده می‌شود که اطلاعات تاریخی اشتباهی را ارائه می‌نمایند. در ترجمه فارسی حتی الامکان و در حد وسع و توان سعی گردیده این موارد تصحیح و توضیح داده شوند. در توضیحات اعلام جغرافیایی و اماکن تاریخی کوشش طاقت‌فرسایی از سوی مترجم انگلیسی به عمل آمده است. و حتی در این راستا دو نقشه تاریخی و جغرافیایی نیز از سوی ایشان تهیه شده و در ضمیمه کتاب قرار گرفته است. ولی در برخی از موارد برخی اماکن مورد نظر از سوی ایشان مشخص نشده است. در ترجمه فارسی سعی گردیده حتی الامکان این اماکن مورد شناسایی و در معرض توضیح قرار داده شود.

به علت آشنایی مترجم محترم انگلیسی به زبان فارسی، ایشان برخی از منابع مورد استفاده خود را در این کتاب، از زبان فارسی استفاده کرده است. مانند «جهانگشای نادری» و «عالم‌آرای نادری». برای پیشگیری از تداخل توضیحات مترجم انگلیسی با توضیحات مترجم فارسی، همه توضیحات و پی‌نوشت‌های مترجم انگلیسی با علامت اختصاری (م.ا) و همه توضیحات و پی‌نوشت‌های مترجم فارسی نیز با علامت اختصاری (م.ف) آورده شده است. همچنین توضیحات اضافی از سوی مترجم فارسی در داخل متن، در داخل

کروشه [] آورده شده است.

نویسنده کتاب و نیز مترجم انگلیسی کتاب در برخی موارد بجای استفاده از واژه «عثمانی» از واژه «ترک» استفاده می‌نمایند. ما به دلیل متداول بودن واژه «عثمانی» در ایران، هر کجا که مقصود ایشان از واژه ترک، عثمانی باشد، واژه «عثمانی» را به کار می‌بریم.

منابع مورد استفاده مترجم انگلیسی به همان شکل بدون تغییراتی در پایان ترجمه فارسی آورده شده است. مترجم انگلیسی در پایان کتاب دو نقشه ضمیمه کتاب خویش نموده‌اند. نقشه شماره یک درباره موقعیت جغرافیایی مکان‌های اشاره شده در متن است و نقشه شماره دو درباره شهر و دژهای ایروان در محاصره سال ۱۷۲۴م از سوی عثمانی‌ها است. ایشان در برخی موارد در داخل متن به آنها ارجاع می‌دهند. در ترجمه فارسی نیز این نقشه‌ها در ضمیمه کتاب آورده شده است.

همچنین مترجم انگلیسی برخی تصاویر از جهانگشای مصور نادری را انتخاب و به مناسبت در کتاب خود آورده است. در ترجمه فارسی نیز سعی شد این روش پیروی گردد و برخی از تصاویر از کتاب مذکور انتخاب و در ضمیمه آورده شده است.

در خاتمه از پروفیسور جورج بورنوتیان که اجازه ترجمه کتاب خویش را به زبان فارسی به این حقیر دادند بی‌نهایت سپاسگزاری می‌نمایم. همچنین ایشان در برخی موارد در توضیحات لغات، اسامی و اصطلاحات ارمنی و نیز در ترجمه برخی جملات انگلیسی به اینجانب مساعدت نمودند که در این باره کمال تشکر را از ایشان دارم. بی‌نهایت از مساعدت‌ها، کمک‌ها و محبت‌های جناب آقای دکتر صادقی برادر، دوست و همکار گرامی و ارجمند که از ابتدا تا انتهای این کار از هیچ کمکی نسبت به بنده دریغ نفرمودند و همواره با کمک‌ها و راهنمایی‌های درست بنده را در این کار مساعدت نمودند کمال تشکر را می‌نمایم. همچنین ایشان زحمت بازخوانی ترجمه حاضر را متقبل گردیدند و در موارد بسیاری در گشودن معضلات این ترجمه مساعدت نمودند که بنده در این موارد رهین منت ایشان می‌باشم. از جناب آقای دکتر رضا دهقانی دوست و همکار گرامی که باعث آشنایی اینجانب با این کتاب شدند تشکر می‌نمایم. از جناب آقای عبداللّهی کارشناس محترم گروه تاریخ که در بازخوانی این متن به اینجانب مدد رساندند کمال تشکر را می‌نمایم. از آقای کارن که در گشودن برخی از معضلات اسامی، اماکن و اصطلاحات

ارمنی به بنده مدد رساندند تشکر می‌نمایم. از جناب آقای صادق حیدری‌نیا دانشجوی دوره دکتری دانشگاه تبریز که کمک‌هایی را در مقدمات نشر این کتاب انجام دادند تشکر می‌نمایم. از پژوهشکده تاریخ اسلام که به انتشار این کتاب همت گماشت کمال سپاسگزاری را دارم. از همه دست‌اندرکاران تایپ و آماده‌سازی این کتاب که زحمت فراوانی را متقبل شدند بی‌نهایت سپاسگزاری می‌نمایم.

در پایان از همه خوانندگان این کتاب برای همه اشتباهات و ایرادات آن عذرخواهی نموده و امیدوارم با ارائه راهنمایی‌های سودمند و ارزنده خود، بنده را در چاپ‌های آتی آن مساعدت نمایند.

فاطمه اورجی

تبریز، آذر ۱۳۹۲

مقدمه مترجم انگلیسی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

در سال ۱۷۲۱م افغان‌ها با مشاهده ضعف عمومی و کلی دولت صفویه، شورش کرده و به سوی پایتخت ایران پیشروی نمودند. در اکتبر ۱۷۲۲م اصفهان به دست افغان‌ها سقوط کرد. شاه‌سلطان حسین از سلطنت کناره‌گیری کرد، در همان هنگام پسر و جانشین او، طهماسب دوم، از اصفهان گریخت و شروع به گردآوردن کمک برای استقرار مجدد دودمان صفویه نمود.

در آن اثنا، پطر کبیر از بی‌ثباتی اوضاع ایران استفاده کرد و سواحل بحر خزر را مورد حمله و هجوم قرار داد. تا پاییز ۱۷۲۳م روس‌ها غرب و جنوب کرانه‌های دریای خزر را تسخیر کرده بودند و با طهماسب [دوم] قراردادی را منعقد کرده بودند. [این] قرارداد در سپتامبر ۱۷۲۳م در سنت پترزبورگ،^۱ به امضاء رسید، و علاوه بر مناطق ساحلی میان دربند و باکو، ایالت گیلان نیز به روس‌ها واگذار شد. در عوض، روسیه تعهد کرد که طهماسب [دوم] را در برقراری آرامش و اخراج افغان‌ها از ایران یاری دهد.

اگرچه [این] عهدنامه هرگز به تصویب [شاه طهماسب دوم] نرسید، عثمانی‌ها، نگران از حضور روسیه در ماوراء قفقاز - دروازه ورود به شرق آناتولی - قرارداد صلح ایران و عثمانی^۲ را - که در سال ۱۶۳۹م در زهاب^۳ امضاء شده بود^۴ - نقض کردند، و در سال

1 St. Petersburg

۲ نویسنده کتاب و همچنین مترجم محترم انگلیسی در برخی موارد بجای استفاده از واژه عثمانی، واژه ترک را به کار می‌برند. و ما به دلیل متداول بودن واژه «عثمانی» در ایران هر کجا که مقصود ایشان از ترک، عثمانی باشد، واژه عثمانی را به کار می‌بریم (م.ف).

3 Zohab

۴ معاهده صلح قصرشیرین یا زهاب در تاریخ ۱۶۳۹م (۱۰۴۹ ه ق) به دنبال تجاوز عثمانی‌ها به بغداد در دوره پادشاهی

۱۷۲۳م به غرب ایران، ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی تجاوز کردند. جنگ میان روس‌ها و عثمانی‌ها^۱ با وساطت فرانسه متوقف شد، و در نتیجه قراردادی، در ژوئن ۱۷۲۴م به امضاء رسید. ماوراء قفقاز تقسیم شد. عجیب آنکه، قسمت تاریخی ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی، که عمدتاً مسیحی‌نشین بودند، در داخل منطقه عثمانی قرار گرفت، در حالی که شرق ماوراء قفقاز، که عمدتاً مسلمان‌نشین بودند، قسمتی از منطقه نفوذ روسیه گردید.

در سال ۱۷۲۶م طهماسب [دوم] نادر را که فرمانده نظامی برجسته و فردی بسیار جاه‌طلب و بلندپروازی بود در راه رسیدن به هدف خود به کار گرفت. نادر پس از یکسری نبردها، افغان‌ها را شکست داد، و تا پایان سال ۱۷۲۹م اصفهان را باز پس گرفت، طهماسب [دوم] به عنوان شاه مستقر شد و پادشاهی صفویه مجدداً برپای گردید. یک سال بعد، نادر شهرهای همدان، کرمانشاه و تبریز را بازپس گرفت و عثمانی‌ها را از غرب ایران بیرون راند. شورش افغان‌ها در خراسان، پیشروی نادر به داخل ماوراء قفقاز را متوقف ساخت و او را مجبور نمود که به سمت هرات حرکت کند. شاه طهماسب [دوم] با نادیده

شاه صفی (۱۶۲۹-۱۶۴۲م/ ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه ق) به امضاء رسید. بدین صورت که سلطان مراد پس از ناکامی و شکست سپاهش در لشکرکشی به بغداد در اواخر دوران پادشاهی شاه عباس کبیر (۱۵۸۷-۱۶۲۹م/ ۹۹۶-۱۰۳۸ ه ق)، یک بار دیگر در سال ۱۶۳۸م/ ۱۰۴۸ ه از راه موصل به بغداد لشکر کشید و آن شهر را در محاصره گرفت. این بار سلطان عثمانی مصمم به فتح بغداد بود. به این جهت استقامت زیادی از خود نشان داد و با آنکه صدراعظم وی محمدپاشا ضمن یکی از حملات به قتل رسید او دست برنداشت و سرانجام پس از چهل روز محاصره به کمک توپخانه سنگین موفق به شکافتن حصار بغداد گردید و توانست این شهر را که پانزده سال در دست ایرانیان بود، فتح کند. سلطان مراد شرایط سنگینی برای تسلیم به پادگان ایرانی بغداد داد که مورد قبول آنان قرار نگرفت و در برج و باروها به مقاومت ادامه دادند. این امر موجب شد که سلطان جنگجوی ترک دستور قتل عام ایرانیان بغداد را صادر کرد و عده زیادی بی‌گناه به قتل رسیدند. در این هنگام شاه صفی در رأس یک سپاه دوازده هزار نفری در قصر شیرین ظاهر شده بود ولی این نیرو خیلی کمتر از آن بود که بتواند با عثمانی‌ها مقابله کند. به این جهت شاه صفی سفیری به بغداد فرستاد و به سلطان عثمانی پیشنهاد صلح کرد. مذاکرات بغداد منتهی به انعقاد عهدنامه صلح قصرشیرین (زهاب) در هفتم مه ۱۶۳۹ (۱۰۴۹ ه ق) گردید. به موجب این عهدنامه بغداد و بصره و قسمتی از کردستان غربی به عثمانی واگذار شد و در مقابل آذربایجان و رواندوز و ارمنستان و گرجستان به ایران داده شد. این عهدنامه اثرات مهمی در تاریخ ایران دارد و نقطه عطفی در روابط بین ایران و عثمانی به‌شمار می‌رود. زیرا به موجب آن تکلیف سرزمین‌هایی که سال‌ها مورد اختلاف بین دو کشور بود تعیین شد و صلح بین ایران و عثمانی به مدت یک قرن تأمین گردید. و دوران آرامشی آغاز شد که تا پایان دوره صفویه ادامه داشت. ر.ک: هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی. تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، صص ۱۰۴-۱۰۵ (م.ف.).

گرفتن اندرز نادر، برای وادار کردن عثمانی‌ها به عقب‌نشینی از ماوراء قفقاز علیه آنها لشگرکشی کرد. عثمانی‌ها نیروهای ایران را در سال ۱۷۳۱م درهم شکستند، و در ژانویه ۱۷۳۲م شاه [طهماسب دوم] قراردادی را مبنی بر واگذاری ارمنستان شرقی، گرجستان شرقی، شیروان و همدان به عثمانی‌ها [با ایشان] منعقد کرد. نادر به نحو احسن از شکست طهماسب [دوم] استفاده نمود و وی را در تابستان سال ۱۷۳۲م برکنار کرد. پسر نوزادشاه - عباس سوم -^۱ به عنوان فرمانروای جدید اعلام و نادر نایب‌السلطنه وی شد. در سال ۱۷۳۳م جنگ با عثمانی‌ها با حمله نادر به بغداد از سر گرفته شد. پس از نخستین شکست‌ها، ایرانیان موفق شدند عثمانی‌ها را شکست دهند و فرمانده آنها، توپال عثمان پاشا^۲ را به قتل برسانند. سپس حاکم بغداد^۳ قرارداد صلحی را با نادر منعقد نمود.

در آن میان، روس‌ها به دنبال توافق‌نامه‌ای که در فوریه ۱۷۳۲م در رشت به امضاء رسیده بود، از گیلان خارج شده بودند، و شاهزاده گولیتسن^۴ را برای اطمینان دادن به نادر که روسیه آماده است ایران را جهت اخراج عثمانی‌ها از ماوراء قفقاز یاری کند به ایران فرستادند. در سال ۱۷۳۴م نادر به داخل شیروان و داغستان حرکت کرد و گنجه را تحت محاصره درآورد. روسیه با اطمینان از پیروزی ایرانیان بر عثمانی‌ها، توافق‌نامه گنجه را با ایرانیان (مارس ۱۷۳۵م) امضاء کرد، و سربازان خود را از سواحل خزر خارج ساخت و به مرزهای ماقبل سال ۱۷۲۲م در کنار رودخانه ترک^۵ بازگشت.

عثمانی‌ها برای حمله به نادر یک سپاه بزرگ تحت فرماندهی عبدالله کوپرلو پاشا^۶ فرستادند. با ادامه محاصره گنجه، نادر هنگامی که آماده می‌شد با سپاهی از عبدالله پاشا برخورد کند، محاصره تفلیس و ایروان را آغاز کرد. دو سپاه در دشت اغوارد^۷ با یکدیگر

۱ در این هنگام هشت‌ماهه بود. (م. ف.)

۲ Topal Osman Pasha

۳ احمدپاشا نام داشت. (م. ف.)

۴ Golitsyn

۵ Terek. نام رودخانه‌ای است نزدیک به دربند و شروان. رود بزرگی است که از ارتفاع چهارهزار گزی کوه‌های قفقاز سرچشمه گرفته از چرکستان و قبرطای می‌گذرد و وارد درّه وسیع و عمیقی می‌گردد. آنگاه چند رود به آن می‌پیوندد و پس از عبور از نواحی مختلف من جمله از قصبه موزدوق و قیزلر، به سوی شرق جاری می‌گردد سپس دو شعبه شده با تشکیل دلتایی وارد دریای خزر می‌گردد. طول این رود ۵۹۲ هزار گز است و به زبان ارمنی این رود را ترخ [ت] (Terkh) نامند. تک: دهخدا، لغت‌نامه، ذیل لغت ترک. (م. ف.)

۶ Abdullah köprülü Pash

۷ Eghvard. نام دشت بزرگی از محال ایروان است. در جهانگشای نادری «باغ آورد» نوشته شده است. رک: استرآبادی،

مصادف شدند، و عثمانی‌ها به‌رغم تفوق و برتری تعداد، شکست خوردند و پاشا زندگیش را از دست داد. برای انتشار خبر شکست عثمانی، اسیران ترک به گنجه، ایروان و تفلیس فرستاده شدند. تا اواسط جولای سال ۱۷۳۵م، گنجه و تفلیس تسلیم شده بودند. ایروان به مقاومت ادامه داد. در حالی که نادر قارص را محاصره کرد و قلمرو میان قارص و ارزروم را تخریب نمود. [در پی این اتفاقات] عثمانی‌ها درخواست صلح نمودند و در عوض برداشتن محاصره قارص، در اوایل اکبر، ایروان را تسلیم کردند. پس از سرکوب کردن لزگی‌های^۱ داغستان، نادر یک مجمع عمومی در دشت معان ترتیب داد، جایی که پس از درخواست‌های مکرر از سوی رؤسای قبایل مختلف، او در بهار سال ۱۷۳۶م، پادشاهی را پذیرفت. به این ترتیب سلسله افشاریه جانشین صفویان شد.

نادر به دنبال تاج‌گذاری‌اش به قندهار حرکت کرد، تنها قلمرو پیشین امپراطوری صفویه که همچنان در دست افغان‌ها بود. قندهار تا سال ۱۷۳۸م توسط جنگجوی بزرگ سقوط کرده بود و یکپارچگی قلمرو ایران برپای گردیده بود.

«تاریخ جنگ‌ها»^۲ یکی از چند گزارش اصلی درباره تجاوزات افغان‌ها و عثمانی‌ها به ایران و ماوراء قفقاز می‌باشد. دو منبع اصلی ایرانی جهانگشای نادری و عالم‌آرای نادری توسط اشخاصی که در خدمت دستگاه حکومتی ایران بوده‌اند نوشته شده است. سه منبع مهم و اصلی ارمنی در رابطه با تجاوزات و تصرفات افغان‌ها و عثمانی‌ها به ایران و ماوراء قفقاز وجود دارد: وقایع‌نامه پطروس گیلانتز^۳، وقایع‌نامه آبراهام

میرزا مهدی‌خان، جهانگشای نادری، به اهتمام سیدعبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۵۲. در تاریخچه نادرشاه نوشته مینورسکی، «باغاورد» آمده است و در پاورقی شماره ۱ همان صفحه نیز آمده است که در زبان ارمنی، اغوارد، اغورد می‌گویند. نک: مینورسکی، و، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران، کتاب‌های سیمرغ (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۵۱. (م.ف.)

۱ Lesghians. لزگی‌ها مردمی سخت درنده‌خو و جنگجو بودند، که در قسمتی از داغستان و بخش شمالی شیروان سکونت داشتند و چون سنیانی متعصب بودند بسیار با ایرانیان دشمنی می‌ورزیدند. رک: گیلانتز، پطرس دی سرگیس، سقوط اصفهان (گزارش‌های گیلانتز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان)، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گل‌ها، چاپ دوم، ۱۳۷۱، پاورقی شماره ۱، ص ۱۰۷. همچنین درباره لزگیان، خلق و خوی آنها، تاخت و تاز آنها به مناطق مختلف ایران و جنگ‌های آنها با ایرانیان نک: لکه‌هات، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی‌عماد، تهران، ۱۳۴۳. (م.ف.)

۲ منظور کتاب حاضر است که ما در ذیل آن عنوان دیگری را تحت عنوان «گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه ۱۷۲۱-۱۷۳۸» قرار دادیم. (م.ف.)

۳ The Chronicle of Petros Gilanents. وقایع‌نامه پطرس دی سرگیس گیلانتز درباره تهاجم افغان به ایران در

کرتی^۱، و تاریخ جنگ‌ها^۲ از آبراهام ایروانی^۳، مردانی با زمینه‌های متفاوت که به خلق این نوشته‌ها پرداختند. پطرس، نماینده‌ای از سوی سراسقف میناس^۴، اسقف بزرگ ارامنه در روسیه، که روس‌ها را به عنوان رهایی‌بخش ارامنه از سلطه مسلمانان می‌نگریست، بود. بنابراین، گزارش‌اش، بر سقوط اصفهان و تهاجم روس‌ها به سواحل خزر و شمال ایران در فاصله سال‌های ۱۷۲۲-۱۷۲۳ تکیه دارد.

آبراهام کرتی جاثلیق^۵ [خلیفه بزرگ] در حالی که در حال ملاقات با مقامات

۱۷۲۲، محاصره اصفهان و پیامدهای آن در شمال ایران، روسیه و ترکیه، ترجمه و تعلیقات انگلیسی توسط: کارو او. میناسیان (لیسیون، ۱۹۵۹) (م.ا.). این کتاب با این عنوان به فارسی ترجمه شده است: گیلانتز، پطرس دی سرگیس، سقوط اصفهان، گزارش‌های گیلانتز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گل‌ها، چاپ دوم، ۱۳۷۱. (م.ف.)

۱ The Chronicle of Abraham of Crete. وقایع‌نامه آبراهام کرتی، ترجمه و تعلیقات و حواشی انگلیسی توسط: جورج آ. بورنوتیان، (کاستامسا، ۱۹۹۹) (م.ا.). آبراهام کرتی خلیفه (جاثلیق) ارمنی کلیسای اچمیادزین (اوج کلیسا) که به دعوت نادر در مجمع دشت مغان حضور به هم رسانید، وقایع آنجا را با تفصیل در کتابی با عنوان: تاریخ من و نادر، شاه ایران یا وقایع خود و نادر شاه ایران که در سال‌های ۱۷۲۴-۱۷۳۶ م نوشته، آورده است. این کتاب دارای ۵۳ فصل است که مرحوم عبدالحسین سینتا و استیفا ناهانیان قسمتی از آن را که راجع به دشت مغان و انتخاب و تاجگذاری نادر است و این قسمت نیز از فصل ۲۲ کتاب آغاز می‌گردد - از ارمنی به فارسی ترجمه کرده و در سال ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ ش به طبع رسیده و در سال ۱۳۴۷ توسط انتشارات وحید به چاپ دوم رسیده است. و مرحوم نصرالله فلسفی نیز بخش‌هایی از این کتاب را که آن نیز مربوط به مقدمات آشنایی خلیفه ارمنی با نادر و تعریف مجلس دشت مغان و اتفاقات گوناگون آن مجلس و تشریفات انتخاب نادرقلی (که آن زمان طهماسب‌قلی‌خان نام داشت) به پادشاهی ایران و ترتیب تاجگذاری اوست، به فارسی ترجمه نموده است. و علاوه بر آن صورت وثیقه عهدنامه نادری را نیز آورده است که در کتاب چند مقاله تاریخی و ادبی توسط انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲ منتشر شده است. ترجمه‌های مذکور هرچند مختصر است و شامل تمامی متن کتاب آبراهام کرتی نمی‌شود ولی به‌ویژه ترجمه مرحوم سینتا و ناهانیان دربردارنده اعلام تاریخی و جغرافیایی مهمی است که برای فهم اماکن تاریخی و جغرافیایی ارمنستان و بخش‌هایی از قفقاز بسیار سودمند و راهگشا می‌باشد. در پایان کتاب مذکور نیز چند فرمان از نادرشاه نیز آمده است. رک: سینتا، عبدالحسین؛ ناهانیان، استیفا، منتخباتی از یادداشت‌های آبراهام گاتوگی گوس (خلیفه اعظم ارامنه)، تهران، انتشارات وحید، چاپ دوم، مهرماه ۱۳۴۷؛ فلسفی، نصرالله، چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲. (م.ف.)

۲ History of the wars. گرچه آبراهام آن را تاریخ شاه ایران نامید، اما بهتر است به عنوان تاریخ جنگ‌ها شناخته شود. (م.ا.) و ما نیز در ذیل آن عنوان دیگری را تحت عنوان: گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه، ۱۷۲۱-۱۷۳۸ م قرار دادیم. (م.ف.)

3 Abraham of Erevan

۴ میناس تیگرانیان، به عنوان میناس واردایت معروف بود که در آستراخان مستقر بود. او دوست اسرائیل اوری - یکی از پیشگامان حرکت آزادی ارامنه - بود. نگاه کنید، بورنوتیان، مناسبات روسیه - ارامنه: یک گزارش مستند، ۱۶۲۶-۱۷۹۶ (در دست انتشار). (م.ا.) همچنین برای اطلاعات بیشتر درباره میناس تیگرانیان نک: گلانتز، صص ۳۱-۳۴. (م.ف.)

۵ Catholikos, Kat'oghikos. کاتوگی کوس یا کاتولیکس همان خلیفه بزرگ ارامنه است. «جاثلیق» معرب همین کلمه

کلیسای [اچمیادزین] بود، بطریق [سراسقف] وقت به‌طور ناگهانی از دنیا رفت و او به اجبار صد و دهمین بطریق اعظم (سراسقف) همه ارامنه شد.^۱

گزارش آبراهام کرتی شرح مناسبات شخصی وی با نادر در خلال سال‌های ۱۷۳۴-۱۷۳۶ را در برمی‌گیرد. آن یک گزارش مهم از انجمن مغان است، و همچنین حقوق و امتیازاتی که توسط فرمانروای جدید ایران به خلیفه اچمیادزین^۲ اعطا شده بود.

منبع سوم نه توسط شخصی از ثروتمندان (مالکان) و نه توسط یک مقام بلند پایه روحانی نوشته شده است. اطلاعات ما درباره نویسنده تاریخ جنگ‌ها بسیار اندک است. آبراهام، پسر هووانس^۳، زندگی‌اش را در ایروان، مرکز استحکامات ایران در شرق ارمنستان، به سر برد. سواد آبراهام بیانگر این است که وی یک کشاورز نبود. به هر حال، شیوه نگارش غیرمرسوم او و استفاده او از گویش محلی، حاکی از این است که او شخصی از روحانیت یا ثروتمندان (مالکان) نبود.

دانش آبراهام از لغات اروپایی، استفاده مکرر از اصطلاحات نظامی، و توصیف مشروحش از جنگ‌های متعدد، بیانگر این است که او ممکن است یا یک سرباز بوده باشد یا یک شخص ماهر در تجارتی که در تأمین ملزومات سپاه فعالیت می‌کرد.^۴

یگانه نسخه خطی موجود نوشته شده توسط شخص آبراهام با عنوان اختصاری MS به‌شماره ۲۷۱۷ است، که در کتابخانه مختاریست^۵ ارمنستان، کاتالوگ

است و به همین معنی استعمال می‌شود. چون اصطلاح خلیفه و خلیفه‌گری در نزد ارمنیان ایران رایج است، استعمال کلمه در اینجا به صورت خلیفه راجع به نظر می‌آید. رک: گیلانتز، پاورقی شماره ۲، ص ۱۱۵. (م.ف.)

۱ مرحوم نصرالله فلسفی در این باره چنین می‌نویسد: آبراهام کرتی، نویسنده کتاب تاریخ من و نادر، شاه ایران، از سال ۱۷۰۸ م (۱۱۱۹/۲۰ ه ق) رئیس روحانیان کلیسای شهر رودوستو، کرسی ایالت تراکیه، در کنار دریای سیاه بود. پس از آنکه ده سال در آن کلیسا به سر برد، برای شرکت در جشن تجدیدنای یکی از کلیساهای بیت‌المقدس، به آن شهر رفت و در اوایل سال ۱۷۳۴ م (۱۱۴۶/۴۷ ه ق) به قصد زیارت کلیسای معروف اچمیادزین (اوج کلیسا) باز از رودوستو راه قفقاز پیش گرفت و پس از صد روز مسافرت به اچمیادزین رسید. سه ماه و چند روز پس از ورود وی، خلیفه اچمیادزین آبراهام خوشابی درگذشت و آبراهام کرتی به فرمان حسین پاشا حاکم ایروان به جای او خلیفه یا جانشین کلیسای مذکور شد. رک: فلسفی، ص ۱۵۹. همچنین نک: سپنتا، عبدالحسین؛ هانانیان، استیفان، صص ۶ و ۷. (م.ف.)

۲ Etchmiadzin (Ejmiatsin). اچمیادزین یا اوج کلیسا. نام کلیسای معروفی است به ایروان که در ۲۷۸ ورستی تفلیس قرار دارد. بنای این کلیسا را به سال سیصد و سه میلادی نسبت می‌دهند. رک: استرآبادی، تعلیقات، ص ۶۹۱. (م.ف.)

3 Hovhannes

۴ به فصول نوزدهم و بیست‌ویکم نگاه کنید (م.ا.).

5 Mekhitarist

موناستری^۱ در جزیره سان لازارو^۲ در ونیز نگهداری می‌شود. این نسخه خطی قرن هیجده شامل نود ورق در سه اندازه مختلف بوده و عنوان آن: *تاریخ شاه ایران Patmutciwn Tagahori parsits* ©^۳ است. بر اساس [گفته] پدر ساهاگ چمچمیان^۴ - یک مختاریست^۵ در ونیز - این نسخه می‌بایست پس از سال ۱۷۳۸ نوشته شده باشد و احتمالاً پیش از سال ۱۷۵۰ به سان لازارو آورده شده است. این نسخه خطی^۶ رؤس مطالب ندارد و در یک رسم الخط ضعیف نوشته شده است. در آن اشتباهات متعدد املائی و دستوری وجود دارد. و شامل برخی از کلمات و لغات فاوسی و ترکی متداول در گویش ارمنی

- 1 Monastery
2 San Lazzaro

۳ گاهی اوقات با عنوان *تاریخ پادشاهی ایران* ترجمه می‌شود. (م.ا.)

4 Sahag Djemdjemian

۵ Mekhitarist. به روشنگر مذهبی ارمنی گفته می‌شود. Mkhitarism (مختاریسم) طریقت روشنگری کاتولیک ارمنی است که از نام مؤسس آن «آبوت مختار» (Abbot Mkhitar) گرفته شده است. مختار کشیشی بود ارمنی که اصلاً اهل سیواس ولی ساکن ارزروم بود. او که با هیئت‌های تبلیغ مذهبی یسوعی (ژوزوئیت) ارتباط پیدا کرده بود در ۱۷۰۱ به قصد تلاش در راه وحدت کلیسای ارمنی با کلیسای روم به قسطنطنیه آمد. مختار که مورد اذیت و آزار ارمنیان و ترکان قرار گرفته بود به سفارت فرانسه پناهنده شد، از آنجا به موره (پلوپونز) که در آن زمان تحت سلطه ونیز بود رفت، سپس به شهر ونیز رفت و در آنجا، در سال ۱۷۱۷، در جزیره سن لازار صومعه ارمنی و طریقت مختاریست‌ها را بنا نهاد. در آغاز قرن هیجدهم ملت ارمنی، پس از آن همه مصائب و بدبختی‌ها که وی را از پای درآورده بود، و در حالی که در زیر فشار آزار و ستم بیگانه اصالت خود را از دست داده بود، به سرعت به سمت انحطاط کامل فکری و فرهنگی پیش می‌رفت و زبان و آداب و سنت‌هایش هر روز از بین می‌رفت و جای خود را به اصطلاحات و آداب و رسوم ملت‌هایی می‌داد که خود در میان ایشان می‌زیست. برای بلند کردن او از چنین سقوط دردناک یک اراده قوی و یک حس میهن‌پرستی آتشین لازم بود، و این معجزه از مختار به ظهور پیوست. اندیشه بنیان‌گذار این طریقت، که در آن واحد هم مذهبی بود و هم حکیمانه، تجدید حیات فکری و فرهنگی هم‌میهنانش بود. تند کردن آتش آیین و کیش و تحصیل زبان قدیم ارمنی، چاپ و نشر آثار مهم این زبان به صورتی صحیح و به قیمت ارزان، غنی کردن زبان ارمنی با ترجمه‌هایی از بهترین آثار ادبی مغرب‌زمین، راه‌انداختن تعلیماتی بر پایه بهترین اسلوب‌های اروپایی و متناسب با نیازمندی‌ها و با نبوغ و استعداد ملت، و بالاخره فراخواندن ملت از طریق موعظه به جمع شدن و پیوستن به خانواده بزرگ کاتولیکی نقشه مورد نظر مختار و وسایلی بودند که به نظر او برای تحقق بخشیدن به آن نقشه از همه مناسب‌تر بودند. مختاریست‌ها در زمان حیات خود مختار هم چندین اثر مفید که بیشتر مربوط به دستور زبان و فرهنگ لغت بود منتشر کردند. در زمان جانشینان مختار، مختاریست‌ها آثار معروف و کلاسیک ارمنی را به چاپ رساندند. همچنین تعداد زیادی دستور زبان‌های غربی را برای دانشجویان ارمنی و جزوه‌هایی را برای آموزش زبان و ترجمه‌هایی از شاهکارهای ادبی کلاسیک و مدرن را چاپ و منتشر نمودند و همه این آثار پایه و اساس تعلیمات مدرسه ارمنیان در طول قسمت اعظم قرن نوزدهم قرار گرفت. رک. پاسدرماجیان، هراند، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران، زرین، چاپ دوم، ۱۳۷۷، صص ۳۱۴-۳۱۶. (م.ف.)

۶ نگاه کنید به: مقدمه نسخه تاریخ آبراهام ایروانی (ونیز، ۱۹۷۷)، ص ۸ (م.ا.)

۷ از این به بعد از آن با عنوان نسخه MSA اشاره خواهد شد. اوراق ۶۴-۱ و ۸۶-۷۱ در اندازه ۱۹۱۲/۵ سانتی‌متر هستند؛ اوراق ۷۰-۶۵ و ۸۷-۹۰ در اندازه ۱۹۱۱/۵ سانتی‌متر هستند؛ و اوراق b82 - b86 سفید (خالی) هستند. (م.ا.)

ایروانی می‌باشد. روایت با تهاجم افغان به ایران در سال ۱۷۲۱ آغاز می‌شود و با شکست نهایی افغان‌ها در قندهار در سال ۱۷۳۸ پایان می‌یابد.

زمانی پس از سال ۱۷۵۰، یکی از شاگردان آبوت مخیتار^۱، پدر ماتئوس کاراکاشین اودوکیایی^۲ (۱۶۹۱-۱۷۷۲)، نسخه آبراهام را در کتابخانه مخیتاریست^۳ در ونیز یافت. با پی بردن به ارزش آن، او تصمیم گرفت اشتباهات دستوری، املایی و شیوه نگارش آن را تصحیح نماید. او به خوبی از عهده تبدیل نسخه مغشوش و پریشان و تا حدودی متن غیرقابل فهم آبراهام به یک منبع ارزشمند اصلی برآمد. به هر حال، کاراکاشین، به منظور روان کردن متن و همچنین برای آکندن آن با یک روح مناسب مسیحی، مطالب جدیدی را به آن افزود و قسمت‌های معینی را خلاصه نمود.^۴ متأسفانه، کاراکاشین همچنین بعضی اطلاعات مهم (اوراقی که با حوادث پس از سال ۱۷۳۶ ارتباط دارند) را حذف نمود^۵، برخی از شخصیت‌های معین را تغییر داد، و اسامی برخی از مکان‌ها را نیز تغییر داد.^۶ او متن را به بیست و یک فصل تقسیم نمود و به آنها فهرست توصیفی افزود. این نسخه با عنوان اختصاری MS به شماره ۲۶۸۱ در کتابخانه مخیتاریست در ونیز است و عنوان مناسب‌تر تاریخ جنگ‌ها (Patmut' iwn Paterazmats' n) به آن داده شده است. آن شامل ۹۶ ورق در اندازه‌های مختلف است.^۷

یک رونوشت دستی از نسخه کاراکاشین، در سال ۱۹۲۸ به ارمنستان شوروی آورده شد.^۸ در سال ۱۹۳۸م شاخه ارمنی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (USSR)، با استفاده از نسخه دستی مذکور، نخستین نسخه چاپی تاریخ آبراهام ایروانی را آماده نمود. ویراستار آن [نسخه چاپی] یک مقدمه با یادداشت‌های اندک، و یک املای

۱ Abbot Mkhit' ar. او مؤسس طریقت مخیتاریسم کاتولیک ارمنی بود. (م.ا.)

۲ Matt' eos karakashean of Evdokia.

۳ The Mekhitarist library

۴ برای مثال به مطالب مربوط به سقبوس در فصل سوم نگاه کنید. (م.ا.)

۵ برای مثال مطالبی که از سوی روحانیت ارمنی غیرقابل قبول بود، مانند تغییر مذهب مکتوم ارمنی به اسلام، کلاً حذف گردید، به فصل هشتم نگاه کنید. (م.ا.)

۶ برای جزئیات بیشتر، به پانویس‌های متن نگاه کنید. (م.ا.)

۷ از این به بعد از آن با عنوان نسخه MSB اشاره خواهد شد. اوراق ۷-۱ در اندازه ۲۳×۱۷ سانتی‌متر هستند، بقیه در اندازه ۱۸×۱۲ سانتی‌متر هستند. اوراق ۸۳h-۸۷h شامل فهرستی از اسامی مکان‌ها هستند، در حالیکه اوراق ۸۶h-۹۴h شامل یادداشت‌های خود کاراکاشین درباره نسخه خطی A هستند. دو ورق آخر سفید (خالی) هستند. (م.ا.)

۸ این رونوشت در آرشیوهای ماتناداران در ایروان با علامت اختصاری MS به شماره ۸۰۶۹ است. (م.ا.)

جدید تهیه کرد. و اثر به عنوان تاریخ جنگ‌ها ۱۷۲۱-۱۷۳۶ ظاهر شد.^۱ متن به هفت فصل با رئوس مطالب متفاوت تجدیدنظر شد و شامل تعدادی از اشتباهاتی بود که احتمالاً هنگام استنساخ رخ داده بود. یک سال بعد یک ترجمه روسی از چاپ ۱۹۳۸ ظاهر شد.^۲ در چهار دهه بعد مورخان هم در ارمنستان و هم در روسیه نسخه‌هایی که منتشر کردند، تکیه آنها بر نسخه MSB بود، و ظاهراً از وجود نسخه MSA آگاه نبودند.^۳ در واقع، یک ترجمه گرجی از نسخه ۱۹۳۸ در سال ۱۹۷۶ ظاهر شد.^۴

در سال ۱۹۷۴، به مناسبت سالروز صد و پنجاهمین تهاجم عثمانی به ایروان، پدر چمچمیان^۵ یک مقاله طولانی منتشر کرد، که در آن هشت فصل نخست هر دو نسخه‌های خطی و نیز را گنجاند،^۶ بالاخره پدر چمچمیان متن کامل را چاپ کرد، که هم شامل نسخه اصل آبراهام (MSA) و هم نسخه کاراکاشین (MSB) می‌شود.^۷ پدر چمچمیان اشتباهات دستوری و املایی متن آبراهام را مشخص کرد و برای هماهنگ کردن آن با بخش‌های نسخه کاراکاشین، آن را به بیست و یک فصل تقسیم نمود. به این ترتیب هر نوع حذف و اضافه به وسیله شخص دوم [کاراکاشین] به آسانی قابل تشخیص بود. نسخه جدید نه فقط ترتیب اصلی شماره گذاری هر دو نسخه‌ها را فراهم نمود، بلکه آن نسخه را با اطلاعاتی درباره مورخان ارمنستان، ایران و امپراطوری عثمانی و با اطلاعات مهم زندگی‌نامه‌ای،^۸ جغرافیایی^۹ و جزئیات تاریخی^{۱۰} که در نسخه‌های پیشین وجود نداشتند، فراهم نمود.

برخلاف تاریخ‌های معاصر دیگر، که بر شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه در طی نیمه دوم قرن هیجدهم تکیه دارند، تاریخ آبراهام یک شرح لاینقطع از جنگ‌های

۱ ویراستار ترجیح داد که سال‌های ۱۷۲۱-۱۷۳۶ - دوره زمانی که در نسخه MSB است - را تحت عنوان: «آبراهام ایروانی، Patmut' iwn Paterazmats'n 1721-1736» اضافه نماید. (ایروان، ۱۹۳۸)، ۱۰۸ صفحه، ویراستار: تر - آوتیسان. [S.V. Ter-Avetisyan].

2 Abraham Erevantsi, Istoriia vojn 1721-1736 g.g (Erevan, 1939), 93 Pages, translated by s.v. Ter-Avetisyan.

۳ آن مورخان عبارتند از: آرونووا (Arunova)، اشرفیان (Ashrafian)، و لاکهارت (Lockhart) نگاه کنید به کتاب‌شناسی (م.ا).

4 Abraham Erevantsi, omebis Istoria (Tbilisi, 1976), 100 Pages, translated by L. S. Davlianidze.

5 Djemdjemian

6 Bazmavap (3-4, 1974), 278-305 (1-2, 1975), 107-131 and (3-4, 1975), 284-298.

7 Abraham Erevantsi, Patmut' iwn Paterazmats'n 1721-1736 t'owi (Venice, 1977), 182 Pages.

۸ نگاه کنید به توضیحات نسخه چاپی آبراهام در فصل هیجدهم (م.ا).

۹ برای مثال نگاه کنید به مسافرت محمدخان از اصفهان به استانبول که در فصل نهم توصیف شده است (م.ا).

۱۰ به فصل بیست و دوم نگاه کنید (م.ا).

میان ایرانیان و افغان‌ها، عثمانی‌ها و افغان‌ها و ایرانیان و عثمانی‌ها هست. روایت [تاریخ آبراهام] با سقوط سلسله صفویه آغاز می‌شود و با فتح قندهار و استقرار مجدد تفوق و برتری ایران بر اراضی که جزء امپراطوری سابق صفویه بود، پایان می‌یابد.

بدون تردید انگیزه آبراهام از نوشتن تاریخش پایان ناگهانی و خشونت‌بار آرامش بی‌سابقه [موجود] هم در زادگاهش و هم در خاک اصلی ایران بود. مصیبت وحشتناک و انهدام و تخریبی که بدون وقفه برای هفده سال ادامه یافت، آبراهام را تکان داد. او یک شاهد عینی تجاوز عثمانی به ارمنستان شرقی و محاصره ایروان، جایی که همه خانواده‌اش توسط عثمانی‌ها یا کشته شدند یا اسیر شدند، بود.^۱ بنابراین، عجیب نیست که آبراهام یک رویکرد ایران‌گرایی و یک نفرت فراوان از افغان‌ها و عثمانی‌ها - کسانی که صلح و شرایط مساعدی که به دنبال عهدنامه صلح ۱۶۳۹ حاکم بود را برهم زدند^۲ - داشت.

برخی از اطلاعات آبراهام فاقد دقت به نسبت دیگر منابع اصلی این دوره است. اشتباهاتی در شناسایی شخصیت‌های معین، و هم در تاریخ دقیق یا ترتیب حوادث خاص معینی که اتفاق افتاده است، وجود دارد.^۳ آبراهام اعتراف می‌کند که او بیشتر موادش را از گزارش‌های شفاهی جمع‌آوری نموده، احتمالاً از سربازان و بازرگانانی که در مکان‌های مشخص حاضر بودند یا شخصی که آن را از منابع دیگر شنیده است. با وجود این، گزارش آبراهام به تعدادی از شخصیت‌ها، حوادث و مکان‌هایی که در جای دیگر ثبت نشده است، اشاره می‌کند. برای مثال اقدامات رمضان خان همدانی^۴ و فریدون خان^۵؛ جزئیات مسافرت فرستاده سیاسی افغان به قسطنطنیه و استقبالش در آنجا؛ و آرایش سپاهیان عثمانی و ایران^۶، [این نوشته‌ها] افزوده‌هایی مهم بر دانش ما درباره تاریخ ایران و ماوراء قفقاز در ابتدای نیمه قرن هیجدهم می‌باشد.

۱ به آخر پاراگراف فصل هیجدهم نگاه کنید. (م.ا.)

۲ در پی تهاجم افغان‌ها به اصفهان در سال ۱۷۲۲ م (۱۱۳۵ ه.ق) و سقوط سلسله صفویه، عثمانی‌ها نیز در سال ۱۷۲۳ م (۱۱۳۶ ه.ق) به ایران اعلان جنگ دادند و شماخی و تفلیس را تصرف کردند. و مقارن این احوال حسن پاشا فرمانده سپاه عثمانی پس از تصرف کرمانشاه و همدان به سوی تبریز روی آورد. و به این ترتیب، به دولت ایران اعلان جنگ دادند و عهدنامه صلح ۱۶۳۹ قصرشیرین (زهاب) را نقض نمودند. رک: هوشنگ مهدوی، صص ۱۴۰-۱۵۲. (م.ف.)

۳ همه اختلاف‌ها در پانویس‌ها توضیح داده شده‌اند. (م.ا.)

4 Ramazan Khan of Hamadan

5 Fravodun Khan

۶ به فصول اول، هفتم، نهم، چهاردهم بنگرید. (م.ا.)

به هر حال، بزرگ‌ترین ارزش این اثر، اطلاعاتی است که درباره آرامنه ارائه می‌کند. شرح مشروح آبراهام از تهاجم عثمانی به ارمنستان شرقی در فصول دوم تا پنجم تنها منبع از حوادثی است که در آن منطقه از مارس تا سپتامبر ۱۷۲۴ روی داد. آبراهام بیست درصد از روایتش را به این شش ماه سرنوشت‌ساز اختصاص می‌دهد. نخستین نبرد اغوارد^۱ و نقش گوج‌علی^۲ و یالقوز‌حسن^۳ در شکست سپاهیان ایران در هیچ منبع دیگری اشاره نشده است. توصیفش از محاصره کربی^۴ اطلاعات بالارزشی درباره نقش بزرگان دهکده در این دوره به ما می‌دهد.

آبراهام یک توصیف عینی روشن و زنده از ایروان، مناطق مختلف آن و همسایگان، کلیساها و شهروندان آن در اختیار می‌گذارد. اطلاعات مفصّلی که او درباره تعداد کشته‌شدگان و کسانی که به اسارت گرفته شده‌اند می‌دهد، به توضیح کاهش جمعیت آرامنه ایروان که تا سال ۱۸۲۸ ادامه داشت کمک می‌کند. تکیه و اعتماد بیش از حد به خلیفه بزرگ آستوازادور^۵ که هم توسط عثمانی‌ها و هم ایرانیان نشان داده شد، این واقعیت را که مسلمانان او را به عنوان خلیفه بزرگ مردم ارمنی می‌نگریستند و موقعیت سیاسی‌اش را به رسمیت می‌شناختند مورد تصدیق قرار می‌دهد.^۶

به‌ویژه آن قسمت جالب و منحصر به فرد توصیف آبراهام از مقاومت داوطلبان بسیار ارمنی در جنگ خانه به خانه با سپاهیان کثیر و مجهز عثمانی می‌باشد. آبراهام، نقش روحانیان ارمنی، از جمله شخص وارداپت گریگور^۷، و رهبران غیردینی ارمنی و معمولاً یک جمعیت خارج از نظارت، - کولی‌های ارمنی - را شرح می‌دهد. ما به ندرت درباره آرامنه در این دوره که دست به سلاح و شمشیر بوده و در جنگ تن به تن با سپاه عثمانی درگیر شده‌اند چیزی خوانده‌ایم. تاریخ آبراهام شواهدی را فراهم می‌کند که موقعیت

1 Eghvard

2 Güç Ali

3 Yalguz Hasan

۴ Karbi. به فصل دوم نگاه کنید. (م. ف.)

۵ Astuatsatur. به معنی خداداد. (م. ف.)

۶ به فصل پنجم نگاه کنید. (م. ا.)

۷ Vardapet Grigor. وارداپت از القاب و مناصب کشیشان ارمنی است. مترجم فارسی گزارش‌های گیلانتز در آن‌باره چنین می‌نویسد: گویا با واژه آتورپات پهلوی (آذرباد) و آذربید فارسی از یک ریشه باشد. رک: گیلانتز، پاورقی شماره ۳، ص ۱۲۵. (م. ف.)

مساعد نجبای خاص ارمنی و شکوفایی اقتصادی شماری از اقلیت‌های ارمنی در ایران، تصور ارامنه را از خود تغییر داده است. پس از قرن‌ها سلطه، رهبران غیردینی ارمنی و پیروانشان و همچنین برخی از روحانیون به اندازه کافی در گرفتن سلاح علیه سپاهیان مسلمان مطمئن بودند. حوادث اشاره شده به آنها در اینجا می‌بایست در کنار مقاومت دوشادوش ملیک‌های قراباغ^۱ به عنوان آغاز جنبش‌های رهایی‌بخش ارمنی در نظر گرفته شود. جالب است که آبراهام، شییه هم‌قطار وقایع‌نگارش، آبراهام کرتی، از کشمکش ملیک‌های قراباغ علیه تجاوز عثمانی بحث نمی‌کند.

جالب است اشاره شود که نیروهای ارمنی هم در سپاه ایران و هم در سپاه عثمانی حضور داشتند. برخی‌ها به اسلام گرویده بودند، در حالی که دیگران در گردان‌های جداگانه ارمنی خدمت می‌کردند.^۲ در حالی که در واقع غیرمسلمانان با پرداخت جزیه^۳، از خدمت نظامی معاف می‌شدند، منابع نشان می‌دهند که هر از گاهی ساکنان مسیحی نواحی مرزی به خدمت فراخوانده می‌شدند و برای مدت‌زمان خدمتشان از پرداخت جزیه معاف می‌شدند. به علاوه، روایت آبراهام ایروانی، شییه وقایع‌نامه آبراهام کرتی، پرداخت فدیة زندانیان ارمنی را توسط ارامنه دیگر بیان می‌کند.^۴

بالاخره، تاریخ جنگ‌ها یک منبع یگانه و منحصر به فرد برای دانشمندان علاقه‌مند به استفاده از زبان در منطقه ارمنستان شرقی طی نیمه نخست قرن هیجدهم است. متن نه فقط با اصطلاحات فارسی و ترکی مشحون است، بلکه یک تصویر باارزشی از لهجه ایروانی ارمنی در آن دوره هست.

اثر حاضر^۵ نخستین ترجمه انگلیسی تاریخ آبراهام ایروانی می‌باشد. آن بر اساس نسخه

۱ meliks of karabagh. مرحوم نصرالله فلسفی درباره عنوان «ملیک» می‌گوید که آن لقب نجبای ارمنی بود. نک: فلسفی، پاورقی، ص ۱۶۴. آبراهام کرتی در این خصوص می‌نویسد: ایروان دارای نه محله بود و نه نفر ملیک داشت که همه تابع کلانتر بودند و در مقابل او مانند غلام می‌لرزیدند. رک: سپنتا، عبدالحسین؛ هانانیان، استیفان، فصل چهارم، ص ۷۹. و در ص ۳۶ پاورقی شماره ۲ همین کتاب درباره ملیک این چنین می‌خوانیم: در ارمنی ملیک کسانی را می‌نامیده‌اند که از طرف دولت مأمور جمع‌آوری مالیات و مسئول رتق و فتق امور بوده‌اند. شاید از کلمه ملک عربی گرفته شده باشد. (م. ف.)

۲ به فصول نهم و هفدهم بنگرید. (م. ا.)

۳ jizya. در متن این گونه نوشته شده است. (م. ف.)

۴ به فصل هشتم بنگرید. (م. ا.)

۵ منظور ترجمه انگلیسی کتاب حاضر است.

و نیز^۱ است. و اطلاعات را از هر دو نسخه‌های خطی در داخل یک روایت تنها تلفیق می‌کند. گرچه [نسخه MSB] به عنوان شکل اصلی مورد استفاده قرار می‌گیرد، اصطلاحات و شخصیت‌هایی که توسط کاراکشین تغییر یافته‌اند با اصطلاحات و شخصیت‌های اصلی آبراهام در [نسخه MSA] جایگزین شده است. همچنین قسمت‌هایی که توسط کاراکشین حذف شده بود به جای خود بازگشت داده شد. تمام تغییرات و حذفیات عمده، همچنین اضافات کاراکشین، در پانویس‌ها توضیح داده می‌شوند. اسامی جدید مکان‌ها، تاریخ‌ها، و توضیحات دیگر در داخل پراثرها آورده می‌شوند.^۲ از آنجایی که متن اصلی آبراهام فاقد تقسیم‌بندی است، کلاً از شماره‌گذاری‌های فصول و سرفصل‌های کاراکشین استفاده شده است. من [جورج بورنوتیان] تصمیم گرفتم عنوانی را که در تمام نسخه‌های چاپی بوده با یک تغییر جزئی برای منعکس کردن دوره زمانی دربرگرفته شده توسط نسخه MSA تحت عنوان تاریخ جنگ‌ها (۱۷۳۸-۱۷۲۱) به کار گیرم.

اصطلاحات ارمنی بر اساس نسخه تا حدودی اصلاح شده سیستم کتابخانه کنگره [آمریکا] حرف نویسی شده است. همین سیستم (اصلاح شده) برای اسامی ترکی نیز استفاده می‌شود. حرف نویسی برای فارسی، با چشم‌پوشی‌های جزئی، از دایرةالمعارف ایرانیکا پیروی می‌کند.^۳ به هر حال، اصطلاحات معمولی و شکل‌های انگلیسی شده حفظ شده‌اند. (برای مثال: امیر، خان، ملوک، پاشا، شاه، شیخ، سلطان، وزیر، آذربایجان، داغستان، اغوارد، ایروان، اصفهان، جلفا، قراباغ، نخجوان، شماخی، شیراز، شیروان، تبریز و تفلیس). تقویم کلیسای ارمنی مورد استفاده آبراهام، از اعتدال پاییزی سال ۵۵۲ محاسبه می‌شود. بنابراین، آن ۵۵۱ سال عقب‌تر از تقویم غرب است. به علاوه در طی این دوره ارامنه از تقویم ژولیان پیروی می‌کردند، که در قرن هجدهم، جایگزین سیستم تقویمی شد که یازده روز از تقویم گریگوری عقب‌تر است.

من [جورج بورنوتیان] از اشخاص و مؤسسات ذیل به خاطر کمک‌هایشان برای تهیه مواد

۱ نسخه چاپی و نیز به ارمنی در سال ۱۹۷۷ م. (م.ف).

۲ چاپ‌های ایروان، تفلیس و ونیز فاقد تعلیقات مبسوط و جامع هستند و شمار بسیاری از افراد، اسامی جای‌ها و اصطلاحات (که غالباً دارای غلط املایی در نسخه‌های خطی اصلی هستند) را مشخص نمی‌کنند. من [جورج بورنوتیان] حتی‌المقدور تلاش کرده‌ام که آن خلأها را رفع نمایم. (م.ا).

۳ این اسامی مکانها در نقشه‌ها حاوی تمام علائم زیر و زبری مناسب نیستند. (م.ا).

لازم برای اثر حاضر تشکر می‌کنم: اعضاء گروه دانشکده و کمیته تحقیق کالج آیونا^۱، بودجه‌های لازم را برای بررسی شماری از مجموعه‌های کالیفرنیا تأمین نمودند. هرانت بارداکچیان^۲ رونوشت‌هایی از نسخه‌های ارمنی و روسی از کتابخانه مرکزی دولتی ایروان تهیه کرد. کتابخانه مرکزی در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی نسخه گرجی را تهیه نمود. مرکز زُهراب^۳ در نیویورک و بخش تحقیق کتابخانه دانشگاه UCLA رونوشت‌های بازماوپ^۴ را تهیه کرد. بار دیگر، کارکنان کتابخانه رایان^۵ در آیونا کمک‌های فراوانی را در اختیار من گذاشتند. دکتر آبراهام تریان^۶ به گشودن جمله‌های یفرنج چندی کمک نمود. دکتر رابرت هاوسن^۷ نخستین نقشه را پس از طرح‌های من آماده کرد. همسر، آنی آتامیان بournoutian^۸، یک‌بار دیگر جهت قرائت پیش‌نویس‌های گوناگون این اثر داوطلب شد. البته من، مسئول هر نوع نقصان‌ها و کاستی‌های باقیمانده هستم.

-
- 1 Iona
 - 2 Hrant Bardakjian
 - 3 Zohrab
 - 4 Bazmavep
 - 5 Ryan
 - 6 Iona
 - 7 Abraham Terian
 - 8 Robert Hewsan
 - 9 Ani Atamian - Bournoutian

تاریخ جنگ‌ها^۱

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به وسیله عثمانی‌ها برای تصرف شهرهای ارمنی و ایرانی در پی لشکرکشی سلطان محمود افغان^۲ علیه شاه ایران، شاه سلطان حسین^۳ آغاز شد.

۱ نسخه MSA عنوان تاریخ شاه ایران را دارد. (م.ا.)

۲ محمود (متوفی ۱۷۲۵) بزرگ‌ترین پسر میرویس، رئیس افغان‌های غلزائی (غلیجائی) بود. پس از قتل عمویش او ریاست قبیله را بر عهده گرفت و در سال‌های ۱۷۱۹ و ۱۷۲۱ به ایران حمله کرد. (م.ا.)

۳ شاه صفوی (۱۶۹۶-۱۷۲۲). (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

چگونه شاه طهماسب^۱، پسر حسین شاه ایران^۲، مسئولیت بازگرداندن تخت پدرش را که توسط افغان‌ها غصب شده بود، برعهده گرفت. چگونه شهرهای تفلیس^۳، پس از ویرانی توسط تاتارهای^۴ لزگی، به دست عثمانی‌ها افتاد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

در ۷ آوریل سال ۱۱۷۰ تقویم ارمنی (۱۷۲۱)^۵ محمودشاه افغان، با ۱۲،۰۰۰ سپاه^۶ قندهار را به مقصد ایران ترک کرد. با شنیدن این خبر، اشراف و بزرگان آشفته ایران به نزد شاه [سلطان] حسین رفتند و گفتند: «محمودشاه در حال پیشروی علیه شما است». شاه پاسخ داد: «من این را باور نمی‌کنم». سپس بزرگان و اعیان سپاهی مرکب از ۲۹،۰۰۰^۷ مرد گرد آوردند و برای نبرد رهسپار شدند. آنها شکست خوردند^۸ و به پایتخت گریختند. هفده

- ۱ شاه صفوی (۱۷۲۲-۱۷۳۲) معروف به طهماسب دوم، که بعد از این طهماسب نامیده خواهد شد. (م.ا).
- ۲ در متن این‌گونه نوشته شده است. منظور شاه سلطان حسین صفوی (۱۶۹۶-۱۷۲۲ م / ۱۱۰۷-۱۱۳۵ ه.ق) است. (م.ف).
- ۳ نسخه MSB در سراسر متن متسخت (Mtskhet'a) دارد. این شهر قدیمی، در محل تلاقی رودخانه‌های آراغوی (Aragvi) و متخواری (Mtkvari)، در اصل مکان معابد مشرکان متعدد بود. متسخت یک مرکز عمده و اصلی مسیحیت و جایگاه خلیفه بزرگ گرجستان، یا بطریق اعظم (سراسقف) شد. به هر حال، شهر اصلی کارتلی (k'art'li)، تفلیس بود. (تفلیس، پایتخت فعلی جمهوری گرجستان است). گرچه حاکمان گرجستان مناطق اختصاصی در متسخت داشتند، تفلیس و نه متسخت، صحنه فعالیت توصیف شده در اینجا می‌باشد. (م.ا) متسخت کرسی قدیم گرجستان بود. رک: دایرةالمعارف فارسی مصاحب، ذیل واژه «تفلیس»، (م.ف).
- ۴ قبایل مسلمان در جنوب داغستان (همچنین لزگیان): (م.ا). در روسیه و اروپای غربی اغلب به همه مردم ترک‌نژاد غیر از ترک‌های عثمانی عنوان تاتار اطلاق شده است. رک: دایرةالمعارف فارسی مصاحب، ذیل واژه تاتار (م.ف).
- ۵ تقویم کلیسای ارمنی ۵۵۱ سال عقب‌تر از سیستم سال‌نگاری گرجی است. (م.ا).
- ۶ درباره تعداد لشکریان محمود افغان رک: لکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، صص ۱۵۰ و ۱۵۷. (م.ف).
- ۷ لکهارت تعداد لشکریان ایران را در برابر محمود افغان نزدیک ۴۲،۰۰۰ نفر نوشته است. رک: لکهارت، همان، صص ۱۵۶ و ۱۵۷. همچنین درباره تعداد لشکریان ایران در برابر محمود نک: گیلانتز، صص ۵۲-۵۳. (م.ف).
- ۸ به نبرد گلناباد در ۸ مارس ۱۷۲۲ اشاره دارد. (م.ا). درباره نبرد گلناباد رک: مستوفی، محمدمحسن، زبده‌التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ اول.

روز بعد افغان‌ها به فرح‌آباد^۱ نزدیک اصفهان^۲ رسیدند. آنها اصفهان را به مدت هشت ماه به محاصره^۳ درآوردند.^۴ شاه [سلطان] حسین برای جنگ با آنها تلاشی نکرد و اصفهان با قحطی مواجه شد، باقیمت غله که یک لیتر^۵ به شش تومان^۶ رسید. بالاخره شاه یک نماینده^۷ با این پیغام به نزد محمود فرستاد: «بیا و تختم را بگیر!». افغان فرستاده را برگرداند و اظهار داشت: «خارج شو و تسلیم شو!» شاه [سلطان] حسین نزد محمود آمد و کشته شد.^۸ افغان‌ها به شهر وارد شدند و اشراف را از دم تیغ گذراندند. در میان ایشان پنج تن از

۱. ۱۳۷۵، صص ۱۲۹-۱۲۸؛ گیلانتز، صص ۵۸-۵۴؛ لکهارت، همان، صص ۱۶۶-۱۶۵. (م. ف.)
۲. Farahabad. شاه سلطان حسین مبالغ خطیری در ساختمان باغ و قصر خویش در فرح‌آباد خرج کرد و افراط را در این باب به نهایت رسانید. فرح‌آباد در جنوب غربی جلفا و به فاصله ۳/۵ میل از مرکز اصفهان قرار داشت. نک: گیلانتز، پاورقی شماره ۱، ص ۵۹. (م. ف.)
۳. نسخه MSB در سرتاسر متن «شوش» دارد. شوش همان شهر سوزیان در ایلام است که خرابه‌هایش در غرب دور اصفهان قرار گرفته است. (م. ا.)
۴. درباره محاصره اصفهان توسط افغان‌ها نک: مستوفی، صص ۱۲۹-۱۳۲؛ لکهارت، همان، صص ۱۶۶-۱۹۶. محمدمحسن مستوفی (ص ۱۳۱) مدت محاصره اصفهان را از سوی افغان‌ها هفت ماه و بیست و سه روز نوشته است. از روز بیست و دوم جمادی‌الاول سال ۱۱۳۴ ه ق / ۱۷۲۲ م لغایت پانزدهم محرم سال ۱۱۳۵ ه ق / ۱۷۲۲ م. و اما لکهارت، همان، (صص ۱۹۵ و ۱۹۶)، مدت محاصره اصفهان را از سوی افغان‌ها شش ماه نوشته است. (م. ف.)
۵. آنها همچنین حومه ارمنی جلفای نو را گرفتند و آن را غارت کردند. نگاه کنید: گیلانتز، وقایع‌نگاری، صص ۱۱-۱۳. (م. ا.) درباره اشغال منطقه جلفای اصفهان از سوی افغان‌ها و رفتار آنها با ارامنه آنجا نک: گیلانتز، صص ۶۴-۶۰. (م. ف.)
۶. Liter. گیلانتز برای واحد وزن گندم «من» را به کار می‌برد. رک. گیلانتز، ص ۶۷ و در پاورقی شماره ۵، همان‌جا، در صص ۶۷ و ۶۸ درباره «من» چنین می‌خوانیم: «من» معادل کلمه ارمنی Qitr که از ریشه یونانی Litra مشتق شده است. در ایران مایعات و جامدات را هر دو به وزن خرید و فروش می‌کنند نه به کیل و اندازه. «من» تا پیش از قبول دستگاه متری در سرتاسر کشور به کار می‌رفت ولی وزن آن نه تنها در ازمنه مختلف بلکه در امکنه مختلف نیز تغییر می‌کرد. من تبریز برابر ۶ پوند و ۹ انس انگلیسی است و من شاه یا من شاهی درست دو برابر آن است. من هاشمی که تنها در نواحی و ایالات جنوبی به کار می‌رود، برابر ۱۶ پوند (وزن انگلیسی) است و من ری که فقط در ری و نواحی اطراف آن مورد استعمال دارد در حدود ۳۰ پوند است. منی که در متن [گیلانتز] بدان اشاره شده است بی‌شبهه من شاه است که در اطراف اصفهان و سایر مناطق کشور به هنگام پادشاهی شاه‌سلطان حسین معمول بود. من شاه که در اصفهان و اطرافش به کار می‌رفت معادل ۶ کیلو بود. (م. ف.)
۷. واحد پولی که توسط مغول‌ها در قرن ۱۳ م معمول گردید، به ارزش حدود یک پوند انگلیس در اوایل قرن ۱۸ م. (م. ا.) گیلانتز در ذکر حوادث مربوط به محاصره اصفهان از سوی افغان‌ها و قحط و غلای ایجاد شده در شهر چنین می‌آورد: «در این ماه [ژوئیه] ۱۷۲۲ [کار قحط و غلا در شهر از بد به بدتر گرایید. گندم هر منی ۸ تومان بها یافت. رک: گیلانتز، فقره ۲۸ گزارش‌ها، ص ۶۷. (م. ف.)
۸. envoy. نسخه MSA غالباً اصطلاح ترکی «یلچی» (ilci) را به کار می‌برد. (م. ا.)
۹. لازم به ذکر است که شاه سلطان حسین در این زمان کشته نشد بلکه در تاریخ ۱۷۲۶ م مصادف با حملات عثمانی‌ها به ایران، توسط اشراف افغان، جانشین محمود افغان کشته شد. رک: مستوفی، ص ۱۳۶؛ لکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۳۳۲. (م. ف.)

پسران شاه [سلطان] حسین قرار داشتند. یکی از پسران گریخت. شاه محمود افغان تا سال ۱۱۷۸ [تقویم ارمنی] (۱۷۲۹)^۱ در اصفهان حکمرانی کرد.

سرزمین حیرت‌انگیز ایرانیان به آشوب کشیده شد. حاکمان ایالتی، متعاقب سقوط این پادشاهی بزرگ، در یک وضعیت ترس و وحشت به جان هم افتادند و مردم را توسط شمشیر مطیع ساختند، و تمام مملکت را به سرزمینی ویران تبدیل نمودند. سرزمین ارمنی خودمان، که قسمت عمده‌ای از آن تحت حکومت ایرانیان بود، مصائب بزرگی را متحمل شد. سرزمین ما نه تنها از زدوخوردهای نظامی آسیب دید بلکه دچار قحطی‌ای شد که توسط سران قبایل، که با استفاده از مشکلات ایران با شیر یا یکدیگر به جان هم افتاده بودند، به وجود آمده بود؛ در عین حال در معرض هجوم دولت همسایه عثمانی^۲ و همچنین تاخت و تازهای تاتارهای لزگی بود. ارمنستان متحمل سرکوب هولناک و کشتار تعداد زیادی از مردمش اعم از مردان، زنان، دوشیزگان و پسران شد.^۳

هنگامی که مصائبی که ما توصیف کردیم در حال روی دادن بود، یکی از پسران شاه فوق‌الذکر ایران، که از قتل‌عام جان سالم به در برده بود و نامش طهماسب بود، به تبریز^۴ گریخت. او دست به کار گردآوری نیرو برای جنگ علیه سلطان افغان و خارج ساختن شهر بزرگ اصفهان - پایتخت پادشاهی پدرش - از دست آنها شد. او رؤسای نواحی مختلف را برای پیوستن به خود متقاعد کرد و مشاورانی برای خود برگزید. سپس طهماسب سپاهی را از کسانی که به او پیوسته بودند، ترتیب داد و به زودی سپاهی در حدود ۳۳،۰۰۰ نفر فراهم نمود. او سپاهش را آماده، مجهز و مسلح نمود، و آنها را تحت

۱ هر دو نسخه‌های خطی شماری اشتباهات واقعی و همچنین ترتیب زمانی وقایع را در این فصل دارند. محمود لشکرکشی‌اش را علیه صفویان در ۱۷۲۱م آغاز کرد. او اصفهان را گرفت و در ۱۷۲۲ شاه نامیده شد. او تعدادی از فرزندان شاه سلطان حسین را در ۱۷۲۵ - سال مرگ خودش - کشت. شاه سلطان حسین خودش توسط پسرعموی محمود و جانشینش، اشرف، در ۱۷۲۶ کشته شد. اشرف تا پایان ۱۷۲۹ در اصفهان حکمرانی کرد. بهترین منبع به انگلیسی: لارنس، لکهارت، سقوط سلسله صفویه و اشغال ایران توسط افغان‌ها (کمبریج، ۱۹۵۸) است. (م.ا.)

۲ نسخه MSB «هاجری‌ها» (Hagarites) را به کار می‌برد. برخی مواقع منابع مسیحی به عرب‌ها و همچنین به تمام مسلمان‌ها به عنوان فرزندان هاجر اشاره می‌کنند. (م.ا.)

۳ این پاراگراف در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

۴ نسخه MSB این را دارد: «اکباتانا، که امروز تبریز نامیده می‌شود». این نسخه، اکباتانا (همدان)، شهر اصلی مادها را به عنوان یکی از پایتخت‌های امپراطوری هخامنشی، با تبریز که در کناره‌های شمالی ماد تاریخی قرار دارد، خلط می‌کند. همدان یک شهر مهم در مسیرهای تجارتی میان تبریز، ماوراءقفقاز و بین‌النهرین قرار دارد. (م.ا.)

فرمان نجیب‌زاده‌ای به نام فریدون‌خان^۱ قرار داد، و آنها را علیه سلطان افغان ارسال نمود. او خودش در پشت استحکامات تبریز ماند. در راه همدان، سپاه فریدون داوطلبان بسیاری را گرد آورد، که تعداد افرادش به ۵۵،۰۰۰ نفر رسید. او سپس بی‌درنگ به طرف اصفهان حرکت نمود و خارج از شهر اردو زد. افغان‌ها به مقابله ایرانیان شتافتند. دو سپاه حریف درگیر شدند و دشت با بدن‌های سرنگون انباشته شد. فریدون متحمل یک شکست شد و سربازانش زیر شمشیر دشمن جان خودشان را از دست دادند. او به زحمت با حدود ۵۰۰ تن از سربازان به نزد سرورش شاه طهماسب به تبریز گریخت. با شنیدن این خبر، قلب شاه طهماسب به درد آمد و او از آن چیزی که امکان وقوع داشت دچار وحشت شد؛ چرا که او بیشتر از ۵۰۰ سرباز مجهز در اختیار نداشت.

طهماسب بی‌درنگ پیک‌های سریعی را به نزد شاهزاده گرجستان، وختانگ^۲، خان تفلیس، فرستاد و به او فرمان داد که به کمکش بشتابد. و در فرمایش این‌گونه اظهار نمود: «افغان متکبر علیه دولت ما طغیان کرده است. او علیه پدرمان جنگیده است، شهر اصفهان را غصب نموده، پدر و برادرانمان را به قتل رسانده است، تخت^۳ ما را غصب نموده، و پادشاهی‌مان را ویران نموده است. شتاب کن و در نزد ما حاضر شو تا ما بتوانیم پادشاهی‌مان را از نابودی نجات بدهیم»^۴. وختانگ پاسخ داد: «من نمی‌توانم بیایم و قلمروام

۱ Fravodun Khan. منابع ایرانی به این احتمالاً سرکرده اروپایی اشاره نمی‌کنند. اما شماری از سربازان اروپایی در خدمت صفویان قرار داشتند. (م.ا). معلوم نیست مترجم محترم انگلیسی بر چه اساسی این شخص را اروپایی می‌داند. محمدمحسن مستوفی در *زبدة‌التواریخ* درباره وقایع این دوران از فریدون‌خان ذکری می‌کند ولی نه به عنوان سرکرده اروپایی. در این کتاب چنین می‌خوانیم: «... و نواب شاه طهماسب نیز کوچ بر کوچ رفته وارد تبریز و در عمارت میرزا طاهر وزیر سابق تبریز نزول اجلال فرموده، بعد از چندی فریدون‌خان خویش محمدعلی‌خان مکرری را به سرداری قشون عراق تعیین و هفت هزار کس به او داده مأمور اصفهان فرمودند. و در حوالی اصفهان میانه ایشان و افغان محاربه شده، قزلباش شکست خورده، فریدون‌خان فرار نموده، بسیاری از قزلباش کشته شده...» رک: مستوفی، صص ۱۴۱ و ۱۴۲. (م.ف).

۲ وختانگ ششم (Wakhtang VI)، حکمران و نایب‌السلطنه (والی) کارتلی (K'art'li) از سال ۱۷۱۱ تا سال ۱۷۱۴ م. برادرش جانشین او شد. و در سال ۱۷۱۹ م دوباره توسط ایرانیان تحت نام اسلامی حسین‌قلی‌خان حکومتش را به دست آورد. او تا تجاوزات لژی‌ها و ترک‌ها در ۱۷۲۳ حکم راند و در ۱۷۲۴ به روسیه گریخت. (م.ا). درباره وختانگ ششم رک: گیلانتز، پاورقی شماره ۲، ص ۴۹. (م.ف).

۳ the throne نسخه MSA غالباً اصطلاح «تخت» (takt) فارسی را به کار می‌برد. (م.ا).
۴ وقایع‌نگاری آبراهام در اینجا صحیح نیست. برادران طهماسب در ۱۷۲۵ و پدرش در ۱۷۲۶، هنگامی که وختانگ دیگر در گرجستان حضور نداشت و قلمرواش تحت تسلط عثمانی بود، کشته شدند. (م.ا). درباره مناسبات شاه طهماسب دوم صفوی و وختانگ رک: لکه‌پارت، انقراض سلسله صفویه و...، ص ۲۹۲ به بعد. (م.ف).

را بی دفاع رها کنم، زیرا عثمانی‌ها در حال حمله به ما هستند». شاه طهماسب که از این پاسخ برآشفته شده بود، به محمدقلی خان^۱ گرجی، که حاکم یکی از ایالات گرجستان (کاختی) بود، فرمان داد که برود و وختانگ را با زور بیاورد.

وختانگ از این مطلع شد و به همراه سپاهش، و همچنین تعداد زیادی از مردان شهرش، در یک دشت گرد آمدند و منتظر رسیدن سپاه محمدقلی خان شدند. به علت آنکه سپاه دومی به کندی در حال پیشروی بود وختانگ برای مقابله با آنها به سوی ایشان حرکت کرد. او دشمن را در جایی که محلی‌ها «سینیخ کورپی»^۲ می‌نامند، ملاقات کرد. وختانگ به نیروی محمدقلی حمله کرد، آن را شکست داد، و به شهرش بازگشت.

محمدقلی با از دست دادن افراد و تجهیزاته‌اش از وختانگ گریخت و در میان تاتارهای لزگی پناه جست. او کمک آنها را درخواست نمود، ۶،۰۰۰ جنگجوی لزگی را گرفت و به سوی وختانگ پیشروی کرد. او قصد داشت ناگهانی در [تاریکی] شب خودش را به شهر برساند و دروازه‌های بدون نگهبان شهر را ضبط نماید، و بی‌درنگ با نیروهایش به داخل شهر حرکت نماید، و اعمال شریرش را در یک ساعت به انجام برساند. او در این عمل یک همدست داشت، خلیفه بزرگ^۳ گرجستان، کسی که در داخل شهر بود و مخفیانه تسلیم شهر را طرح کرد. دلیل این امر این بود که محمدقلی، که مسلمان^۴ شده بود، فامیلش بود، هم شفاهی و هم کتبی قول داده بود که ایالت کاختی را بعد از تصرف تفلیس و وختانگ به او واگذار نماید. خلیفه بزرگ خودش شخصی از خانواده سلطنتی گرجستان بود، که آرزو داشت کاختی را به دیگر قلمروهایی که خود قبلاً در گرجستان تحت کنترل درآورده بود، منضم نماید.

۱ به حکمران کاختی، کنستانتین دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲) اشاره دارد. او مسلمان شد و با نام اسلامی‌اش محمدقلی خان شناخته شد. (م.ا.) مترجم محترم انگلیسی متن حاضر به اشتباه کنستانتین سوم را کنستانتین دوم نوشته است.

درباره کنستانتین سوم (محمدقلی خان) نک: گیلانتز، پاورقی شماره ۳، صص ۴۹ و ۵۰. (م.ف.)

۲ Snek - k'orpi. لغت ترکی سونیک کوپری (Sönük köprü) (پل شکسته یا کنده شده) است. همچنین این پل در یک منبع اصلی قرن نوزدهم ذکر شده است (نگاه کنید به: بورتیان، تاریخ قزاق، ص ۳۳)، این پل بر روی رودخانه خارم (Kham)، که شاخه‌ای از رود کورو هست، قرار داشت. (م.ا.)

۳ بطریق اعظم [اسراشف] کلیسای گرجستان در آن زمان «دو منتی لوانیسز باتونیشویل» (Domenti Levanisidze) Batonishvili ۱۷۰۵-۱۷۲۵ و ۱۷۳۹-۱۷۴۱ بود. (م.ا.)

۴ متن اصطلاح «apostate» (کافر، از دین برگشته) را به کار می‌برد. و آن به این دلیل است که کنستانتین سوم (محمدقلی خان) حکمران کاختی، بعداً مسلمان شد و لذا از سوی ارمنیان به عنوان کافر شناخته می‌شد. (م.ف.)

در سال ۱۱۷۲ تقویم ارمنی (۱۷۲۳ م) در دومین روز از ماه می، خلیفه بزرگ یک نامه محرمانه نوشت و آن را به محمدقلی خان فرستاد. او روز دقیقی را که دروازه‌های شهر گشوده و بدون نگهبان رها می‌شدند را ذکر کرد. وختانگ از این خیانت مطلع نبود و هنگامی که شخص خاصی وختانگ را از پیشروی محمدقلی آگاه نمود، خلیفه بزرگ آن را شایعه‌ای بی‌اساس قلمداد نمود. وختانگ به خیانت خلیفه بزرگ ظنین نشد و به او اعتماد نمود. به هر حال، وختانگ سپاهش را در آمادگی دائمی نگاه داشت. محمدقلی قبلاً به خلیفه بزرگ توصیه نموده بود که درباره او بدگویی کند و بدین ترتیب هوشمندانه هر سوءظنی را که ممکن بود در ذهن وختانگ به وجود بیاید منحرف نمود. به این ترتیب روز و زمان^۱ مشخص شده فرارسید. پیش از طلوع خورشید، لژگی‌ها غیرمنتظره در برابر تفلیس ظاهر شدند، داخل آن گردیدند و شهر را اشغال نمودند. آنها کسانی را که علیه ایشان به‌پا خاستند مورد ضرب قرار دادند و شهر را غارت نمودند. آنها طلا، نقره و برخی فقرات دیگر را گرفتند، اما افراد را به اسارت نگرفتند، زیرا مدافعان قلعه [داخلی] که شاهد حمله بودند، علیه تاتارها به‌پا خاستند تا از ویرانگری آنها جلوگیری نمایند. بنابراین، اشخاص اخیر [لژگی‌ها]، در عوض گرفتن گروگان، به گرفتن غنیمت پرداختند. در آن آشوب ناگهانی، وختانگ هیچ عملی انجام نداد. در عوض، او، همسر و فرزندش را برداشت، بدون آنکه دیده شود از شهر خارج شد، و به مسکوستان (مسکوی)^۲ گریخت. خلیفه بزرگ، که به شهر خیانت کرده بود، همراه لژگی‌هایی که شهر را تخلیه نمودند خارج شد. او به محمدقلی پیوست و آنها با یکدیگر به گرد آوردن نیروی بزرگی جهت تجدید حمله به تفلیس اقدام کردند.

یکی از پسران وختانگ به نام شهنواز^۳، از میان مرز عثمانی گریخت و به شهر

۱. time. نسخه MSA اصطلاح «ساهاتین» (sehat'in)، که ریشه در یک اصطلاح عربی - فارسی ساعت دارد، را به کار می‌برد. (م.ا.)

۲. آبراهام در ذهن خود «مسکوی» را که روسیه هست، و نه مسکو، دارد. گرچه وختانگ، تفلیس را در می ۱۷۲۳، ترک کرد، شهر در ژوئن به دست عثمانی‌ها سقوط کرد. وختانگ و کنستانتین (محمدقلی) رقابت و همچشمی‌اشان را فراموش کردند و با یکدیگر علیه عثمانی‌ها و لژگی‌ها به مبارزه پرداختند. وختانگ امیدوار بود که پطر کبیر، کسی که در ۱۷۲۲ به شرق ماوراء قفقاز حمله کرده بود، ممکن است نیروهای کمکی بفرستد. هنگامی که در جولای ۱۷۲۴ پطر با عثمانی‌ها به توافق رسید وختانگ، همسرش، ملکه روسودان (Rusudan)، پسرانش باکر (Bak'ar) و واخشوت (Wakhshut) و حدود ۱۰۲۰۰ تن از اعضای اشراف و روحانیان از قفقاز به داخل روسیه گذشتند. (م.ا.)

ارزروم^۱ رسید. او نزد ساری مصطفی پاشای^۲ ارزروم پناه جست. هنگام عقب‌نشینی عجلانه پدرش، او جا ماند و مجبور شد به رومستان^۳ (روم)^۴ فرار کند. پاشا از او استقبال نمود و با اطلاع از تمام چیزهایی که رخ داده بود، بی‌درنگ یک پیک به نزد سلطان عثمانی، احمد^۵، در استانبول^۶، فرستاد. متن نامه چنین بود: «پسر شاهزاده گرجی به نزد من آمده است و چنین بیان داشته است: «پدرم توسط تاتارها مورد حمله قرار گرفته است. او سرزمینش را رها کرده است و به مسکوی پناه برده است. بیا! تفلیس را بگیر و بر آن فرمانروایی کن. من آن را به شما تسلیم می‌کنم». سلطان [احمد سوم] بی‌درنگ فرمانی را مبنی بر اینکه ساری مصطفی پاشا را به عنوان فرمانده نیروهای آن ناحیه [شرق آناتولی] تعیین می‌کرد، فرستاد. سلطان عثمانی فرمانی داد که ساری مصطفی پاشا با پسر وختانگ حرکت کند و تفلیس را تسخیر نماید. ساری مصطفی پاشا، به همراه ۱۲,۰۰۰ مرد به تفلیس شتافت و آن را در دسامبر سال ۱۱۷۲ تقویم ارمنی (۱۷۲۳) فتح نمود.^۷

آن وظیفه به انجام رسید. ساری مصطفی پاشا دستور داد که پسر وختانگ به دقت تحت نظر باشد. او در حالی که به زنجیر کشیده شده بود، در خانه‌ای در تفلیس با شش

۱ نسخه MSB در سرتاسر متن به جای ارزروم، کارین (karin) را دارد. (م.ا). کارین همان ارزروم کنونی است. (م.ف).
 ۲ saru mustafa Pasha. پاشای ارزروم ابراهیم بود و نه ساری مصطفی. ساری مصطفی حکمران دیار بکر بود. احتمالاً ابراهام [آن را] با برادر دیگر مطرود وختانگ، یزه (Iese)، که ابتدا به اسلام شیعه و سپس به اسلام سنی تغییر مذهب داده خلط می‌کند. او لقب مصطفی پاشا گرفت. با ترک‌ها همکاری کرد و تا سال ۱۷۲۷ بر تفلیس حکومت کرد. (م.ا). لازم به ذکر است که به نظر می‌رسد بر اثر پیچیده بودن برخی از مسائل در این تاریخ (۱۷۲۳ م) در گرجستان، مترجم محترم انگلیسی نیز در برخی جاها دچار اشتباهاتی شده‌اند. درست است که در ابتدا در این تاریخ پاشای ارزروم - ابراهیم پاشا - در گرجستان وارد عملیات شد و تفلیس را به تصرف درآورد. (رک: استرآبادی، ص ۱۸؛ لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و... ص ۲۹۳ به بعد) ولی ساری مصطفی پاشا حاکم قارص در حین عملیات گرجستان به ابراهیم پاشا ملحق گردید و در این تاریخ در گرجستان در کنار ابراهیم پاشا بود (لکه‌هارت، همان، ص ۲۹۷) و بعد از مدتی که از فتح تفلیس گذشت به واسطه حرکات ناشایست ابراهیم پاشا در تفلیس، او معزول شد و مصطفی پاشا حاکم قارص - به جای او منصوب شد و مأمور عملیات در گرجستان گردید. رک: پورگشتال، هامر، تاریخ امپراطوری عثمانی، ج چهارم، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۳۰۹۳) احتمالاً به دلیل این ملاحظات است که ابراهام ایروانی دیگر به نام ابراهیم پاشا اشاره‌ای ننموده و ساری مصطفی پاشا را درگیر قضایای گرجستان و تفلیس ذکر نموده است. (م.ف).

3 Hromastan

۴ مسلمانان اصطلاح رُم یا روم را به امپراطوری روم شرقی (بیزانس) دادند. در پی فتح عثمانی، ایرانیان استفاده از کلمه «روم» را برای اشاره به قلمرو عثمانی در آناتولی ادامه دادند. (م.ا).

۵ سلطان احمد سوم (۱۷۰۳-۱۷۳۰). (م.ا).

۶ نسخه MSB در سرتاسر متن به جای استانبول، کنستانتینوپل را دارد. (م.ا).

۷ بر اساس بیشتر منابع، تفلیس در ژوئن ۱۷۲۳ تسلیم شد. (م.ا).

سرباز محافظ، نگهداری می‌شد. یکی از نگهبانان گرجی تبار، مسئول آوردن غذا برای شاهزاده بود. او پسر منگسر^۱ نامی از استانبول بود - که یک پيله‌ور بود - و مسئول تدارکات سپاه پاشا بود که به ایشیک آقاسی^۲ معروف شده بود. وظیفه آوردن غذا به شاهزاده به او داده شده بود زیرا او تنها نگهبانی بود که به گرجی صحبت می‌کرد. پسر وختانگ تنها به زبان گرجی صحبت می‌کرد و بنابراین زبان عثمانی‌ها را نمی‌فهمید. به این ترتیب این شخص از سوی پاشا فرمان یافت که این وظیفه را انجام دهد و همدم زندانی باشد. هنگام برخورد روزانه نگهبان با شاهزاده، شفقت و علاقه به هموطن رفیقش به وجود آمد و با یکدیگر نقشه فرار شاهزاده را طرح کردند. پس از چند روز، یک شب، هنگامی که نگهبانان خوابیده بودند، شخص مذکور ترتیب آزادی شاهزاده را از زنجیرها و آن خانه داد و هر دو به مسکوی گریختند. پاشا از فرار آنها مطلع شد. او سواران چابکی را برای دستگیری ایشان روانه نمود. اما سواران نتوانستند آنها را پیدا نمایند.^۳

1 Mangasar

۲ esik - agasi. پیشکار بزرگ. این جمله در نسخه MSB وجود ندارد. (م.ا.)

۳ در این باره نک: گیلانتر، صص ۱۳۲ و ۱۳۳ و باورقی همان صفحات، و همچنین لکهارت، انقراض سلسله صفویه و...، صص ۲۹۴ و ۲۹۵. (م.ف.)

فصل دوم^۱ محاصره شهر کرپی^۲ و تحولات در اجمیادزین^۳

پیشگش به تبرستان
www.tabarestan.info

با تصرف تفلیس در ۲۶ دسامبر سال ۱۱۷۲ تقویم ارمنی (۱۷۲۳ م)، عثمانی‌ها موقعیتشان را در آنجا استوار کردند. در آن موقع به ساری مصطفی پاشا گفته شده بود که رهبر افغان، با تسخیر شهر اصفهان، به سوی همدان حرکت کرده و خیال حمله به ماوراء قفقاز را دارد. ساری مصطفی پاشا برای هشدار به سلطان احمد پیغامی به او به این مضمون فرستاد: «افغان برای هجوم به ایروان آماده می‌شود و اگر او موفق به گرفتن آن بشود ممکن است سپس به راحتی به تفلیس حمله کند و آن را به تدریج از ما بگیرد. با آگاهی از این، سلطان، عبدالله پاشا، را که شخصی از خاندان کوپرلو بود^۴، به عنوان فرمانده کل تعیین نمود و او را با یک سپاه ۷۵،۰۰۰ نفری به ایروان روانه کرد.

عبدالله پاشا سپاه را برداشت و به ارزروم، جایی که او برای مدت یک ماه اقامت کرد، رسید، در حالی که هنوز زمستان بود. در ۷ فوریه او مهاباد پیشرفت به ایروان شد. در ۶ مارس ۱۱۷۳ [تقویم ارمنی] (۱۷۲۴ م) سپاهش به رودخانه‌ای که محلی‌ها آریه

۱ نسخه‌های ایروان و تفلیس، قسمت‌های دوم تا پنجم را در داخل فصل دوم با عنوان در چگونگی فتح ایروان توسط عثمانی‌ها ادغام می‌کند. (م.ا.)

۲ Karbi. در جهانگشای نادری «کرپی» آمده است. رک: استرآبادی، ص ۲۵۵. در تعلیقات همین کتاب (ص ۶۹۳) چنین آمده است: کرپی [ک ز پی]، (اسم خاص)، نام ناحیه‌ای در نزدیک ایروان است. (م.ف.)

3 Ejmiatsin

۴ عبدالله کوپرلی حاکم وان بود. نک: پورگشتال، ج چهارم، ص ۳۱۱۲. (م.ف.)

چای^۱ می‌نامیدند، رسید. او دو تن از فرماندهان نظامی‌اش را، که یکی یالقوز حسن^۲، یک شهروند ارزرومی، و دیگری گوج‌علی^۳، نامیده می‌شدند، برای عبور از آریه‌چای اعزام داشت. هر کدام تقریباً ۱،۸۰۰ مرد در اختیار داشتند. هنگامی که آنها به محلی به نام اغوارد^۴ رسیدند، فرمانده ایروان، که مهرعلی‌خان^۵ نام داشت، از حضور آنها مطلع شد و با ۱۲،۰۰۰ مرد مسلح علیه ایشان پیشروی کرد. حریفان علیه یکدیگر به زد و خورد پرداختند و هر دو طرف زخمی‌های زیادی را در میدان جنگ بر جای گذاشتند. عثمانی‌ها غلبه کردند و بیشتر از ۱۱،۰۰۰ سرباز ایران را کشتند. فقط ۸۰۰ مرد زنده ماندند. ایرانیان متواری شدند و همراه فرمانده‌اشان به ایروان پناه بردند، جایی که آنها در آن پناه گرفتند و جرأت نکردند دوباره خارج شوند.

گوج‌علی و یالقوز حسن پیشروی کردند و شهر کربی^۶ را، که نزدیک ایروان بود، با نقشه غارت و چپاول و برده ساختن جمعیت ارمنی^۷ آن به محاصره درآوردند. ساکنان کربی، با دیدن دشمن دچار وحشت شدند و نگرانی درباره پسران و دخترانشان آغاز شد. بنابراین، مردان کربی، محل سکونتشان، دیوارهایشان، و دروازه‌هایشان^۸ را استحکام بخشیدند و مصمم به ایستادگی در برابر عثمانی‌ها شدند. کسانی که در میان آنها معتقد و مؤمن بودند به درگاه خداوند دعا نمودند که آنها را نجات دهد و پسران و دخترانشان را در معرض مرگ یا اسارت قرار ندهد. بزرگان کربی، که در بین ایشان پارون آقابابا^۹ و پارون استپان^{۱۰}، [بودند]، در میان خودشان مشورت نمودند و تصمیم گرفتند شخصی را به

۱ Arpa Cay. آن رودخانه آخوریان (Akhuryan) است، که یکی از مرزهای (بر اساس موافقت‌نامه سال ۱۶۳۹) میان ایران و امپراطوری عثمانی بود. (م.ا.)

2 Yalguz Hasan

۳ Güc Ali. یک شکل اصطلاح ترکی «گوج» (güc)، به معنی محکم. (م.ا.)

۴ Eghvard. دهکده‌ای در ناحیه آشتاراک (Ashtarak). محل وقوع دو جنگ عمده که میان ایرانیان و عثمانی‌ها اتفاق افتاد. (م.ا.)

۵ Mehr, Ali Khan. خان ایروان از ۱۷۱۹ تا ۱۷۲۴. (م.ا.)

۶ Karbi. یک آبادی در ناحیه آشتاراک. (م.ا.)

۷ هر دو نسخه، اصطلاحات ارمنی و مسیحی را به جای همدیگر به کار می‌برند. (م.ا.)

۸ نسخه MSA اصطلاح «درباسنر» (darbasner) (گرفته شده از «دروازه» (darvaze) یا «درباز» (darbaz) را به کار می‌برد. (م.ا.)

۹ Paron Aqa Baba. پارون یک اصطلاح ارمنی است که اشاره به شهروند مورد احترام دارد مانند: مستر یا مسیو. (م.ا.)
10 Paron Step'an

نزد خان ایروان با پیغام ذیل اعزام نمایند: «سپاه عثمانی رسیده و کربی را محاصره کرده است. اگر شما مایل به فرستادن نیرو باشید ما آماده هستیم که برای دفاع از شهرمان جان خویش را فدا کنیم. ما به دشمن حمله خواهیم برد و ایشان را [از شهر] بیرون خواهیم راند». به هر حال، خان ایروان، به درخواست آنها پاسخ نداد و هیچ کمکی را نفرستاد.

اهالی کربی به فرستادن شخصی به نزد عثمانی‌ها که اطاعتشان را اعلام نماید نیندیشیدند. در عوض، آنها شتابزده و با عجله به مستحکم کردن خانه‌هایشان و بستن مداخل و دهلیزها به داخل محل سکونتشان اقدام نمودند، نتیجه اینکه آنها برای نبرد آماده شدند.

آنها در این وضعیت آماده‌باش باقی ماندند و در مقابل عثمانی‌ها^۱ به مدت ۴۰ روز مقاومت نمودند تا اینکه عبدالله پاشا که فرمانده کل همه نیروهای عثمانی بود، با سپاه بزرگش از راه رسید. اهالی کربی همچنین امیدوار بودند که حکمران ایروان احتمالاً نیروهایی را برای دفاع از ایشان ارسال نماید، [و] دریافتند که او کاملاً ناتوان است و به هر سرباز [اش] برای دفاع از برج و باروی خودش نیاز دارد. آن خواست خدا بود که عبدالله پاشا بی‌درنگ برای نابودی کربی به آنجا حمله نکرد.^۲ در عوض، او نمایندگانی را با درخواست صلح با این مضمون فرستاد: «شما در گذشته رعایای ما بودید، چرا اکنون علیه ما طغیان می‌کنید؟ شما چرا برای دولتی که به شما تعلق ندارد و مساکن شما را در خطر مرگ و اسارت قرار می‌دهد جنگ می‌کنید؟ به تابعیت پیشین بازگردید و من نه تنها دستور خواهم داد که سربازانم به شما آسیب نرسانند، بلکه یک واحد از سپاهم را برای محافظت شما باقی خواهم گذاشت». با شنیدن این سخنان، پارون آقابابا^۳، پارون سرگیس^۴، پارون آواک^۵، پارون مکرتوم^۶، و پارون پاگوس^۷، با تردید، بیم و امید آکنده شدند. آنها در میان خودشان به مذاکره پرداختند. پارون مانوک^۸، پسر هووانس^۹، پرسید: «اگر پاشا پس از این قول و وعده، برخلاف آن، ما، همسران و فرزندانمان را به اسارت بگیرد چه

۱ در متن «ترکها» (م.ف).

۲ نسخه MSA این جمله را ندارد. (م.ا).

3 Paron Aga Baba
4 Paron Sargis
5 Paron Avak
6 Paron Mkrtum
7 Paron poghos
8 Paron Manuk
9 Hovhvanes

می‌شود؟» پارون آقابابا، پارون سرگیس، پارون آواک، پارون مکرتموم، و پارون پاگوس گفتند: «ما باید کربی را به عثمانی‌ها تسلیم نماییم، زیرا ما فاقد نیروی لازم برای مقاومت در برابر چنین سپاه بزرگی هستیم و کمکی به ما نرسیده است». بنابراین آنها به ارسال پاسخ ذیل [به پاشا] توافق نمودند: «به ما ده روز وقت^۱ برای قانع کردن تمام اتباعمان برای تسلیم شدن^۲ بدهید». پاشا به درخواست صادقانه آنها تن در داد، زیرا او قصد ویرانی دهکده و خالی کردن آن دیار را از سکنه نداشت.

در این میان، بزرگان دهکده مخفیانه شخصی را به نزد حکمران ایروان، مهرعلی، با پیغام ذیل فرستادند: «ما که در محاصره نیروهای عثمانی هستیم، مجبور شدیم به فرمانده [عثمانی]^۳ قول بدهیم که کربی را در ده روز تسلیم خواهیم نمود، زیرا ما در برابر چنین سپاه بزرگی نمی‌توانیم ایستادگی نماییم. به ما بگویید که چه باید انجام دهیم؟». مهرعلی این را نپذیرفت^۴ و دستور داد که آنها شجاعانه جنگ کنند و تسلیم نشوند. او قول داد که به آنها باروت و توپ‌های^۵ کوچک بفرستد. علاوه بر این تهییج و تحریک آنها، او افزود: «خلیفه بزرگ شما، آستوازادور^۶، به دیدار شاه طهماسب جهت دریافت نظر او درباره این کشمکش خطرناک که پیش روی ماست، رفته است. بنابراین، صبر و شکیبایی داشته باشید، تا ما اخباری از مساعدت ایشان دریافت نماییم». حقیقت داشت که خلیفه بزرگ ارمنستان، آستوازادور، توسط شاه طهماسب احضار شده و برای دیدار او رفته بود، اما بیان این واقعیت احتمالاً اطمینان‌بخش توسط حکمران بی‌اعتقاد^۷ ایروان کاملاً غیرضروری و بی‌اثر بود. این فرد بدبخت آنها را به سوی کشتار سوق داد. او شخصی از یک نژاد متفاوت و یک بی‌اعتقاد^۸ بود. برای او مهم نبود که مردم مسیحی ما در معرض مرگ و اسارت قرار گیرند. زیرا اگر او به همین عقیده و خون بود و یک مدافع راستین برای رعایایش

۱ time. نسخه MSA اصطلاح «ملهت» (mulhat) را که اقتباسی از لغت فارسی «مهلت» (mohlat) است، دارد. (م.ا.)

۲ to submit. نسخه MSA لغت فارسی «مطیع» (moti) را دارد. (م.ا.)

۳ در متن «ترک». (م.ف.)

۴ did not accept. نسخه MSA اصطلاح فارسی «قبول» (qabul) را دارد. (م.ا.)

۵ cannons. نسخه MSA اصطلاح فارسی «باروت» (barut) و «خمپاره» (Kem-pareh) را دارد. (م.ا.)

۶ Astuatsatur. آستوازادور همدان (۱۷۱۵-۱۷۲۵). (م.ا.) به معنی خدا داد (م.ف.)

۷ لغت ترجمه شده متن «Godless» است. (م.ف.)

۸ لغت ترجمه شده متن «unbeliever» است. (م.ف.)

بود، چرا باید آنها را مانند گوسفند به سلاخی هدایت می‌کرد؟ چطور می‌شود دهکده‌ای را که فاقد استحکامات و سربازان بود، اگرچه [آن] دهکده مردان بسیاری داشت که به عنوان سرباز می‌توانستند بجنگند، برابر دانست با [یک] سپاه بزرگی که آن را در محاصره داشت؟^۱

بزرگان دهکده، پس از مشاوره در میان خودشان، به درستی سخنان حکمران ایروان اعتنایی نمودند و ترجیحا تصمیم گرفتند به جای برده شدن، به عثمانی‌ها تسلیم شوند. پس از ده روز سپری شدن^۲، عثمانی‌ها فرمانی را به این مضمون فرستادند: «برای تسلیم شدن آماده شوید^۳ و اسلحه‌هایتان را تسلیم نمایید». ارامنه هدایایی را از طلا، نقره، و سنگ‌های قیمتی برای عبدالله پاشا آماده کردند. در روز تعیین شده، آنها پارون آقابابا، پارون سارگیس، پارون آواک و پارون پاگوس را که به عنوان نمایندگان خود انتخاب کرده بودند، فرستادند. آنها به حضور پاشا پذیرفته شدند، که پرسید: «تعداد اهالی دهکده شما چند نفر است؟» آقابابا پاسخ داد: «در حدود ۶،۰۰۰ نفوس». سپس پاشا گفت: «اگر شما واقعا آماده هستید که اتباع ما باشید، همه سلاح‌ها را از خانه‌هایتان و افرادتان دور کنید و آنها را به ما تحویل دهید». آنها موافقت کردند که این فرمان را به جای بیاورند. پاشا یک دسته از نیروهایش^۴ را با آقابابا فرستاد. آنها به دهکده وارد شدند و شمشیرها و تفنگ‌های^۵ هر مدافعی را گرفتند. سپس پاشا فرمان داد که به پارون آقابابا، پارون پاگوس، و سه یا چهار نجیب‌زاده دیگر خلعت‌هایی^۶ اعطاء شود و تحت مراقبت به کربی بازگردانده شوند. پاشا فرمان داد شش گروهان از نیروهایش دهکده را محافظت نمایند، در حالی که خود به سوی ایروان حرکت کرد.

۱ نسخه MSA این پاراگراف را ندارد. (م.ا.)

۲ elapse. نسخه MSA غالبا اصطلاح «t'amamvets'av» که یک کلمه مرکب فارسی - ارمنی در گویش ایروانی است را به کار می‌برد. (م.ا.)

۳ prepare. نسخه MSA غالبا اصطلاح عربی - فارسی «حاضر» (hazer) را به کار می‌برد. (م.ا.)

۴ troops. نسخه MSA غالبا اصطلاح ترکی «بیرق» (bairaq) را به کار می‌برد، که می‌تواند به عنوان یک گروهان از نیروهای تحت نظر غلم یک «بی» (bey) یا «بیگ» (bek) ترجمه شود. (م.ا.)

۵ guns. نسخه MSA غالبا اصطلاح فارسی «تفنگ» (tefang) را به کار می‌برد. (م.ا.)

۶ kal'ats. یک لباس اقتضار که از ماده گران قیمت ساخته می‌شود. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

محاصره ایروان و مقاومت مردم آن، چگونه ارامنه با شجاعت در بیرون حصار شهر جنگیدند و عثمانی‌ها را شکست دادند

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

عبدالله پاشا از دشت اغوارد حرکت کرد و سه روز بعد به ایروان رسید. سپاهش در جایی به نام «سام بکی دالما»^۱ که در مسافت نیم ساعتی ایروان قرار داشت، اردو زد، و این نامگذاری بر اساس یک کانال آبی (دالمان)^۲ که در آن حدود قرار داشت، بود. تمام آنهایی که در دهکده‌ها و مزارع اطراف ایروان زندگی می‌کردند گریختند و در شهر پناه گرفتند. پاشا هفت روز پس از قرار دادن نیروهایش در اطراف ایروان، تصمیم گرفت به سوی اچمیادزین پیشروی نماید. به هر حال، فرمانی^۳ از سلطان عثمانی به پاشا مبنی بر اینکه او به اچمیادزین حمله نکند، رسید. در عوض، او به پاشا فرمان داد که برخی از نیروهایش را به محافظت کردن از آن بگمارد و به هیچ‌کس اجازه ندهد که به آن خسارت وارد آورد، هیچ‌کس آن را غارت کند یا به کسی از ساکنان اچمیادزین آسیبی برساند. خلیفه بزرگ ارامنه، آستوازادور^۴، در این موقع^۵ در اچمیادزین نبود، زیرا او برای دیدن شاه‌طهماسب به تبریز رفته بود. این اتفاق نتیجه لطف خدا بود. زیرا هنگامی که سپاه عثمانی به ارمنستان هجوم برد، یک نجیب‌زاده ارمنی مؤمن به نام سقبوس^۶، یک ارمنی بسیار متشخص در قسطنطنیه^۷،

1 Sambeki Dalma

2 Dalman

۳ decree. نسخه MSA اصطلاح عربی - فارسی «فرمان» (farman) را دارد. (م.ا.)

4 Astuatsatur

۵ at that time. نسخه MSA لغت ترکیبی ارمنی - فارسی «ent'arighin» از "tarik" به معنی «در این موقع» را دارد. (م.ا.)

6 seghbos

7 Constantinople

کسی که شخص بانفوذی بود و مسئول تدارکات در دربار سلطان بود، به نفع اچمیادزین وساطت کرد. سلطان به مردم ارمنستان توجه داشت، و بر اساس منافع دولت به پاشا فرمان داد از اچمیادزین مقدس محافظت کند و سربازانش را از تهاجم و غارت این مکان مقدس برحذر نماید. متعاقب فرمان سلطان، پاشا، سربازانش را از حمله به اچمیادزین قذغن نمود و یک گروه از سربازان را برای محافظت کردن از آن گماشت.^۱

هنگامی که عبدالله پاشا به قصد گرفتن قلعه و دژ ایروان به جلو پیشروی نمود، او فرستادگانی را از پیش برای مذاکره درباره شرایط تسلیم صلح آمیز دژ فرستاد. حکمران ایروان، که مهر علی نامیده می‌شد، پاسخ داد: «ما پیشنهاد شما را به شاهمان تسلیم خواهیم کرد و اگر او موافقت نمود ما دژ را به شما تسلیم خواهیم کرد. اگر نه، ما آن را سر خود نمی‌توانیم بدهیم». هنگامی که پاشا دریافت که شهر تسلیم نخواهد شد او برای نبرد آماده شد. پاشا سپاهش را به جلو برد و شروع به محاصره ایروان نمود. روز بعد او به پای قلعه رسید. او دوازده توپ در جهت صومعه عیسی مسیح، بیست و نه توپ نزدیک سنت مادر^۲، و هفت توپ در بالای سه تپه [عرض رودخانه] جای داد، بنابراین ایروان از چهار جهت محاصره و به توپ بسته شد.^۳

سپس مهر علی به مسلمانان^۴ دستور داد که به آرامنه بپیوندند و نبرد نمایند. آنها علیه عثمانی‌ها به مدت شصت روز نبرد کردند. بسیاری از مهاجمان را کشتند و به آنها اجازه داخل شدن به شهر را ندادند. هنگامی که عبدالله پاشا مشاهده نمود که سپاهش قتل‌عام می‌شود، نمایندگانی را به بایزید^۵ و به نزد کردها^۶ برای یاری خواستن فرستاد. ۳۵,۰۰۰ مرد مسلح رسید، اما او حتی با کمک آنها نتوانست ایروان را فتح نماید.

هنگامی که پاشا عزم و اراده محکم و متین اهالی ایروان و تلفات خودش را مشاهده نمود، تصمیم گرفت که نبرد را ادامه ندهد. او پیامی به سلطان به این مضمون فرستاد:

۱ نسخه MSA این پاراگراف را ندارد. (م.ا.)

۲ St. madr. به صومعه «سنت. آن» (St. Anne) (مادر دوشیزه ماری)، اشاره دارد، به نقشه شماره ۲ نگاه کنید. (م.ا.)

۳ این جمله در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

۴ در نسخه MSA «ترک‌ها» که در این مورد بر مسلمانان دلالت می‌کند، هست. (م.ا.)

۵ Bayazid. نام ناحیه و ولایتی در ترکیه نزدیک مرز قفقازیه و ایران و وان، و سرچشمه‌های فرات در آن است. رک: دهخدا، ذیل ماده بایزید. (م.ف.)

۶ نسخه MSB «مادها» (م.ا.)

«ایروان مدافعان زیادی دارد و من نمی‌توانم آن را تصرف کنم».^۱ سپس سلطان به پاشای کوتاهیه^۲ فرمان داد به طرف ایروان پیش برود. فرد اخیر با ۱۰,۰۰۰ مرد مسلح رسید و نزدیک شهر اردو زد.

سه روز بعد نیروهای دو پاشا به هم پیوستند، و پس از تبادل نظر^۳، تصمیم گرفتند درنگ نکنند، و بی‌درنگ به جلو حرکت نمایند. در طلوع آفتاب پنج‌شنبه‌ای آنها سپاه را برای یورش^۴ به ایروان آماده کردند. رودخانه بزرگی به نام زنگی^۵ در مقابل شهر قرار داشت، و هنگامی که اردوی عثمانی به عبور از آن آغاز کرد، پهنای رودخانه با چنان ازدحامی پوشیده شد که آب قابل رؤیت نبود و چنین به نظر می‌رسید که گویا رودخانه خشک شده است. گرچه عثمانی‌ها از رودخانه عبور کردند، آنها نتوانستند بیشتر پیشروی نمایند، زیرا مدافعان ایروان به آنها حمله کردند. اینها ارامنه‌ای بودند که با عثمانی‌ها برای نصف روز جنگیدند، زیرا ایرانیان و حکمران شهر به داخل قلعه گریخته بودند و ارامنه را برای نبرد در شهر تنها گذاشته بودند. دو هزار مسیحی در این روز طعمه شمشیر شدند. فرماندهان ارامنه اینها بودند: هووانس هاندی‌بکیان^۶، پاگوس کجی‌بکیان^۷، هووانس کارجیک^۸، و داویت میرزاجانیان^۹.

یک واردایت^{۱۰} معروف در ایروان به نام گریگور وجود داشت. او به کلیسای سنت

۱ نسخه MSB جمله زیر را در پرانتز دارد: («فرمان شما چه است؟ به ما نیروهای کمکی بفرستید یا اجازه عقب‌نشینی بدهید»). در ورق MA کاراکاشین علت آوردن این پرانتز را توضیح می‌دهد، به این معنی که او می‌خواست معنی زبان بومی آبراهام را که yerevanay hzorkn shat ay, ch'em karum arnel است، برساند. (م.ا.)
 ۲ Kütahya. در غرب قسمت مرکزی ترکیه، در آسیای صغیر. از مراکز داد و ستد فرآورده‌های کشاورزی است. سفالینه‌های آن از قرن ۱۶م، مشهور بوده است. در ادوار باستانی کوتوایوم (kotuayum) نام داشت. کمی پس از جنگ ملازگرد (۴۶۳ ه ق / ۱۰۷۱م) به تصرف سلاجقه درآمد. در قرن ۱۵ به دست ترکان عثمانی افتاد. رک: مصاحب (م.ف.)

۳ conferring. نسخه MSA اصطلاح فارسی - عربی «مصلحت» (maslahat) را دارد. (م.ا.)

۴ assault. نسخه MSA غالباً لغت «erish» را که اصطلاح «Yureş» یا «Jürtiyus» ترکی است به کار می‌برد. (م.ا.)

۵ zangi. امروزه رودخانه «هرازدان» (Hrazdan). (م.ا.)

6 Hovhannes Hundibekean

7 Poghos k'ijibekean

8 Hovhannes karjik

9 Dawit' Mirzejanean

نسخه MSA [اسامی فوق را به این شکل] دارد: Hohann Hundi Bekents', k'ich'i Bekents' Poghos, Karchik Tavi. (ovanes, Mirzajaneants' (م.ا.)

۱۰ vardapet. کشیشان مجرد ارمنی، که از یک مدرسه دینی فارغ‌التحصیل شده‌اند، همپایه رؤسای دیر در کلیسای ارتدکس. (م.ا.)

سرگیس^۱، که در همسایگی محلی به نام دزوراگخ^۲ واقع شده بود، رفت. او گروهی از ارامنه را گرد آورد. در نخستین ساعت شب اهالی نظر واردایت را جویا شدند و پرسیدند: «ما چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ فردا عثمانی‌ها همه ما را خواهند کشت و زن‌ها و فرزندانمان را به اسارت خواهند گرفت». در ایروان، در ناحیه‌ای به نام کند^۳، در حدود یکصد خانوار از بوش‌های^۴ مسیحی زندگی می‌کردند. آنها ثروتمند و شجاع بودند، و مردان مسلح داشتند. رهبرانشان در این زمان پارون قازاروس بابوریان^۵، پارون کولدوز^۶، پارون داویت^۷، پارون بیرام^۸، و پارون پتروس^۹ بودند. آنها و مردانشان به نزد واردایت گریگور آمدند. ارامنه به همراه واردایت، اشکریزان بودند و از مردان مسلح خواستند که آنها را، همسران و فرزندانمان را از کسانی که شهر را در محاصره داشتند و برای غارت آن آماده می‌شدند نجات دهند.^{۱۱} قازاروس^{۱۲} به گریگور چنین گفت: «واردایت! من دویست مرد جوان شجاع دارم. آنها مسلح و قادر به جنگیدن با شمشیرها و تفنگ‌ها هستند. من ایشان را جمع و با همه توانایی‌ام جنگ خواهیم کرد». همچنین هووانس هاندی‌بکیان دزوراگخی^{۱۳} به گرد آوردن مردان پرداخت. دیگر بزرگان ارمنی از او پیروی کردند و قول دادند با طرفدارانشان ایستادگی نمایند. [آن بزرگان] اینها بودند: پارون پیریگول^{۱۴}، پارون آرزوم بیگ^{۱۵}، پارون تادووس^{۱۶}، پارون موقان^{۱۷}، پارون مکریچ^{۱۸}،

۱ St. Sargis. همچنین به عنوان «هووانناوانک» (Hovhannavank) شناخته شده است. (م.ا.)

۲ Dzoragegh منطقه‌ای در حومه ایروان، به معنی دره زیبا. (م.ف.)

3 Kond

۴ Boshha کولی‌های ارمنی «بوش» نامیده می‌شدند. در اواخر قرن ۱۹ میلادی حدود ۱۰۰ خانوار در ایروان زندگی می‌کردند. نگاه کنید: بورتیان، «خانات ایروان»، ص ۵۷. (م.ا.)

5 Paron Chazaros Baburean

6 Paron Klduz

7 Paron Dawit

8 Paron Beyram

9 Paron Petros

۱۰ نسخه MSA [اسامی فوق را به این شکل] دارد: Babur oghli and Petik به جای Petros. (م.ا.)

۱۱ نسخه MSA این سطر را ندارد. (م.ا.)

12 Ghazaros

13 Hovhannes Hundibekean of Dzoragegh

14 Paron P'irigul

15 Paron Arzumbeke

16 Paron T'adewos

17 Paron Mghun

18 Paron Mkrtich

پارون ملک هاس^۱، پارون الکسان^۲، پارون آقام^۳، پارون گالوست^۴، پارون آقازاده^۵، پارون نوری^۶، پارون زُهراب^۷، پارون نیکوقایوس^۸، پارون اوتیس سِراپیونیان^۹، و پارون اِرم^{۱۰} ارامنه در آن شب گرد آمدند، مشاوره کردند، و برای دفاع در مقابل عثمانی‌ها آماده شدند. در سپیده‌دم، رحمت خداوند شامل حال ایشان شد. زیرا آن [روز] جمعه بود و عثمانی‌ها حمله نکردند. ارامنه، مردان جوان شجاع را از دهکده‌های مختلف اطراف ایروان از: پاراکار^{۱۱}، گوگ - گمبد^{۱۲}، کاناکر^{۱۳}، آرينج^{۱۴}، آوان^{۱۵}، گاوآن^{۱۶}، دزک^{۱۷}، و نورآگخ^{۱۸}، گرد آوردند. نه هزار سرباز مسلح، که همه مردان قوی‌بنیه از دهکده‌های بالا بودند، در خارج از ایروان برای نبرد جمع شدند. ارامنه جوان از محله‌ای که ایروان قدیمی نامیده می‌شد تحت فرمان رؤسایشان مسلح آمدند، نیکوس^{۱۹}، آندون پسر مریم^{۲۰}، بوتیک پسر خاتون^{۲۱}، و کشیش ترموسس^{۲۲}. در صبح شنبه، قازاروس بوش^{۲۳}، کولدوز بوش^{۲۴}، و داویت بدیک بوش^{۲۵}، با ۲۳۴ مرد به دزورآگخ آمدند. واردآپت گریگور به ایشان دستور داد که جاده منتهی به «چهل آسیاب»^{۲۶} را کنترل کنند. سه هزار مرد نیرومند دزورآگخی، مسلح با شمشیر یا تفنگ، قرار شد که از دزک^{۲۷} دفاع نمایند. و قرار شد که مردان کند^{۲۸}

-
- 1 Paron Malkhas
 - 2 Paron Alexan
 - 3 Paron Agham
 - 4 Paron Galust
 - 5 Paron Aghazade
 - 6 Paron Nuri
 - 7 Paron zohrab
 - 8 Paron Nikoghayos
 - 9 Paron Awetis Srapionean

۱۰ Paron Eram: نسخه MSA تلفظ‌های متفاوتی را به کار می‌برد. (م.ا.)

- 11 Parakar
- 12 Gök- Gumbed
- 13 Kanaker
- 14 Arinj
- 15 Avan
- 16 Gavan
- 17 Dzak
- 18 Noragegh
- 19 Nikoghos
- 20 Andon son of Maryam
- 21 But'ik son of Khaton
- 22 Ter-Moses
- 23 Boshia Ghazaros
- 24 Boshia Klduz
- 25 Boshia Dawit' Bedik
- 26 Forty Mills
- 27 Dzak
- 28 Kond

از جاده منتهی به محله تپه‌خانه^۱ دفاع نمایند.^۲

نهند و پنجاه و پنج مرد از اطراف جوهایر^۳، با شمشیر و تفنگ، تحت فرمان ترموسس^۴، جاده دارینوتس^۵ را محافظت کردند. چهار هزار مرد از ایروان قدیمی تحت فرمان سه مرد بودند: پهلوان نیکوقوس^۶، که یک نعل‌بند^۷ بود، آندون پسر مریم، و بوتیک پسر خاتون. در مجموع ۹،۴۲۳ مرد^۸ با تفنگ و شمشیر وجود داشتند، که قادر به جنگیدن بودند. مابقی، حدود ۲۸،۰۰۰ نفر تعلیم ندیده بودند. آنها برای محافظت کردن خانه‌هایشان ماندند.

تمام ایشان همسران و فرزندان‌شان را ترک کردند، و مردانی که قادر به جنگیدن نبودند، در حومه ایروان که دزوراگخ نام داشت، با فرماندهان‌شان جمع شدند. آنها آماده بودند به خاطر خودشان و همسران و فرزندان‌شان جنگ نمایند. آنها گروه‌هایی را در قسمت‌های مختلف شهر با توصیه‌هایی درباره سد کردن ورودی‌های ایروان جای دادند. آنها در آماده‌باش ماندند که در صورت داخل شدن دشمن به شهر ب‌جنگند، و در غیر این صورت، مواضعشان را حفظ نمایند.^۹

عثمانی‌ها شهر را از چهار طرف محاصره کردند. باغ‌های انبوه، باغ‌های میوه، و شمار فراوانی درختان قدیمی بید، که خیلی وقت پیش برای دفاع از شهر کاشته شده بود، شهر را احاطه کرده بودند. پشت ردیف درختان، رودخانه بزرگ زنگی^{۱۰} جریان داشت. به این دلیل عثمانی‌ها می‌ترسیدند به طرف ایروان حرکت کنند، چرا که آنها تفنگ‌هایشان را به دلیل وجود درختان نمی‌توانستند به کار گیرند. بنابراین آنها موقعیتشان را در عرض رودخانه قرار دادند و شهر را به آتش بستند. آنها در جستجوی راهی برای پیشروی کردن بودند و گاه‌گاهی دست به پیشروی می‌زدند، اما تنها در جهت دزوراگخ، که باغ‌ها یا

1 Tappakhana

۲ به نقشه شماره ۲ نگاه کنید.

3 Juhair

4 Ter-Movses

5 Darbinots

6 Pahlavan Nikoghos

۷ horse shoe maker. نسخه MSA اصطلاح «نعلبند» (nalband) «نعل‌بند» (na'iband) فارسی را به کار می‌برد. (م.ا.)

۸ نسخه MSB 9,443 مرد، دارد. گرچه هر دو نسخه تعداد صحیحی را ارائه نمی‌دهند. همه فهرست در بالا نیامده است. (م.ا.)

۹ نسخه MSA این پاراگراف را ندارد. (م.ا.)

10 Zangi

درختانی نداشت و از اینجا بود که آنها به شهر حمله کردند.^۱

حکمران ایروان و همه برجستگان در قلعه بودند و با استفاده از توپ‌هایشان می‌جنگیدند. به هر حال، هنگامی که عثمانی‌ها نزدیک شهر آمدند، توپ‌های مستقر در قلعه بی‌استفاده بودند، زیرا آتش توپ از یک بلندی نمی‌تواند دشمنی را که بسیار نزدیک است هدف بگیرد، تنها وقتی مؤثر است که دشمن در فاصله مشخص دور واقع شده باشد.^۲ حکمران ایروان، مهرعلی‌خان، دوازده خانواده ارمنی را همراه خود به داخل قلعه برده بود. مهم‌ترین [این] اشخاص: ملیک ساهاک^۳، که پسر ملیک آقامال^۴ بود و برادرش آقاولی^۵، پارون کاراپت^۶، میکائیل بارخاداران^۷، باباجان موتساکن^۸، و دیگر بزرگان بودند. نجیب‌زادگان کم‌اهمیت‌تر، خارج [قلعه] باقی ماندند و برای نبرد آماده شدند. هاروتین^۹، پسر یسامان^{۱۰}، به عنوان نماینده به نزد پاشا فرستاده شد. هنگامی که هاروتین ارمنی، از رودخانه زنگی عبور کرد ینی‌چری‌های^{۱۱} عثمانی او را کشتند.

سپس ارامنه برای تجدید حملات آماده شدند. در این اثنا ۳،۰۰۰ سپاه مصری^{۱۲} برای

۱ به نقشه شماره ۲ نگاه کنید.

۲ نسخه MSA این دو جمله را ندارد. (م.ا.)

3 Melik Sahak
4 Melik Aqamal
5 Aga-Veli
6 Paron Karapet
7 Mikayel Barkhudarean
8 Babajan Motsakean
9 Harut' iwn
10 Yesaman

۱۱ janissaries. ینی‌چری. ینی‌چریک. ینی‌چری. سرباز نو. سپاهی پیاده که در سده هشتم هجری ارخان پسر عثمان دومین سلطان سلسله عثمانیان از جوانان مسیحی که به گروگان گرفته می‌شدند، تشکیل داد. در جنگ‌ها افراد سازمان ینی‌چری مهم‌ترین و با ارزش‌ترین نفرات سازمان سپاه عثمانی را تشکیل می‌دادند. آنها در قلب سپاه که جایگاه سلطان در آن‌جا بود مستقر می‌شدند. هنگام جنگ سلطان سوار بر اسب پشت سر آنان و یا در میان‌شان قرار می‌گرفت. در طی مسافرت‌ها و ضیافت‌ها، ینی‌چری‌ها در اطراف سلطان بودند و از او حفاظت می‌کردند. ینی‌چری‌ها مجاهد بار آمده بودند و تا سده شانزدهم می‌زیستند. آنها از امتیازات خاصی برخوردار بودند و گروهی از آنها در حکومت عثمانی به مقامات بلندی رسیدند. این سپاه که تعلیم نظامی سخت دیده بود به‌صورت یک لشکر و سپاه کامل مدت چند سده وسیله عمده فتوحات سلاطین عثمانی بود و عاقبت در سده سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی، سلطان محمود دوم ۱۲۴۱ ه. ق. / ۱۸۲۶ م. حکم انحلال آن را داد و بیشتر آنها در میدان قسطنطنیه به قتل رسیدند. رک: ووسینیچ، وین، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۶، صص ۳۰-۳۱؛ اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج اول، از تشکیل دولت عثمانی تا فتح استانبول، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۵۷۵؛ دهخدا، ذیل ماده «ینی‌چری». (م.ف.)

۱۲ Egyptian. نسخه MSA، «مصری قول» (Mesra- ghal) که به بردگان مصری یا ملوک‌ها ترجمه می‌شود را دارد. (م.ا.)

کمک به عثمانی‌ها آمدند. آنها اردوگاه را نزدیک دهکده‌هایی که توسط ارامنه دفاع می‌شدند، برپای کردند. مصری‌ها که نسبت به عثمانی‌ها^۱ جسارت بیشتری داشتند با نادیده گرفتن نظم و انضباط و بدون اجازه فرمانده کل «عبدالله پاشا»، برای ورود به ایروان از دزوراگخ، شیه حیوانات وحشی دست به حمله زدند. بسیاری از عثمانی‌ها از آنها پیروی کردند و بدون نظم و انضباط، به صورت گروهی هجوم بردند. آنها پنداشتند که به تنهایی قادر خواهند بود به پیروزی دست یابند، افتخار کسب نمایند، و در همان حال در زمره نخستین کسانی باشند که غنیمت بگیرند و اعمال شیطانی خویش را اجرا نمایند. هنگامی که به ناحیه دزوراگخ حمله آغاز شد، مدافعان نتوانستند مقاومت کنند و به منطقه «چهل آسیاب»^۲ عقب‌نشینی کردند. این اخبار به کولی‌های ارمنی رسید که مناطق دیگر را محافظت می‌کردند. آنها از هر اقدامی واهمه داشتند، اما واردایت گریگور اشکریزان به ایشان التماس نمود که به کمک مدافعان بشتابند. در نهایت، ۲۳۴ جنگجوی کولی^۳ ارمنی برای دفاع از جاده مهم و اصلی به «چهل آسیاب» شتافتند. آنها با شمشیرها و تفنگ‌ها حمله کردند و با کمک خداوند موفق شدند دشمن را شکست بدهند و ۶،۰۰۰ نفر را بکشند. مابقی از رودخانه زنگی گذشته و گریختند، زیرا مسیحیان زمین‌های مرتفع و دشمن زمین‌های کم‌ارتفاع را در اختیار داشتند. به هر حال، مسیحیان همچنین حدود ۱،۳۰۰ مرد را در این روز از دست دادند. با مشاهده اعمال بی‌برنامه مصریان، عبدالله پاشا، بی‌نهایت عصبانی شد و دستور داد که هیچ کس بدون دستور صریح او حمله نکند.

۱ در متن «ترک‌ها» (م.ف).

۲ Forty Mills. نسخه MSB «Aghoreats» دارد. (Aghorik در زبان ارمنی به معنی آسیاب است). (م.ا).

۳ در نسخه MSB 300 کولی (م.ا).

فصل چهارم

تضعیف مدافعان ارمنی. فرستادن نمایندگان به نزد عثمانی‌ها برای صلح، تسخیر ایروان و قتل عام و اسارت مدافعان ارمنی آن

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سپس سلطان^۱ به ساری مصطفی پاشا و رجب پاشا^۲ فرمان داد که به ایروان پیشروی کنند و به عبدالله پاشا ملحق شوند. شخص اخیر اخباری دریافت کرد که ساری مصطفی و رجب پاشا به زودی خواهند رسید. به هر حال، پیش از رسیدن اینها، عبدالله پاشا توسط به کار گرفتن ینی چری‌هایش علیه ناحیه‌ای به نام «کند»^۳ حمله دیگری را ترتیب داد. واحدهای ارمنی فوراً به این محل فرستاده شدند. کولی‌های ارمنی دست به جنگ زدند، آنها را شکست دادند، و دشمن را مجبور به فرار کردند. چهارصد ارمنی و چهل کولی ارمنی در این درگیری زخمی شدند. آنها نمردند، اما به بستر افتادند. پس از این سپاه عثمانی تا رسیدن دو پاشا به جلو پیشروی نکرد، که پانزده روز بعد با سپاهی بالغ بر ۳۸،۰۰۰ نفری رسیدند. عبدالله پاشا پس از مذاکره با فرماندهان جدید دستوراتی را برای حمله از چهار جهت، ادامه نبرد بدون وقفه و عدم عقب‌نشینی صادر کرد.

هنگامی که مسیحیان دیدند که دو پاشا رسیده‌اند و سپاه عثمانی به نحو چشمگیری افزایش یافته است، آنها دریافتند که از همه طرف محاصره شده‌اند و ممکن است دشمن آنها را شیهه دریا ببلعد. آنها با ترس آکنده شدند. روشن شد که مهم نیست که چه تعداد از دشمن را بکشند. ممکن است سربازان جدید ظاهر شوند و جایشان را بگیرند. به هر حال،

۱ سلطان احمد سوم (۱۷۰۳-۱۷۳۰م/ ۱۱۱۵-۱۱۴۳ ه ق) (م. ف.)

۲ رجب پاشا فرمانده نظامی تفلیس بود. او از سال ۱۷۲۵ تا ۱۷۲۷ به عنوان حکمران ایروان خدمت می‌کرد. (م. ا.)

مسیحیان نتوانستند نقشه‌هایشان را اجرا کنند، زیرا آنها در شهر به دام افتاده بودند و از همه جهات محاصره شده بودند، شبیه ماهی در تور. آنها انتظار هیچ کمکی را از هیچ جایی نمی‌توانستند داشته باشند.^۱ ارامنه اطراف واردایت گریگور گرد آمدند و گفتند: «ما چه کاری می‌توانیم انجام بدهیم؟ توان دشمن هر روز در حال افزایش است، در حالی که تعداد ما روز به روز کاهش می‌یابد». واردایت پاسخ داد: «ما نمایندگانی به سوی ایشان برای بحث در خصوص شرایط تسلیم و درخواست صلح خواهیم فرستاد». آنها پرسیدند: «چه کسی را خواهیم فرستاد؟» هر کسی از رفتن به این مأموریت واهمه داشت. پیش از این، فرستاده‌ای به نام هاروتین^۲ نتوانست به نزد پاشا برسد. ینی‌چری‌ها او را گرفتند و کشتند، زیرا آنها [ینی‌چری‌ها] می‌خواستند که شهر را بگیرند و غارت کنند و تمایل به سرانجامی صلح‌آمیز برای [این] مناقشه نداشتند.^۳

یک ارمنی به نام میرزا، پسر اخی‌جان^۴، که حاضر بود زندگی‌اش را برای همشهریانش فدا کند، جلو آمد و گفت: «برای خاطر^۵ پروردگارمان، عیسی مسیح، من تبعات پیک شدن را می‌پذیرم. اگر من مُردم، مرگ را با کمال میل خواهم پذیرفت، و اگر نه، من به نزد پاشا خواهم رفت و هر پیغامی را که شما به من سپرده‌اید حکایت خواهم کرد». آنها او را با هدایا آماده کردند و او به همراه خدمتکارش به راه افتاد. او از رودخانه زنگی گذشت و هنگامی که به اردوگاه عثمانی رسید، ینی‌چری‌ها او را گرفتند، به «خان باغ»^۶ بردند و گلویی را بریدند. هنگامی که خدمتکار او به نام سرگیس^۷، که از اچمیدازین بود، دید که برای اربابش چه اتفاقی افتاده است، گریخت و هنگامی که سربازان تعقیبش کردند او خودش را از یک پرتگاه به داخل زنگی پرتاب کرد. به لطف خداوند او بیهوش نشد و نمرد، بلکه جان سالم به در بُرد، به مدافعان ایروان رسید، و حکایت کرد که برای اربابش چه اتفاقی افتاده است. او اضافه کرد: «وای به حال برادران مسیحی ما، هیچ امیدی

۱ نسخه MSA پنج جمله آخر را ندارد. (م.ا.)

2 Harut'iwn

۳ این جمله در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

4 Akhijan

۵ For the sake MSA غالباً اصطلاح فارسی «خاطر» (Kater) را به کار می‌برد. (م.ا.)

۶ این یک باغ میوه بزرگ خارج از قلعه بود، نگاه کنید: بورتیان، *خانات ایروان*، ص ۴۱، همچنین به نقشه شماره ۲ نگاه کنید. (م.ا.)

7 Sargis

وجود ندارد. گناهانمان بزرگ بوده و ما را لایق احسان خداوند نکرده است». سپس مردم صدایشان را بلند کردند و با صدای بلند نالیدند و بر مرده شیون کردند، و به درخواست از خداوند برای نجات ایشان و محروم نکردن مسیحیان از رحمتش پرداختند. سپس واردایت گریگور مردم را در کلیسا گرد آورد و [مراسم] عشای ربانی برگزار کرد. [مردم] با اعتراف به گناهانشان، آماده دریافت نان و شراب شدند که به منزله بدن و خون حیات بخش مسیح است. آنگاه هر مرد در جایی که برایش در نظر گرفته شده بود، در آمادگی ایستاد.

صبح [روز] بعد، در جمعه، نیروهای عثمانی که توسط پینچ پاشا رهبری می‌شدند و به چهار دسته پیشرو تقسیم شده بودند، از همه جهات به شهر حمله کردند. نبرد از صبح تا غروب ادامه یافت. اینجا و آنجا گروه‌های ارمنی و عثمانی تا ۲۴ ساعت به کشتن یکدیگر ادامه دادند. آنقدر خونریزی وجود داشت که [رودخانه] زنگی و زمین همجوار آن قرمز شد. بوی خون و اجساد مرده شهر حتی تا نواحی خارج شهر رسید. شهر در روز هفتم ماه ژوئن در سال ۱۱۷۳ تقویم ارمنی (۱۷۲۴) گرفته شد. به هر حال، قلعه در دست‌های ایرانیان باقی ماند. بنابراین، جنگجویان ارمنی طعمه شمشیر شدند. همگی مردند یا به اسارت گرفته شدند. بسیاری در زنگی غرق شدند. عثمانی‌ها، همسران و فرزندان‌شان را به اسارت گرفتند، اردوگاه‌شان با آنها انباشته شد و آنها را با اعمال شریرانه بی‌حرمت نمودند.

اگر خداوند نمی‌خواست که آنها به دست دشمنانشان بیفتند، پس چرا این اتفاق روی داد؟ چرا خداوند آنها را وا گذاشت، کسانی که او آنها را از طریق خون پسر خودش خلاص کرده و پاک نموده بود و آنها را بندگان خویش قرار داده بود؟ خداوند با اشتیاق این سرنوشت را به ایشان نداد، مگر اینکه گناهان و نافرمانی‌های آنها، آن مجازات عادلانه را برایشان به ارمغان آورد. زیرا [انعکاس] گناهان و اعمال غیراخلاقی‌شان تا عرش رسیده بود. دلایل گناهانشان چه بود؟ عمدتاً به این خاطر بود که روحانیت و مردان کلیسا معمولاً به فرامین خداوند و دیگر تعالیم مذهب مسیحیت بی‌اعتنا بودند، و ترجیح می‌دادند که تنها از جنبه مادی زندگی مراقبت کنند. گرچه کلیساها [مراسم] عشای ربانی روزانه و [دیگر] وظایف را اجرا می‌کردند، آنها [این اعمال را] در بی‌خبری و بدون درک راز و رمز آن و بدون حرمت نهادن به خداوند به جای می‌آوردند. من به سادگی بیان خواهم

کرد که آنها در روانشان فاقد قداست روح مسیحیت بودند و ایمان مسیحیت را تنها در نام و از دریچه اعمال ظاهری حفظ می‌کردند. آنها فاقد دانش مورد نیاز و معنای باطنی تثلیث مقدس، تجسم کلماتش، رستگاری‌اش و شور و هیجان بودند. آنها نه تنها درباره فراگرفتن آن بی‌اعتنا بودند، بلکه دست کم به فهمیدن یا درک آن تلاش نکردند. بنابراین، تعجب‌آور نیست که خداوند به انسان‌های بی‌ایمان اجازه داد که این چنین مسیحیان را با کردارهای شریرانه خود آلوده کنند و آنها را از عقیده‌اشان دور نمایند، برای کسانی که خداوند را نمی‌شناسند و کسانی که فرامین مسیح را مشاهده نمی‌کنند و بی‌توجه به یادگیری اینها می‌باشند، حتی اگر آنها تجربه چنین رنج‌هایی را نداشته باشند، به ایمان راستین تعلق ندارند و می‌بایست از مذهب مسیحی طرد شوند و با کافران یکسان نگریسته شوند.^۱

۱ پاراگراف آخر در نسخه MSA نیست. انتقاد پدر کاراکاشین از روحانیت ارمنی منعکس‌کننده [نظرات] آبوت مخیتار است، کسی که نارضایتی‌اش باعث شد که او کاتولیک بشود و بنیان‌گذار فرقه مخیتاریسم گردد. (م.ا).

فصل پنجم

چگونگی دریافت امان‌نامه از پاشای عثمانی برای حکمران ایروان با وساطت خلیفه بزرگ
آستوازادور و تسلیم قلعه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

حکمران ایروان، به همراه برجستگان ایرانی و ارمنی که در قلعه پناه گرفته بود، و کسی که مشاهده کرده بود که چه اتفاقی روی داده است، دچار ناامیدی و یأس و سردرگمی شد، امید نگاهداری قلعه را از دست داد، و به فکر نجات زندگیشان افتاد.^۱ در این هنگام، وقتی که عثمانی‌ها ایروان را محاصره کرده بودند، شاه طهماسب که در تبریز بود، با سپاهی ۶،۰۰۰ نفری به خراسان پیشروی کرد. زیرا او طرحی برای رفتن به دفاع از ایروان با چنین شمار اندکی از سپاهیان را نداشت.^۲ او در عزیمتش به خلیفه بزرگ آستوازادور، همان‌گونه که اشاره شد، کسی که او در کنار خویش نگاه داشته بود، اجازه داد به اچمیادزین باز گردد.

هنگامی که خلیفه بزرگ به اچمیادزین رسید، عبدالله پاشا از این [مسئله] باخبر شد و سیصد مرد را به احضار خلیفه بزرگ به حضورش فرستاد. سپاهیان به گارنی^۳ رفتند و به خلیفه بزرگ گفتند: «پاشا شما را می‌خواهد». خلیفه بزرگ پاسخ داد: «من فرمانبردار پاشا هستم». هنگامی که خلیفه بزرگ رسید، پاشا او را با احترام پذیرفت و دستور داد که به او لباس‌های فاخر داده شود. او خلیفه بزرگ را در کنار خویش نشاند و با او با

۱ این جمله در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

۲ این جمله در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

۳ Garni. می‌بایست کربی باشد. یعنی کربی - بَسَر (Karbi - basar) ناحیه‌ای در خانات ایروان جایی که اچمیادزین واقع شده است، نگاه کنید: بورنوتیان، *خانات*، صفحه ۳۶. (م.ا.)

احترام بسیار صحبت نمود. پاشا خلیفه بزرگ را در اردوگاهش برای سه روز نگاه داشت و احترام را به او ادامه داد. پس از این پاشا با او درباره جنگ صحبت نمود و گفت: «اگر پس از گرفتن شهر، کسانی که در قلعه هستند همچنان آن را حفظ نمایند و از تسلیم شدن خودداری نمایند ما باید چگونه رفتار نماییم؟ چگونه ما می‌توانیم به صلح دست یابیم؟» خلیفه بزرگ پاسخ داد: «برای مدت اندکی صبور باشید، من فردا خواهم رفت و با ایشان گفتگو خواهم نمود و ضرورت تسلیم را خاطرنشان خواهم کرد و آنها قلعه را تسلیم خواهند نمود.»

روز بعد خلیفه بزرگ اردوگاه را ترک نمود و به پای قلعه رسید. حکمران خبردار شد که خلیفه بزرگ رسیده است و در خارج از دروازه‌ها به سر می‌برد. او به یکی از زیردستانش، محمد قاسم بیگ^۱، دستور داد دروازه‌ها را نگشایند اما از داخل، علت حضور خلیفه بزرگ را و اینکه او چه اخباری را از سوی شاه طهماسب آورده است تحقیق نمایند. فرستاده آمد، در جایی که او می‌توانست صدایش را بشنود، توقف نمود و پرسید: «چرا شما آمده‌اید و چه اخباری از سوی شاهمان دارید؟» خلیفه بزرگ پاسخ داد: «هیچ امیدی به کمک و یاری از سوی شاه وجود ندارد. شما می‌بایست فکر^۲ نمایید و تصمیم بگیرید که بهترین چیز برای منافع خودتان چیست؟» هنگامی که حکمران این را شنید با اندوه و غصه و ماتم آکنده شد و اشک‌هایش فرو ریخت. سپس او فریاد زد: «وای بر ما. شاهمان ما را وانهاده است.» حکمران سه برجسته ارمنی را که در قلعه با او بودند، به نام‌های: پارون کاراپت، ملیک ساهاک، و پارون آندون را اعزام داشت و به ایشان گفت: «بروید و صحت اظهارات بطریق‌تان را به دست آورید.» هنگامی که آنها آمدند، خلیفه بزرگ که در خارج از دروازه توقف داشت، وضعیت را بار دیگر توضیح داد. او به ایشان درباره شاه طهماسب گفت، و پیشنهاد صلح پاشا را عرضه کرده بیان داشت: «اگر شما قلعه را تسلیم نمایید او قول می‌دهد که به همه شما اجازه دهد که در سلامت اینجا را ترک کنید.» آنها بازگشتند و این سخنان را به حکمران نقل کردند.

خلیفه بزرگ به نزد پاشا بازگشت تا چیزی را که اتفاق افتاده بود بازگوید. او استدعا

1 Mohammad Qasem Beg

۲ think. نسخه MSA اصطلاح فارسی «فکر» (Fekr) را دارد. (م.ا.)

کرد که پاشا برای چند روز منتظر بماند تا مدافعان افکارشان را جمع نمایند و او سپس به مقصد اچمیادزین حرکت نمود.^۱

حکمران برجستگانش را احضار کرد، در میان ایشان محمدقاسم بیگ^۲، صالح خان بیگ^۳، میرآخور^۴، شیخ علی بیگ رهانلو^۵ - جارچی باشی^۶، عباس علی بیگ بیات^۷، حاجی الیاس^۸، عباس خان بیگ^۹، گازر رمضان بیگ^{۱۰}، و نقد علی بیگ^{۱۱} از ناحیه دمیربولاغ^{۱۲}، [بودند] و نظرشان را پرسید. یکی از ایشان، که مجهول بیگ^{۱۳}، نام داشت، گفت: «من فکر می‌کنم که ما می‌بایست قلعه را در برابر جانمان تسلیم نماییم. اگر ما مقاومت نماییم قلعه و زندگیمان را در مدت چند روز از دست خواهیم داد». جارچی باشی^{۱۴} چنین گفت: «اگر شما قلعه را به عثمانی‌ها تسلیم نمایید، مطمئن باشید که خانه‌هایمان غارت خواهند شد و خانواده‌هایمان به اسارت خواهند رفت، زیرا گرچه آنها اکنون به ما قول آزادی داده‌اند، بعد از اینکه ما قلعه را وا گذاشتیم آنها از حرف خودشان باز خواهند گشت».

محمدقاسم بیگ گفت: «من نیز نظری دارم». خان دستور داد: «نظرتان را بگویید». محمدقاسم بیگ پاسخ داد: «خان به سلامت باشند»^{۱۵} به ما اجازه بدهید از پیک صلح - خلیفه بزرگ ارمنی - بخواهیم دوباره باز گردد تا ما بتوانیم موقعیت را ارزیابی نماییم. مهر علی نظرش را پذیرفت و رؤسای ارمنی، ملیک ساهاک و ملیک کاراپت را فراخواند و گفت: «نظر من و مشاورانم این است، عقیده شما چیست؟» آنها پاسخ دادند: «نظر، نظر شماست». مهر علی گفت: ما شخصی را برای آوردن خلیفه بزرگ به اینجا خواهیم فرستاد.

۱ این جمله در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

2 Mohammad Qasem Beg

3 Salakhan Beg

۴ The stable master. متن اصطلاح فارسی «میرآخور» (mirakor) را دارد. (م.ا.)

5 Sheikh 'Ali Beg Rehanlu

۶ The chief herald. متن اصطلاح فارسی - ترکی «جارچی باشی» (Jarci basi) را دارد. (م.ا.)

7 Abbas Ali Beg Bayat

8 Hajji Elias

9 Abbas khan Beg

10 Gazar Ramazan Beg

11 Nagd Ali Beg

12 Demir Bulag

13 Mejlum Beg

14 Jarci Basi

۱۵ may the khan prosper. لغت ارمنی، voghi (به معنی زنده و سالم باشی) است؛ اصطلاح فارسی «سلامت» (salamat) است. در اینجا اصطلاح ارمنی استفاده شده است. (م.ا.)

آنها تصمیم گرفتند یک ایرانی را نفرستند، زیرا آنها مطمئن بودند که عثمانی‌ها با دیدن یک ایرانی، ممکن است فوراً گلویش را قطع کنند. بنابراین آنها تصمیم گرفتند یک ارمنی را بفرستند که یک ارتباط رسمی را با پاشا برقرار نماید، و از او بخواهد که خلیفه بزرگ ارمنی را بار دیگر به قلعه بفرستد تا شرایط صلح از طریق او مورد مذاکره قرار گیرد. از پارون آندون^۱ خواسته شد که [در این زمینه] به عنوان نماینده عمل نماید. آنها او را توسط یک ریسمان از بالای دیوار به پایین فرستادند، زیرا آنها مایل نبودند که دروازه‌های قلعه را باز نمایند، حتی گرچه آنها قبلاً یک پرچم سفید صلح را بر فراز برج قلعه برافراشته بودند. هنگامی که آندون به اردوگاه عثمانی نزدیک شد، تعدادی از سربازان او را محاصره کرده و گرفتند و به نزد پاشا بردند، که از او پرسید: «شما از کجا هستید و چرا فرستاده شده‌اید؟» آندون جواب داد: «من از قلعه با نامه‌ای به سوی عالی‌جناب فرستاده شده‌ام». سپس او یادداشت را بیرون آورد و به دست پاشا داد. پاشا پس از خواندن آن فوراً یکی از سرکردگانش را با پنجاه مرد برای آوردن خلیفه بزرگ به نزد خود به اچمیادزین فرستاد. سرکرده به نزد خلیفه بزرگ آمد و گفت: «پاشا شما را می‌خواهد». خلیفه بزرگ پاسخ داد: «اطاعت می‌کنم». وقتی که خلیفه بزرگ رسید او دید که پارون آندون نزد پاشا ایستاده است. پاشا از خلیفه بزرگ خواست تا بنشیند و گفت: «مهرعلی‌خان شما را خواسته است، بروید و ببینید که او چه می‌گوید». خلیفه بزرگ پاسخ داد: «خواست شما را اطاعت می‌کنم». سپس خلیفه بزرگ برای بار دوم به قلعه رفت. آنها به او اجازه دادند که به داخل قلعه برود و او را به اطاق ملاقات حکمران بردند. همه برجستگان ایرانی و ارمنی در اینجا گرد آمده بودند و بی‌صبرانه برای شنیدن آنچه که او می‌خواست بگوید منتظر بودند تا آنها نصیحتش را پیروی نمایند و زندگی‌شان را نجات بدهند. خلیفه بزرگ زمانی طولانی را در بحث گذراند. پس از رد و بدل شدن پیغام‌هایی میان حکمران و پاشا، خلیفه بزرگ به شخص اخیر [پاشا] گفت که مهرعلی‌خان می‌خواهد اطمینان حاصل نماید که کشته نخواهد شد. او [مهرعلی‌خان] آرزو داشت که ایروان را ترک نماید و به شاه ملحق شود. به این ترتیب خلیفه بزرگ، ایرانیان را به اطمینان و اعتماد قول پاشا و تسلیم قلعه متقاعد نمود.

1 Paron Andon

با گرفتن قول از آنها که قلعه را تسلیم خواهند نمود، او [خلیفه بزرگ] به نزد پاشا بازگشت. او پیام آنها را رساند و از پاشا برای پذیرش توافق و اجازه به آنها برای ترک آزادانه استدعا نمود. پاشا موافقت نمود و به خلیفه بزرگ یک خلعت^۱ تقدیم کرد. سپس پاشا به ۳،۰۰۰ نینی چری دستور داد که همراه خلیفه بزرگ که سند رسمی صلح را حمل می کرد، بروند.

خلیفه بزرگ و نینی چری ها به قلعه نزدیک شدند و حکم رسمی را نشان دادند. ایرانیان آن را گرفتند، محتوایش را بررسی کردند، و دروازه ها را گشودند. ابتدا خلیفه بزرگ به قلعه وارد شد و ۳،۰۰۰ سپاهیان عثمانی پس از او وارد شدند. نخستین گروه سربازان بی درنگ کنترل سیصد توپ موجود در قلعه را به دست گرفتند. خلیفه بزرگ در میدان نشست تا همه سپاهیان عثمانی به صورت منظم و مرتب وارد قلعه شدند. پس از آن خلیفه بزرگ پاشا را به داخل قلعه همراهی نمود. پاشا به خانه محمد قاسم بیگ رفت و در آنجا قرار گرفت. خلیفه بزرگ برای آوردن خان ایروان رفت. خان گفت: «خلیفه^۲، من نگران هستم!» آستوازادور پاسخ داد: «نترسید».^۳

پس از این، مهر علی خان و خلیفه بزرگ، به همراه همه برجستگان و رؤسای نظامی، برای تقدیم احتراماتشان به نزد پاشا رفتند. مهر علی خان توسط پاشا پذیرفته شد، که آشتی و روبوسی نمودند. خلیفه بزرگ به پاشا گفت که خان تمایل دارد ترک نماید. پاشا به خان و ۲۰۰ تن از زیردستان نزدیکش اجازه داد که عزیمت نمایند. آنها توسط خلیفه بزرگ همراهی شدند، و ترک کردند و خلیفه بزرگ پس از شش روز مسافرت به ایروان مراجعت نمود.^۴

بدین وسیله پاشا به همه مسلمانان^۵ دستور داد که مجبور هستند از قلعه خارج شوند و آنها اطاعت کردند. پاشا اعلام کرد که او مجبور است قاسم بیگ^۶، شیخ علی بیگ^۷، و

1 Kal'at

۲ مسلمانان بطریق اعظم (سراسقف) کلیسای ارمنی را به عنوان خلیفه (kalifa) ملت ارمنی در نظر می گیرند. (م.ا.)

۳ این سه جمله در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

۴ این دو جمله در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

۵ نسخه MSA «ترک ها» دارد، اصطلاحی که توسط آبراهام هنگامی که به مسلمانان اشاره دارد، به کار می رود. نسخه

MSB «ایرانیان» دارد. آبراهام همچنین اصطلاح «تاجیک» را برای اشاره به ترک ها یا مسلمانان به کار می برد. (م.ا.)

6 Qasem Beg

7 Sheikh 'Ali Beg

عباس‌علی‌بیگ^۱ را به استانبول بفرستد، زیرا سلطان احمد ایشان را خواسته است. سپس پاشا این سه مرد را گرفت، دستور دارد که آنها را از شهر خارج نمایند. [آنها] در کیسه‌هایی^۲ پیچانده شدند، و به داخل رودخانه زنگی انداخته شدند. بنابراین او به این طریق آنها را کشت.^۳ مهرعلی و دیگران آزاد گذاشته شدند تا به هر کجا که دلشان می‌خواهد بروند.

هنگامی که همه چیز انجام شد و سپاه عثمانی مستقر گردید، خلیفه بزرگ به اچمیادزین مراجعت نمود. عثمانی‌ها ایروان را در ۲۰ آگوست ۱۱۷۳ [تقویم ارمنی] (۱۷۲۴) گرفتند. سپاه عثمانی در اینجا تا نوامبر استراحت نمود.

1 Abbas'Ali Beg

۲ sacks. نسخه MSA اصطلاح «جوال» (jval) فارسی را دارد. (م.ا.)

۳ دلیل این عمل معلوم نیست. (م.ا.)

۴ نسخه MSB ۲۱ آگوست دارد. اگر یازده روز اضافه شود (به تقویم جولیان) سقوط و تسلیم ایروان در آغاز سپتامبر است، وان‌هامر تاریخ ۲۸ سپتامبر را دارد، به هر حال، توسط اکثر مورخان نقل می‌شود، نگاه کنید: تاریخ امپراطوری عثمانی (ترجمه فارسی، تهران، ۱۹۸۸)، ج ۴، ص ۳۱۱۲. (م.ا.)

فصل ششم^۱

عثمانی‌ها چگونه شهرهای ایرانی خوی و تبریز را گرفتند

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

در روز ششم نوامبر سال ۱۱۷۳ تقویم ارمنی (۱۷۲۴) فرمانی از سلطان عثمانی به عبدالله پاشا مبنی بر پیشروی کردن به تبریز رسید. پاشا به آماده ساختن تدارکات ضروری برای سپاهش اقدام نمود. هنگامی که همه چیز آماده شد او در فوریه ۱۱۷۴ [تقویم ارمنی] (۱۷۲۵) به سوی تبریز حرکت نمود. او در راهش، به ناحیه خوی^۲ رسید. هنگامی که عثمانی‌ها^۳ از چهارطرف نزدیک شدند، ساکنان ده دهکده ارمنی به قلعه گریختند، جایی که همچنین ارامنه زیاد دیگری پناه گرفته بودند.

هنگام محاصره، هنگامی که شهروندان به تحمل محرومیت و رنج کشیدن پرداختند، یک نفر از اشراف ارمنی پیشنهاد نمود که قلعه را تسلیم کنند. ایرانیان، که از این تصمیم خشمگین بودند، درصدد نابودی ارامنه [ساکن] در قلعه برآمدند و اعلام کردند: «ما قلعه را به عثمانی‌ها تسلیم نخواهیم کرد».

سپس ارامنه ساکت شدند. عثمانی‌ها توپ‌ها را آوردند و حدود چهل روز شهر را به توپ بستند، و باعث خسارت و تلفات بسیاری شدند. سپس آنها با قوت حمله کردند و شهر را گرفتند. آنها تقریباً در عرض شش ساعت بر مدافعان، که ایرانیان بودند، غلبه کردند و شهر را با اجساد پر نمودند. آنها جمعیت مسیحی را به اسارت گرفتند، پس از

۱ چاپ‌های ایروان و تفلیس فصل‌های ششم تا نهم را در داخل فصل سوم با عنوان: «عثمانی‌ها چگونه شهرهای ایرانی خوی و تبریز را گرفتند» ترکیب کرده‌اند. (م.ا.)

گرفتن قلعه خوی، پاشای عثمانی در اینجا برای مدت بیست و هشت روز استراحت نمود. او سپس چهل فوج را برای محافظت شهر باقی گذاشت و به سوی تبریز حرکت نمود.^۱ در راه، فرمانی از سوی سلطان رسید که به حسن پاشا^۲ فرمان داده بود که از راه کرمانشاه به همدان برود. سپس عبدالله پاشا برای فتح ایالت آذربایجان به کندی به جلو حرکت نمود. او به دهکده بزرگ مرند رسید، که ساکنانش ادعا می‌کنند که مادر نوح^۳ آنجا مدفون است، از این رو نام آن مرند است. پاشا آنجا را گرفت و با ادامه دادن به راهش، به شهر صوفیان رسید، که او آن را متروک یافت. سیصد خانوار آن، با شنیدن کشتار و اسارت مردم ایروان، به تبریز گریخته بودند. پس از سه روز استراحت، پاشا به مدت سه روز پیشروی کرد و به منطقه مسکونی‌ای به نام «شور - جور»^۴، رسید که زیاد از تبریز دور نبود. فرمانده تبریز، که الله‌قلی خان^۵ نام داشت، از نزدیک شدنش مطلع شد. او با یک نیروی بزرگی به مقابل پاشا شتافت، نبرد کرد و شکست خورد. او حدود ۱۰,۰۰۰ مرد را از دست داد و با باقیمانده به پشت استحکامات دیوارهای تبریز گریخت. سپاه عثمانی به جلو حرکت نمود و تبریز را محاصره کرد. با به کارگیری توپ‌هایشان، آنها به توپ بستن شهر را آغاز کردند. پس از شصت روز به توپ بستن، ساختمان‌های چوبی و خشتی شهر به تمامی ویران شدند. پس از گذشت شصت روز، عبدالله پاشا، با دریافت اینکه مدافعان خواهان تسلیم شدن نیستند، به سپاهش دستور حمله به تبریز را داد، در حالی که بی‌وقفه گلوله‌بارانش می‌کرد. سپاه عثمانی شبیه جانوران یورش بُرد و پس از هفت روز جنگیدن، حدود ۸۵,۰۰۰ سرباز را کشتند^۶ و تبریز را گرفتند. همه شهروندان، شامل زنان و فرزندان، به اسارت

۱ پورگشتال در «تاریخ امپراطوری عثمانی» این وقایع را به طور خیلی خلاصه نوشته است. رک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۱۲. (م. ف.)

۲ حسن پاشا والی بغداد بود. استرآبادی، ص ۱۸. (م. ف.)

3 Noah's Mother

۴ Shor-Jur. این نام ترکیبی از لغات فارسی و ارمنی است. شور (Šur) و جور (Jur)، که نام‌های آب شور، دلالت می‌کند که محل سکونت می‌بایست در اطراف دریاچه ارومیه باشد، که بی‌نهایت شور است. (م. ف.)

۵ Ala Qoli Khan. ممکن است به فرماندهی که به عنوان «علاءالدین بیگ» از تبریز معروف بود، اشاره داشته باشد. (م. ف.)
۶ پورگشتال تعداد تلفات ایرانیان و عثمانی‌ها را در این نبرد بسیار کمتر از آبراهام ایروانی می‌نویسد. پورگشتال می‌نویسد که در این جنگ که بر سر تبریز روی داد سی هزار نفر از ایرانیان و بیست هزار عسکر از عثمانیان تلف شدند. نک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۱۴. به نظر می‌رسد که آبراهام ایروانی در خصوص ذکر اعداد و ارقام به راه اغراق رفته است. (م. ف.)

گرفته شدند و ثروتشان غارت شد. پس از این، آنها کشتن را متوقف کردند و شهر آرام شد. سپس عبدالله پاشا دستور سان را داد و سربازانش را بازرسی کرد. او متوجه شد که از ۱۸۵،۰۰۰ سپاهش، فقط ۴۲،۰۰۰ نفر باقی مانده است.^۱ بنابراین تبریز گرفته شد و پاشا در این پایتخت ایالتی برای مدت سه ماه اقامت گزید.^۲ یک ماه پس از تسخیر تبریز یک بیماری همه گیر کشنده در میان سربازان عثمانی شیوع یافت، گویا که این خشم خداوند برای تنبیه آنها به خاطر اعمال شریرانه‌اشان بود که آنها بدون رحم و شفقت مرتکب می‌شدند. سپاه عثمانی تلفات زیادی را متحمل شد. بسیاری مردند^۳، در حالی که برخی دیگر مخفیانه گریختند و در اطراف متفرق شدند.

پیشگامیه تبرستان
www.tabarestan.info

۱ همان.

۲ نسخه MSB این جمله را ندارد. (م.ا.)

۳ died. نسخه MSB لغت ارمنی « satakets'an » - لغتی که برای مگر حیوانات استفاده می‌شود را به کار می‌برد. از این رو دلالت دارد بر مرگ شبیه یک سگ. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هفتم

چگونه افغان‌ها از طریق فالیون^۱ به تبریز پیشروی کردند. در گرفتن فالیون و دژ بُز^۲، در محاصره همدان و عدم موفقیت در گرفتن آن. پیشروی به سوی تبریز

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

همان گونه که در آغاز این روایت بیان کردم^۳، افغان‌ها، پس از گرفتن شهر بزرگ اصفهان، فرمانروایی بر آن را ادامه دادند. در سال ۱۱۷۴ [تقویم ارمنی] (۱۷۲۵) آنها از تقلیل نیروهای عثمانی به دلیل بیماری - همان گونه که در بخش پیش اشاره شد - باخبر شدند، با نیروی زیادی به سوی تبریز حرکت کردند. آنها نزدیک شهری به نام فالیون، که اطراف آن حدود سیصد آبادی کوچک قرار داشت، اردو زدند. نیروهای ایران خارج شدند و نبرد کردند، که حدود چهل روز طول کشید.

افغان‌ها، ایرانیان را از دم تیغ گذراندند و سیصد آبادی اطراف فالیون را کاملاً فتح کردند. افغان‌ها، مردان جوان و هرکسی را که مستعد جنگیدن بود، کشتند، مردان در این ناحیه نزدیک به نصف تقلیل یافتند. با مشاهده چنین قساوتی، نواحی اطراف مسلح و مجهز شدند و برای جنگ با افغان‌ها آماده شدند، آنها در یک دژ کوچک، که در زبان مردم محلی «کچی قلعه»^۴ - که به معنی دژ بُز^۵ است - نام داشت، جمع شدند. افغان‌ها آن را محاصره

۱ Faliun. شهر فالیون در ۲ مایلی سنندج در جاده کرمانشاه است. نسخه‌های MSA و MSB «فالحن» (Falhan) دارند. (م.ا.) احتمالاً سنندج با صحنه در اینجا با یکدیگر اشتباه گرفته شده‌اند. مطالب متن اشاره به مناطق میان کرمانشاه به همدان دارد که فالیون می‌بایست در مسیر صحنه به همدان باشد. ولی مترجم انگلیسی در پانویشت به جاده سنندج - کرمانشاه اشاره می‌کند که آشکارا اشتباه است. (م.ف.)

۲ Goat Fort. درباره آن به مطالب آینده همین فصل رجوع کنید. (م.ف.)

۳ نویسنده کتاب، آبراهام ایروانی.

۴ Keçi kale

۵ Goat Fort

کردند. با اطمینان به دیوارهای نیرومند آن، مدافعان تسلیم نشدند، بلکه به نبرد ادامه دادند. هنگامی که فرمانده افغان‌ها، به نام زلال^۱، دریافت که هیچ راهی برای گرفتن قلعه وجود ندارد - زیرا که او فاقد توپخانه بود - تصمیم گرفت ایرانیان را فریب دهد. او یک فرستاده با فرمانی مبنی بر آمادگی برای صلح اعزام نمود. آن فرمان چنین بیان می‌داشت: «تترسید، به ما تسلیم شوید و ما به شما اجازه خواهیم داد بدون صدمه و آسیب بروید. ما همچنین شما را در برابر هر کسی که ممکن است شما را اذیت کند، محافظت خواهیم کرد.» هنگامی که [این] فرستاده از میان دروازه‌ها به دژ وارد شد، ایرانیان او را به نزد فرمانده‌اشان، به نام «قراگزلو کلب علی قاسم آقا»^۲ بردند. فرمانده پرسید: «شما چرا به اینجا آمده‌اید؟» فرستاده پاسخ داد: «من نامه‌ای از سوی خانمان آورده‌ام، سپس فرستاده یادداشت را به دست فرمانده داد. فرمانده دژ پس از خواندن آن، همه را فراخواند و متن پیام را با صدای بلند خواند. آنها همه با سخنان نادرست پیام خوشحال شدند. آنها موافقت کردند که به زلال تسلیم شوند و [بنابراین] به همراه فرمانده‌اشان از دژ خارج شدند. کلب علی نزد زلال رفت. فرد اخیر او را با احترام و عزت پذیرفت. دستور داد که [به او] یک خلعت^۳ درخور و مناسب تقدیم بشود، و او را کنار خودش نشاند. به مدت سه روز زلال در حق او مهمان‌نوازی بسیاری نمود و تضمین‌هایی داد، تا همه جمعیت از دژ خارج شدند. سپس او دستور کشتن همه را به سربازانش داد. هیچ کس نگریخت. سپس زلال پیشروی‌اش را به سوی تبریز ادامه داد.

هنگامی که رمضان خان^۴، حاکم وقت همدان، این را شنید، او نفراش را آماده کرد. افغان‌ها قبل از اینکه بتوانند به تبریز برسند مجبور بودند از کنار همدان عبور کنند. هنگامی که افغان‌ها، اصفهان و عثمانی‌ها^۵ تبریز را گرفته بودند، همدان به شاه ایران وفادار مانده بود.^۶ اکنون افغان‌ها به سوی همدان حرکت کردند، به شهری به نام درگزین^۷، که

1 Zelal

2 Karagozlu kalb'Ali Qasem Aqa

3 Kal'at

۴ Ramazan Khan. نسخه MSB «پاشا» دارد، که این تصور غلط را القاء می‌کند که همدان در دست‌های ترک‌ها بود. (م.ا.)

۵ در متن «ترک‌ها». (م.ف.)

۶ این جمله به این شکل در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

۷ Dargazin. در ناحیه همدان، شمال اراک، قرار دارد. همچنین به عنوان «دره گزین» Darreh - e Gazin معروف است. (م.ا.)

۴۰،۰۰۰ خانه داشت، رسیدند. شهروندان شهر از نقاط دیگر بودند و مدت‌ها پیش توسط شاه‌عباس در اینجا ساکن شده بودند.^۱ آنها از همان فرقه مذهبی بودند که افغان‌ها بودند.^۲ آنها، مانند عثمانی‌ها، از ایرانیان متفاوت بودند.^۳ افغان‌ها به این دلیل به آنجا رفتند، به امید اینکه شهروندان نه‌تنها از آنها اطاعت خواهند کرد، بلکه به آنها یاری قابل توجهی را خواهند نمود. هنگامی که افغان‌ها نزدیک شهر آمدند، شهروندان ایشان را با بازوان گشوده ملاقات کردند و چنین بیان نمودند: «افغان‌ها، برخلاف ایرانیان، از همان فرقه‌ای که ما هستیم، هستند». پس از گذشت هفت روز، افغان‌ها همه جمعیت را به اصفهان فرستادند. در میان ایشان جوانان قوی‌بنیه به خدمت فراخوانده شدند، مسلح شدند، و به لشکری که به سوی همدان در حال پیشروی بود، پیوستند.

۱ این جالب توجه است که ارامنه مسلمان تنها گروهی که در دوره ۱۶۰۴-۱۶۰۵ به اجبار به ایران آمدند، نبودند. (م.ا.)

۲ آنها سنی بودند. (م.ا.)

۳ صفویان شیعه دوازده را به عنوان مذهب رسمی ایران بنیاد نهادند. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هشتم

چگونه فرمانده کل عثمانی به سوی همدان پیشروی کرد، به سراغ شهر کوچک سعیدآباد^۱ آمد، آن را گرفت و به سوی همدان رهسپار شد. در گرفتن همدان و انهدام سپاه آن

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به هر حال، همدان گرفته نشد. خان همدان، رمضان، از نزدیک شدن زلال افغان با نیروی زیادش آگاه شد. رمضان برای مقابله با او در نزدیکی آبادی لایلاس^۲ بیرون آمد. رمضان خان شکست خورد، به سلامت به همدان گریخت، و [دیگر] خطر نکرد. زلال به جلو حرکت کرد اما نتوانست به دیوارهای شهر نزدیک بشود؛ بنابراین او آن را به محاصره درآورد. زلال با دریافت اینکه او فاقد توپ و سلاح‌های گرم است، که بدون آنها قادر به گرفتن همدان نیست، به فالیون^۳ بازگشت، آنجا توقف نمود، و از حمله به تبریز منصرف شد.

هنگامی که عبدالله پاشا از تبریز اخبار را شنید، او به سلطان محمد [نامه‌ای] به این مضمون نوشت که افغان‌ها از همدان عقب‌نشینی کرده‌اند تا تجدید قوا نمایند و حمله‌اشان را به همدان از سر بگیرند. و پس از گرفتن آن، برای تسخیر تبریز حرکت نمایند. سپس سلطان چهار پیک با فرمانی به نزد حسن پاشا^۴ اعزام نمود، که بیان داشت: «من شما را فرمانده کل همه نیروها در منطقه منصوب می‌نمایم. نیروهای خودتان را جمع کنید و به سوی همدان پیشروی نمایید».

۱ saidav. یا سعیدآباد (sa'idabad) یا سیدآباد (sayyedabad) دو آبادی‌ای که نزدیک سنندج واقع شده‌اند. (م.ا.) این سعیدآباد به احتمال بسیار زیاد اشاره به اسدآباد همدان دارد که در راه کرمانشاه به همدان قرار دارد و در زبان مردم محلی «سعدآوا» یا چیزی شبیه به آن تلفظ شده و می‌شود. بنابراین یا سعیدآباد مورد اشاره مترجم انگلیسی متفاوت است و مطالب مطرح شده در متن نیز مربوط به اسدآباد همدان است. (م. ف.)

۲ Lailas. هر دو متن «لالین» (Lalin) را دارند. لایلاس دهکده‌ای در ۱۲ مایلی شمال غربی نهاوند، نزدیک همدان واقع است. (م.ا.)

3 Faliun

۴ والی بغداد. (م. ف.)

با دریافت فرمان، حسن‌پاشا سپاه بزرگی فراهم نمود. او ۱۵،۰۰۰ مرد در اختیار داشت که متشکل بود از: ۹،۰۰۰ نینی‌چری و ۶،۰۰۰ کاباجی.^۱ او ۴،۰۰۰ مرد از کردهای زنگنه^۲، ۱،۸۰۰ مرد از گروه جاه^۳ وابسته به قبیله کزال^۴، و ۸۰۰ مرد از کردهای قراچورلو^۵ را به خدمت فراخواند. او از تارن، بیگ زُهاب^۶، که ۴۰،۰۰۰ ساکن در سیاه‌چادرها^۷ داشت، ۱،۶۰۰ جنگجو گرفت^۸، یک قبیله کردی به نام باجلان^۹ وجود دارد. آنها جسور، رعب‌آور و خونریز، با قلب‌هایی از جانوران هستند. نگاه‌های محض‌اشان وحشت و هراس را پدید می‌آورد. پاشا مردانی را به این قبیله فرستاد و ۷،۰۰۰ جنگجوی مسلح، که رشته‌ای از زره پوشیده بودند، گرفت. قبیله دیگر به نام عرب‌های مرجانی^{۱۰} است، پاشا از ایشان ۸،۰۰۰ سرباز شجاع گرفت. قبیله دیگر به نام عبدال آوند^{۱۱} که او ۱۴،۰۰۰ مرد از آنها گرفت. بیست و هشت روز برای فراهم کردن^{۱۲} همه آنها طول کشید. اکنون سپاه او از ۴۳،۴۰۰ سرباز کاملاً مسلح، تشکیل می‌شد.^{۱۳} حسن‌پاشا خودش مردی بود که ترس و وحشت را با ظاهری شیطانی و وحشتناکش پدید می‌آورد. او رحم نداشت و همه در برابرش می‌لرزیدند. پس از چند روز آمادگی، حسن‌پاشا با همه سپاهش حرکت کرد و به ناحیه‌ای که مردم محل زُهاب^{۱۴} می‌نامند، رسید. بیگ زُهاب، احمد، او را با چنان شکوه و جلال بسیاری پذیرفت که حسن‌پاشا برای ماندن در آنجا به مدت دو ماه راضی شد. سپس حسن‌پاشا درخواست کرد که احمدبیک ۲،۴۰۰ مرد از نیروهای خودش را انتخاب کند و برای پیوستن به سپاه حسن حاضر نماید. فرد اخیر، که از ترس نتوانست

۱ Cabajis. معنای اصطلاحی آن: «رعایای بدون زمین» است.(م.ا.)

2 Zangane

3 Jah

4 Kazal

5 karaçorlu

6 Taren Beg of Zohab

۷ black tents. نسخه MSA اصطلاح ترکی «چادر» (Cader) را برای tent دارد.(م.ا.)

۸ نسخه MSB این سه جمله را ندارد.(م.ا.)

9 Bajilan

10 Marjani Arabs

11 Abdilavand

۱۲ to gather. متن اصطلاح عربی - فارسی «جمع» (jam) را دارد.(م.ا.)

۱۳ نسخه MSA این شش جمله را ندارد.(م.ا.)

۱۴ شمار سربازان فهرست شده در هر نسخه بر ۴۳،۴۰۰ تن بالغ نمی‌شود.(م.ا.)

۱۵ zohab. هر دو متن zaghov دارند. گرچه یک آبادی به نام zage (zaghu) در ۱۱ مایلی همدان (در جاده کرمانشاه)

وجود دارد. احتمالاً متن به zohab (zuhab) اشاره دارد.(م.ا.)

چیزی را از او دریغ نماید، دو مرد از هر خانوار گرفت و حدود ۱۵،۰۰۰ مرد جوان اسب‌سوار فراهم کرد، که برای جنگیدن با زره و جوشن و دیگر وسایل و ابزار جنگ آماده بودند. آنها به سپاه حسن‌پاشا پیوستند و نیروهای او به ۶۸،۴۰۰ مرد افزایش یافت.^۱ سپس حسن‌پاشا زهاب را در جهت همدان ترک نمود. با رسیدن به ناحیه کسری^۲، که ایرانیان طاق گردون^۳ و عثمانی‌ها طاق کسری^۴ می‌نامند، پاشا در اینجا برای چند روز استراحت کرد. او از اینجا به کرند^۵ حرکت کرد. از اینجا به هارون‌آوا^۶ و از اینجا به میان‌تاش^۷ در کرمانشاه رفت. اینجا خداوند او را به یک بیماری مبتلا کرد. او فلج شد و پس از هفت روز مرد.

سپاه نتوانست پیش برود، حسن یک پسر به نام احمد داشت، که سپاه تمایل داشت به عنوان فرماندهشان تعیین شود. سرکردگان تصمیم گرفتند که نظر [مرکز] را جویا شوند و به استانبول [نامه] نوشتند تا سلطان را از مرگ فرمانده‌شان مطلع سازند و درخواستشان را جهت به عهده گرفتن فرماندهی سپاه توسط احمد بیان داشتند. سلطان بی‌درنگ چهار فرستاده معتبر با فرمانی ارسال داشت، که بیان داشت: «من پسر حسن‌پاشا، احمدپاشا، را به جانشینی پدرش منصوب می‌نمایم که به سوی همدان پیشروی نماید». احمدپاشا، پسر حسن‌پاشا، با همه سپاهش کرمانشاه را ترک نمود. او حرکت کرد و پس از مدت زمانی در یک محوطه بزرگ به نام بیستون (بهیستون)^۸، که توسط شیخ علی‌خان محافظت می‌شد، اردو زد. او از اینجا به صحنه^۹، که به نحو باورنکردنی یک شهر زیبا بود، رفت. از

۱ یک بار دیگر، یک اختلاف در شماره سربازان وجود دارد. جمع کل می‌بایست ۵۸،۴۰۰ (۱۵،۰۰۰+۴۳،۴۰۰)، و نه ۶۸،۴۰۰ باشد. (م.ا.)

۲ kasri

۳ Taq Gerdun

۴ Tak Kasre. طاق کسری یا ایوان کسری نام دیگر تیسفون، پایتخت ساسانیان است و احتمالاً نمی‌تواند جایی باشد که توسط آبراهام به آن اشاره می‌شود. احتمالاً متن بیشتر به قصر شیرین اشاره دارد. (م.ا.)

۵ kerend. به آبادی‌ای که در ۵۶ مایلی کرمانشاه قرار دارد (همچنین به نام karind) اشاره دارد. (م.ا.)

۶ Harunava. احتمالاً هارون‌آباد. (بعداً شاه‌آباد نامیده شد). (م.ا.)

۷ Miyantash. احتمالاً میان - طاق، که در ۸ مایلی غرب کرند است. به دره نزدیک به عنوان دشت اشاره می‌شود. (م.ا.)

۸ Behistun, Best'un. به بهیستون (بیستون) صخره‌ای نزدیک همدان، جایی که یک کتیبه برجسته شاهنشاهی در زمان داریوش بزرگ (آغاز سلطنت ۵۲۰ ق. م.) کنده شده است، و جایی که نام ارمنستان برای اولین بار ثبت شده است، اشاره دارد. (م.ا.)

۹ sahne. آبادی‌ای که در ۳۷ مایلی شرق کرمانشاه قرار دارد. (م.ا.)

اینجا به کنگاور^۱، شهری بزرگ با برج‌ها رفت، و آن را متروکه یافت، زیرا شهروندان آن - ایرانیان - همه از وحشت تخریب گریخته بودند. او از آن عبور کرد و به سعیدآباد^۲، که یک آبادی کوچک بود، رفت. نیروهای ایران، گرچه در شماره اندک بودند، در این محل به مقابله او شتافتند. نبرد یازده روز ادامه داشت و مدافعان با شمشیر از پای درآمدند. عثمانی‌ها شهر را گرفتند و آن را به ویرانه تبدیل نمودند. پس از تخریب دژ، احمدپاشا به سوی همدان حرکت نمود.

به علت اینکه مسیر کوهستانی و برای عبور سخت می‌نمود، عثمانی‌ها قادر نبودند توپ‌هایشان را [با خود] ببرند. آنها شصت توپ داشتند و یک توپ بسیار بزرگ، که آنها در زبان خودشان [به آن] اصلان توپ^۳ (شیرتوپ)^۴ می‌گفتند. این توپ اخیر خصوصاً نتوانست انتقال داده شود.

بنابراین آنها مجبور به بازگشت شدند و یک مسیر دیگر را انتخاب کردند. آنها به یک آبادی بنام لک لر^۵، جایی که دهقانان بی‌نهایت تنگدست و بی‌چیز بودند، رسیدند. آنها به نزد پاشا آمدند، گریه کردند، درباره سرنوشت وحشت‌انگیزشان شکایت کردند، و استدعا کردند که به آنها رحم کرده شود. پاشا به ایشان رحم نمود و دستور داد که به هیچ‌کدام از آنها صدمه نزنند. پاشا دهکده را به یکی از فرماندهان ینی‌چری‌اش، یک ارمنی از دین برگشته، از سیاستاً^۶، با دستورات اکید برای مراقبت از ساکنان آن داد، ارمنی محمد نامیده می‌شد. در اصل نام او مکرتموم^۷ بود. داستان تغییر مذهب او به این ترتیب است: او در استانبول زندگی می‌کرد و به نیازهای روزانه‌اش توجه می‌کرد. یک یک‌شنبه، او به حمام عمومی رفت، برهنه شد، و به استخر بزرگ داخل شد. شش یا هفت ینی‌چری که در اینجا شنا می‌کردند، بودند. معلوم نیست که او به ایشان چه گفت، اما آنها او را دستگیر کردند و به زندان بردند. او سپس داوطلبانه به اسلام تغییر مذهب داد و یک

۱ kangavar. شهری در ۴۴ مایلی همدان در جاده کرمانشاه قرار دارد. در قسمتی از آن قبیله کزال ساکن شده‌اند. (م.ا.)

۲ اشاره به اسدآباد همدان دارد. نک: پاورقی شماره ۱، ص ۷۳ همین فصل. (م.ف.)

3 Aslan Top
4 Lion Cannon

۵ Laklar. احتمالاً آبادی «لار» در ناحیه کرمانشاه. (م.ا.)

۶ sebasea. شهر سیواس کنونی در ساحل رود قیزیل ایرماق. رک: مستوفی، فوما، ارمنستان در زمان تیمور لنگ، ترجمه ح. صدیق، تبریز، کتاب ساوالان، چاپ اول، ۲۵۳۷، ص ۷۴ حواشی (م.ف.)

7 Mkrtum

ینی چری شد.^۱ عثمانی‌ها سپس به شهر بزرگی به نام سالهایوا^۲، که شهروندان، از ترس نابودی و انهدام، همچنین به پشت دیوارهای همدان گریخته بودند، رسیدند. پاشا اردوگاهش را اینجا به مدت نود روز برپای نمود، اما ایرانیان همدان جرأت نکردند برای نبرد کردن خارج شوند.

شش روز بعد عثمانی‌ها به جلو حرکت کردند و به جایی که محلی‌ها «یانگیجی»^۳ می‌نامند، که در نیم‌ساعتی همدان قرار دارد، رسیدند. فرمانده همدان، رمضان خان، پس از تدارک قابل ملاحظه، خارج شد و نبرد را در جایی به نام «لایلاس»^۴ آغاز نمود. بر اساس گفته شاهدان، حدود ۳۰۰،۰۰۰ سپاه ایرانی در همدان وجود داشت، و آنها به عثمانی‌ها حمله بردند. عثمانی‌ها^۵ دست به ضدحمله زدند و ایشان را به دم تیغ سپردند. ایرانیان سه‌بار به عثمانی‌ها حمله نمودند، اما نتوانستند بر ایشان غلبه یابند و به پشت شهر گریختند.

عثمانی‌ها سپس شهر را از چهار جهت محاصره نمودند. آنها توپ‌هایشان را نصب کردند و به توپ بستن و ویران کردن ساختمان‌های چوبی در شهر اقدام نمودند.^۶ پانزده توپ مقابل دروازه زولفان^۷، شش توپ در دروازه مختار^۸، یازده توپ در دروازه سیجان^۹، هشت توپ در دروازه گایداران^{۱۰}، دوازده توپ در دروازه حیدر^{۱۱}، و هشت توپ در دروازه تویسرکان^{۱۲}، مستقر بودند.^{۱۳} پس از پنجاه و چهار روز محاصره، عثمانی‌ها نتوانستند همدان را بگیرند. در روز پنجاه و پنجم، عثمانی‌ها از همه جهات با هدف پایان دادن به محاصره و داخل شدن به شهر حمله کردند. بنابراین اردوی مجهز و مسلح با فریاد بلند حمله کردند، زمین را شیه رعد و برق کر نمودند، و به دیوارها

۱ این قسمت در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

۲ Salhaiva. احتمالاً «سهل‌آباد» که در ۱۳ مایلی همدان واقع است. (م.ا.)

۳ Yangije

۴ Lailas

۵ در متن «ترکها». (م.ف.)

۶ برتری احمدپاشا از نظر توپخانه و تجهیزات مربوط به آن از مطالبی که بیان می‌شود کاملاً واضح است. (م.ف.)

۷ Zulfan می‌تواند به صورت «جولفان» (Julfan) خوانده شود. آبراهام بعداً همچنین به آن به عنوان دروازه «جالهان» (Jalhan) یا «چالهان» (Chalhan) اشاره می‌کند. (م.ا.)

۸ Moktar

۹ Sijan

۱۰ Gaydaran

۱۱ Heydar

۱۲ Tuyserkan

۱۳ این جمله در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

رسیدند، با این نقشه که بتوانند به شهر وارد بشوند. یک تراکم سنگینی از سربازان نزدیک دیوارها وجود داشت. سپس سربازان داخل قلعه به طور همزمان با هر سلاح قابل تصویری که در دسترس داشتند به مهاجمان شلیک کردند، شمار زیادی از مهاجمان به زمین افتادند، به همان نحوی که برگ‌های درخت هنگام تگرگ شدید فرومی‌ریزند. با دریافت اینکه عثمانی‌ها قادر نبودند رخنه کنند یا از دیوارهای شهر صعود نمایند، آنها عقب‌نشینی کردند و به اردوگاهشان بازگشتند. پاشا نیروهایش را بازدید نمود و دریافت که ۱۲،۰۰۰ مرد را در این حمله از دست داده است. او دستور داد که شهر به توپ بسته شود. برای مدت بیست و پنج روز شصت توپ بر شهر آتش ریخت، اما عثمانی‌ها نتوانستند آن را بگیرند.

سپس پاشا تصمیم گرفت یک تونل را در زیر دیوار شهر حفر کند، آن را با باروت پر کرده و توسط انفجار آن، دیوار را شکاف دهد. در سپاه پاشا مردی از ارزروم بود، یک پینه‌دوز^۲ به نام قره‌بیبار^۳. یک ارمنی مادرزاد^۴ او در مهندسی مجرب بود و از شور و شوق فراوانی برخوردار بود. او به نزد پاشا رفت و او را مطمئن نمود که می‌تواند شهر را بگیرد. پاشا او را به مسئولیت بیست مرد گماشت و دستور داد که به آنها غذا و دیگر اقلام مورد نیاز داده شود. پس از چهارده روز^۵ حفر، حفرها به دیوار رسیدند، یک جای مناسب آماده نمودند و آن را با باروت انباشتند. در روز هیجدهم محاصره، یک جمعه، هنگامی که همه آماده بودند، آنها به توپ بستن شهر اقدام نمودند و فتیله‌ای را که منتهی به باروت می‌شد، آتش زدند. باروت منفجر شد و دیوار و همان‌طور نصف دروازه به آسمان پرید. سپاه عثمانی بی‌درنگ به جلو هجوم برد و به دروازه زولفان وارد شد. آنها با هر کسی که روبه‌رو شدند [او را] کشتند. خدا به مدافعان کمک نماید. فرزندان از پدران، و پدران از فرزندانشان جدا شدند. فرمانده همدان، رمضان‌خان، گریخت و جان سالم به در برد، اما شهر از دست رفت. شماری از نیروها، که توسط شهبازعلی^۶، علی

۱ در متن «ترک‌ها». (م.ف.)

۲ cobbler. در متن babuji (pabuçi در ترکی، papus در فارسی). (م.ا.)

3 Karabibar

۴ نسخه MSA او را تا آخر به عنوان یک ارمنی نمی‌شناسد. (م.ا.)

۵ نسخه MSB، 11 روز. (م.ا.)

6 Shahbaz Ali

کیریت^۱، و علی حسن بیگ^۲، - که فرماندهانشان بودند - رهبری می‌شدند، پست‌هایشان را نگاه داشتند و با عثمانی‌ها جنگیدند. شبیه مردمی که امیدی برای ترک کردن ندارند، آنها برای مدت هفت روز جنگیدند، اما نتوانستند شهر یا زندگیشان را نجات دهند.

عثمانی‌ها، پس از قتل‌عام بسیاری از شهروندان، به محله مختار^۳ رسیدند. محلات حیدر^۴ و نعمت‌الله^۵ برجای ماندند.^۶ آنها شش روز بعد این محلات را هم گرفتند. سپس آنها شهر را غارت کردند، مبالغ بی‌شماری از طلا و نقره را گرفتند. آنها بسیاری از بازرگانان برجسته و به‌ویژه گاوپرستان مولتانی^۷ را که در کاروانسراها^۸ یافته بودند، کشتند. عثمانی‌ها مبالغ بی‌شماری پول آنها را گرفتند، که آن پول‌ها را از خود اشخاص، در صندوق‌ها، انبارخانه‌ها و زیرسفره‌ها یافتند. به زودی جیب‌های عثمانی‌ها پر شد. آن قدر در کاروانسراها پول بود که مقدار زیادی از آن در اطراف پراکنده شده بود. مهم نیست که آنها چه اندازه گرد آورده، [بلکه] آنها نتوانستند آن را مصرف نمایند.^۹ پس از اینکه عثمانی‌ها هر کسی را که با آنها به مخالفت برخاست، کشتند، بقیه جمعیت را به اسارت گرفتند: زنان، مردان جوان، پسران و دختران. پیران و کودکان را، و دیگر اشخاصی را که ممکن بود باری بر دوش باشند، کشتند. کسانی که به دنبال یافتن اسرا بودند به کلیسا رفتند و آرامنه بسیاری را یافتند که در آنجا به دنبال راهی برای نجات خودشان بودند. آنها هر کسی را که دوست داشتند، گرفتند و کسانی را که نمی‌خواستند، کشتند. اردوگاه عثمانی با اموال غارتی و اسرا آکنده شد. در پایان، آنقدر افراد قربانی جنایت‌های آنها وجود داشتند که پاشا دستور داد اجساد را برای اجتناب از بیماری و ناخوشی از شهر خارج سازند. آنها اجساد را به خارج بردند و در یک فضای باز روی هم انباشتند.^{۱۰}

- 1 Ali kibrit
- 2 Ali Hasan Beg
- 3 Moktar
- 4 Heydar
- 5 Ne'matollah

۶ اشاره به محلات حیدری‌ها و نعمتی‌ها دارد. (م.ف.)

۷ Moltani، بازرگانان هندو از هند. (م.ا.)

8 Caravansaries

۹ همدان یک مرکز بازرگانی مهم در [مسیر] راه‌های بغداد و تبریز بود. (م.ا.)

۱۰ این پاراگراف در نسخه MSA در پایان فصل است. (م.ا.) «در تاریخ حزین»، درباره قتل‌عام مردم همدان توسط عثمانی‌ها و میزان خسارات وارده به مردم همدان چنین می‌خوانیم: «فراط قتل رومی در آن شهر و ایستادگی و مردانگی مردم آنجا از مشهورات و نوادر روزگار است. تا سه روز این هنگامه در آن شهر برپا بود و هیچ‌کس از ایشان

در میان نیروهای پاشا شش بازرگان خیلی ثروتمند از همدان وجود داشتند، که با پاشا از سرزمین عثمانی‌ها آمده بودند. آنها مردان شناخته شده‌ای بودند. اولی مهدسی هاروتین^۱ نامیده می‌شد، دومی ماتئوس^۲، سومی مانی مانایس^۳، چهارمی مشی^۴، پنجمی واردان^۵، و ششمی ملو^۶، که در واقع پطروس^۷ نامیده می‌شد. آنها به نزد پاشا رفتند، به او تعظیم کردند و استدعا نمودند که اسرای ارمنی‌الاصل را آزاد نماید. آنها [چنین] گفتند: «ما مسیحی هستیم و برای اسیران ارمنی فدیة^۸ خواهیم داد. ما از ایشان مراقبت خواهیم کرد، به خصوص که شهر هنوز گرفته نشده و نبرد ادامه دارد. ما و مردم ما از زمان‌های گذشته همواره خدمتگزار و تابع دولت شما بوده‌ایم. شما سروران و محافظان مردم ما بوده‌اید و ما مفتخریم که تبعه و خدمتگزار شما بوده‌ایم. به دنبال پیروزی بزرگ شما که ما همچنین جشن می‌گیریم، به آزاد کردن مردم ما لطف نمایید. محض رضای خدا و برای اینکه شادمانیمان در این جشن بزرگ کامل شود».^۹ پاشا به درخواست آنها توجه کرد و دستور داد که همه ارامنه آزاد شوند. شادی بسیاری در میان آنها به وجود آمد. همه ارامنه موفق نشدند آزادی‌شان را به دست بیاورند، به هر حال، برخی آزاد شدند و برخی نشدند.

روی نگردانید تا همه کشته شدند مگر اندک مایه مردمی که امان یافته به اطراف رفتند و در آن وقت جماعتی کثیره نیز از اطراف و جوانب عراق در آن بلده جمع آمده بودند و حساب مقتولین آن قضیه را علام‌الغیوب داند آن مقدار از مشاهیر سادات و افاضل و اعیان به قتل رسیدند که تخمین آن دشوار است تا به سایرالناس چه رسد از جمله فاضل غریب علامه بی‌نظیر میرزاهاشم همدانی علیه الرحمه بود که از دانشمندان روزگار و اصدقای حقیقی بود...». رک: حزین لاهیجی، تاریخ حزین، اصفهان، کتاب‌فروشی تایید اصفهان، چاپ سوم، ۱۳۳۲، ص ۶۸. (م.ف.)

۱ Mahdesi Harut' iwn.. اصطلاح Mahdesi دلالت دارد که او یک سفر زیارتی به اورشلیم داشته بود، از muqaddasi

عربی (mukaddasi ترکی). (م.ا.)

- 2 Mat'ewos
- 3 Mani Manayse
- 4 Maseh
- 5 Vardan
- 6 Mlu
- 7 Petros

۸ ransom. متن اصطلاح فارسی «خرج» (karj) را که پرداخت کردن هزینه است، دارد. (م.ا.)

۹ ترتیب دو پاراگراف آخری بر اساس نسخه MSB است. (م.ا.)

فصل نهم

چگونه افغان‌ها درخواست بازپس‌گیری همدان را نمودند و چگونه عثمانی‌ها نیروهای کمکی فرستادند. چگونه افغان‌ها به همدان لشکرکشی کردند. چگونه افغان‌ها در ابتدا نبرد را باختند و سپس به دلیل مشکلات داخلی سپاه عثمانی پیروز شدند. درباره عهدنامه صلح و فرستادن سفیر به قسطنطنیه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

احمدپاشا در حدود یک سال در همدان ماند. در سال ۱۱۷۶ تقویم ارمنی (۱۷۲۷)، سلطان احمد عثمانی، قره مصطفی پاشا^۱ را به همدان فرستاد، و احمدپاشا به ترک همدان فرمان یافت و به بغداد^۲ رفت. در همین سال، افغان‌ها فرستادگانی به نزد قره مصطفی با این پیام فرستادند: «همدان به ما متعلق است. چرا آن را تصرف کرده‌اید و فرمانروایی غیر قانونیتان را بر قلمرو ایران مستقر کرده‌اید؟ فوراً آن را به ما بازگردانید و گرنه ما علیه شما لشکرکشی خواهیم کرد و آن را با توسل به زور خواهیم گرفت». پاشا پاسخ داد که او مجبور است سلطان را مطلع نماید. سپس افغان‌ها برای جواب سلطان منتظر ماندند. پاشا برای مطلع نمودن سلطان از وضعیت، پیغامی برای او فرستاد. سلطان پاسخ داد: «من احمدپاشا را با یک نیروی زیادی علیه افغان‌ها ارسال خواهم نمود». او بی‌درنگ چهار اشراف برجسته را با این اظهار به نزد احمدپاشا فرستاد: «من شما را [به عنوان] فرمانده کل علیه افغان‌ها منصوب می‌کنم و برای شما نیروی کمکی با هدایت سی پاشا می‌فرستم». سپس احمدپاشا به ترتیب دادن یک سپاه قبل از رسیدن سی پاشا اقدام نمود.^۳ او از میان

1 Kara mustafa Pasha

۲ سراسر متن، به بغداد به عنوان «بابل» (Babylon) اشاره دارد. (م.ا.)

۳ همان‌گونه که ملاحظه گردید ابراهام ایروانی این حوادث را مربوط به سال ۱۷۲۷ م می‌داند. ولی پورگشتال و لکه‌هات آن را مربوط به سال ۱۷۲۶ م می‌دانند. نک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۲۲ و لکه‌هات، انقراض سلسله صفویه و...، ص ۳۳۱. (م. ف.)

طرفداران یک سردهسته محلی، به نام شیخ ناصر^۱ ۲۴،۰۰۰ جنگجوی عرب مسلح و ماهر گرد آورد. چهارماه بعد، سی پاشا با نیروهایشان رسیدند و سپاه احمد به ۳۰۰،۰۰۰ نیرو افزایش یافت. آنها متشکل بودند از: بنی‌چری‌ها^۲، کاباجی‌ها^۳، سیاهیان^۴، سیاهیان ترقلو^۵، مری بیرقی^۶، سردگشتی^۷ و تالقلیج^۸. به علاوه حدود ۷،۰۰۰ کرد از دیار بکر، که توسط مادر سلطان حقوق داده می‌شدند، وجود داشتند.^۹

پس از اتمام آمادگی‌ها، احمدپاشا بغداد را با همه سپاهش ترک کرد و برای مقابله با افغان‌ها حرکت نمود. او پس از مدتی به دهکده‌ای به نام گازراآباد^{۱۰} رسید و آنجا اردو زد. سپاهش آنقدر بزرگ بود که او آن را به سه قسمت تقسیم کرد و آنها را از طرق مختلف به جلو هدایت نمود. او نخستین گروه را به سوی قراچورلو^{۱۱}، دومی را به سوی باجلان^{۱۲} ارسال داشت و سومی را با خودش به زهاب^{۱۳} برد. او آنقدر نیرو داشت که شانزده روز طول کشید تا همه آنها به قرارگاهش در کرمانشاه برسند. او هیچ توبی برنداشت، زیرا شصت توبی که او قبلاً در اختیار خود داشت، به دنبال تصرف همدان، برای تقویت دفاع آن در آنجا باقی گذاشته بود. نکته اساسی این بود که ضروری بود که با سرعت حرکت کند و به مقابله افغان‌ها بشتابد. در مسیر، او یک پیغام از قره مصطفی پاشا دریافت نمود که استدعا کرده بود که او عجله نماید و به کمک همدان بشتابد، بیان اینکه: «افغان‌ها هر لحظه امکان دارد که ما را به محاصره درآورند». پس از این،

1 Sheikh Naser

2 Janissaries

3 Cabajis

۴ (Sipahis). واحدهای سواره نظام (م.ا).

۵ tarakelu sipahis از taraka ترکی، در این مورد تفنگچی‌ها (شمخالچی‌ها) (م.ا).

۶ meri beyraghi. از meri-bayrak ترکی، که به «شبه‌نظامی لایق و توانا» ترجمه می‌شود (م.ا).

۷ serdegeshti. از serdengeçti ترکی، که به «گروه‌های فدایی» ترجمه می‌شود (م.ا).

۸ talghlij. از dalkiliç ترکی، که به «شمشیربازان» ترجمه می‌شود (م.ا).

۹ نسخه MSB این‌گونه دارد: «ترک‌ها، مادها، آشوری‌ها، بابلی‌ها، عرب‌ها و تعداد بی‌شماری مردم از گروه‌های مختلف نژادی وجود داشتند» (م.ا). به نظر می‌رسد که ابراهام ایروانی یک بار دیگر در ذکر اعداد و ارقام به راه مبالغه رفته است. زیرا در منابع و مآخذ دیگر آمده است که شماره سیاهیان احمدپاشا در این نبرد مرکب از هفتاد الی هشتاد هزار نفر بود. رک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۲۲؛ لکهارت، انقراض سلسله صفویه و...، ص ۳۳۱. (م. ف).

10 Gazerabat

11 karachorlu

12 Bajilan

13 zohab

احمدپاشا بر سرعتش افزود و با عبور از میان صحنه^۱، کنگاور^۲، موشبولاغ^۳، سنقر^۴، تاجلیک^۵، تارجیل^۶ و سعیدآباد^۷، او به ایالت همدان رسید و نزدیک نهری به نام زفران^۸، که در چهار ساعتی همدان بود، اردو زد. قره مصطفی پاشا رسیدنش را شنید، با سپاهش خارج شد و او را با شکوه بسیاری استقبال نمود. احمدپاشا وارد همدان نشد؛ بلکه، او نزدیک لایلاس^۹، در همجواری گورووان^{۱۰} اردو زد. پس از سه روز، او فرستادگانی به نزد افغان‌ها فرستاد و ایشان را از نیاتش مطلع نمود. افغان‌ها فرستادگان را توقیف کردند و ایشان را در غل و زنجیرها گذاشتند. هنگامی که پاشا این را شنید، بی‌درنگ علیه افغان‌ها حرکت نمود. او به ماران^{۱۱} رسید اما هنوز نشانی از سپاه افغان وجود داشت. او به کزال کند^{۱۲} حرکت کرد اما افغان‌ها آنجا نبودند. او از اینجا به تاریجا^{۱۳}، که در مسیر کنگاور است، رهسپار شد. سپاه عثمانی آنقدر بزرگ بود که سربازان همدیگر را نمی‌شناختند.

شش روز پس از رسیدن عثمانی‌ها، افغان‌ها با سپاهی بزرگ^{۱۴} ظاهر شدند و نبرد را آغاز کردند. در نخستین رویارویی، افغان‌ها شکست خوردند و گریختند. به هر حال، در دومین رویارویی، عثمانی‌ها مغلوب شدند و همه راه را تا همدان دویدند. انتشار شایعات در

- 1 sahne
- 2 kangavar
- 3 musbulag
- 4 sunqur
- 5 Tajlik

۶ Tarjil. احتمالاً به دهکده «تاجاره» (Tajareh) در اطراف سنندج در جاده همدان - تهران اشاره دارد. (م.ا.) خوانندگان محترم به‌خوبی درمی‌یابند که مترجم انگلیسی در اینجا اشتباهی را مرتکب شده است. ناحیه تارجیل مورد اشاره از سوی مترجم انگلیسی در اطراف سنندج، نمی‌تواند در جاده منتهی به همدان باشد. در متن از مناطق کرمانشاه به همدان نام برده می‌شود ولی در پانویست به منطقه سنندج اشاره می‌شود که آشکارا اشتباه است. گویا در اینجا نیز میان سنندج و صحنه اشتباهی از سوی مترجم محترم انگلیسی صورت گرفته است. (م.ف.)

۷ اسدآباد (م.ف.)

- 8 zafran
- 9 Lailas

۱۰ Gorovan. احتمالاً «گوواور» (Govaver)، یک آبادی در جنوب کرند. (م.ا.)

۱۱ Maran. ماران در ۲۵ مایلی غرب همدان قرار دارد. (م.ا.)

۱۲ kazalkend. احتمالاً دهکده کزال، که در ناحیه همدان واقع است. (م.ا.)

13 Tarija

۱۴ لازم به ذکر است که نویسندگانی مانند پورگشتال تعداد سپاهیان افغان‌ها را در این نبرد بسیار نمی‌دانند. او می‌نویسد که تعداد لشکریان افغان‌ها مرکب بود از هفده هزار نفر و چهل زنبورک که بر شتران حمل کرده بودند. و افغان‌ها به دلیل کمبود سپاهیان خود در برابر عثمانی‌ها، ناچار دست به حيله و نیرنگ زدند. رک: پورگشتال، ج ۴، صص ۳۱۲۲ و ۳۱۲۳ (م.ف.)

میان سربازان عثمانی آغاز شد. برخی گفتند که آنها زبانه‌های آتش را که از آسمان به سوی ایشان سرازیر شد دیدند. دیگران گفتند مارهای بالدار بی‌شماری به آنها حمله کردند. دیگران سوگند خوردند که هنگام نبرد زمین باز شد انگار که دریا بود. سپاه عثمانی با چنین موهوماتی آکنده شده بود.

بر اساس [گفته] برخی از سربازان، علت این نگرانی‌ها فرمانروای افغان - کسی که در هنر جادوگری بسیار دست داشت - بود که موفق شده بود سپاه عثمانی را دچار توهمات گوناگون نماید. البته مشخص نیست که آیا حکمران افغان از جادو استفاده کرد یا نه. اما ما توضیحات دیگری داریم. افغان‌ها، برخلاف ایرانیان، هم‌مذهب عثمانی‌ها (سنی) هستند؛ بنابراین، هنگامی که آنها با عثمانی‌ها^۱ می‌جنگیدند، احتمالاً آنها (عثمانی‌ها) به خودشان گفتند: «آنها برادرانمان هستند، ما چگونه می‌توانیم ایشان را بکشیم؟» به علاوه، عثمانی‌ها برای تصرف یک شهر که از آن انتظار غارت و همچنین اسارت زنان و فرزندان هست، [اگر احساس خطر کنند] نمی‌جنگند و خودشان را به خطر نمی‌اندازند و با کوچک‌ترین مشکلی می‌گریزند. همچنین دلیل دیگری وجود داشت. پدر حکمران افغان «امیر» نامیده می‌شد و پسرش امیر - ویس^۲ نام گرفته بود. هنگامی که عثمانی‌ها این نام را شنیدند فکر کردند که او امیر^۳ واقعی مسلمانان است، کسی که آنها احترام و ارزش بسیاری برای او قائل بودند و کسی که آنها از ترس آزرده کردن او نمی‌توانستند علیه او شمشیر بکشند. شایعه‌ای منتشر شد که او امیر واقعی است و آنها علیه او بپا خاسته‌اند، بنابراین آنها گناه کرده‌اند و به خاطر آن شکست خورده‌اند. به عقیده من^۴، احتمالاً این دلیل اصلی برای عقب‌نشینی [عثمانی‌ها] بود.^۵

۱ در متن «ترک‌ها» (م.ف).

۲ نویسنده اشتباه می‌کند. حکمران افغان محمود بود، که نوه میر - ویس بود. (م.ا). لازم به ذکر است که مترجم انگلیسی کتاب حاضر برخلاف توضیحات قبلی خویش در اینجا خود نیز اشتباهی را مرتکب شده است. محمود فرزند ارشد میرویس بود نه نواده او. همچنین نویسنده کتاب حاضر در متن دچار اشتباه شده است. حکمران وقت افغان‌ها که در صفحات شمال غربی با عثمانی‌ها در حال نبرد بود، اشرف افغان بود که پسر عموی میرمحمود بود. (م.ف).

۳ احتمالاً ترک‌ها او را با «امیرالمؤمنین» اشتباه گرفتند. نسخه MSA سید (seyyed) دارد. (م.ا).

۴ نویسنده کتاب، آبراهام ایروانی.

۵ دلیل اصلی شکست عثمانی‌ها و پیروزی افغان‌ها در این نبرد همانا حيله و تزویر به کار رفته از سوی اشرف افغان علیه عثمانی‌ها بود. بدین‌صورت که او سران کردهای کمکی لشکر عثمانی را به سوی خود متمایل نمود و آنها به احمدپاشا خیانت کردند به افغان‌ها پیوستند و همچنین با تبلیغات گسترده‌ای که در میان لشکریان عثمانی انجام

هنگامی که احمدپاشا دریافت که در سپاهش آشفتگی ایجاد شده است، او قوت دلش را از دست داد و از فکر پیروزی بر دشمن ناامید شد. او با سرکرد گانش مشورت نمود و جهت مطلع نمودن سلطان در استانبول از شایعاتی که در میان سربازان منتشر شده بود، پیامی برای او فرستاد. او افزود که موقعیت خطرناک است و توصیه نمود که صلحی را با افغان‌ها منعقد نمایند، به این ترتیب سلطان مطابق آن فرمان داد. سپس احمدپاشا فرستاده‌ای به نزد حکمران افغان با این پیغام فرستاد: «سلطان ما به انعقاد صلحی با شما تمایل دارد». افغان‌ها فرستاده را با احترام بسیار استقبال نمودند و فرستاده خودشان را، که یکی از برجستگان به نام «محمدخان بلوچ»^۱ بود، با یک فیل^۲ بزرگ حامل هدایای فوق‌العاده و جواهرات به نزد سلطان بزرگ در استانبول ارسال نمودند.^۳

فرستاده اصفهان را به مقصد استانبول ترک نمود. او در راه در همدان توقف کرد، جایی که او توسط قره‌مصطفی پاشا به خوبی پذیرایی شد، و او را برای مدت ده روز نگاه داشت. سپس فرستاده مسافرتش را برای مدت هیجده روز ادامه داد. و از طریق زفران^۴، سعیدآباد^۵، کنگاور^۶، صحنه^۷، بیستون^۸، کرمانشاه^۹، میانتاش^{۱۰}، هارون‌آباد^{۱۱}، کرند^{۱۲}، طاق کسری^{۱۳}، و زهاب^{۱۴} به بغداد رسید. احمدپاشا او را در آنجا باشکوه بسیاری برای مدت بیست و هشت روز پذیرایی نمود. سپس فرستاده به یک سفر زیارتی به اماکن مقدس که

داد، آنها را از جنگ علیه افغان‌ها متصرف نمود و سپاهیان عثمانی از نبرد با برادران دینی خود و هم‌مذهبان خود که همان افغان‌ها بودند اجتناب ورزیدند، و به این ترتیب افغان‌ها موفق شدند عثمانی‌ها را شکست بدهند. رک: پورگشتال، ج ۴، صص ۳۱۲۲-۳۱۲۴؛ لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و...، صص ۳۳۲-۳۳۴. (م. ف.)

1 mohammad khan Baluc

۲ elephant. نسخه MSA اصطلاح فارسی «فیل» (fil) را دارد. (م. ا.)

۳ ورق 33a از نسخه MSB فقط یک صفحه است (33b خالی است). اطلاعات ارائه شده بسیار خلاصه وجود دارد. آن فقط جمله ذیل را دارد: «فرستاده مسافرت به بغداد نمود، سپس سوریه (آشورستان، که آشور، هست، در این مورد سوریه) و در نهایت به مقصدش در سرزمین یونانی‌ها (یونانستان، در این مورد بیزانتیوم/ روم)» (م. ا.)

4 Zafzan

۵ اسدآباد (م. ف.)

6 Kangavar

7 sahne

8 Behistun

9 Kermanshah

10 Miyantash

11 Harunabad

12 Kerend

13 Taq kasra

14 Zohab

به عنوان امام آقا^۱ و امام عباس^۲ معروف است^۳، رفت. سپس او به مقصد تابالو^۴ و کرکوک^۵ عازم شد. او در کرکوک، توسط حکمران محل - علی افندی -^۶ با احترام استقبال شد، و از او برای مدت هشت روز پذیرایی کرد. سپس او به جایی به نام باباگورگور^۷، - جایی که انگار شخصی یک گودال حفر می‌کند، و آتش و دود از زمین خارج می‌شود - رفت. او آنجا را راحت یافت و در آنجا برای مدت شش روز استراحت نمود. سپس او به گوگ - تپه^۸، آوریل^۹، مسافرت نمود، و پس از عبور از شماری آبادی‌ها، به موصل^{۱۰} رسید. همان‌طور که بیان شد، فرستاده، یک قیل یزرگ به عنوان قسمتی از هدایایی که به نزد سلطان می‌برد، با خود داشت. پای حیوان عفونی شد و نتوانست جلوتر برود. فرستاده تصمیم گرفت حیوان را جا بگذارد به این ترتیب که پس از بهبود یافتن فرستاده بشود. او دو مرد را مسئول نگاهداری از قیل کرد. یک روز بعد پیکی به نزد فرستاده رسید و نامه‌ای از سوی حکمران افغان با این بیان تقدیم داشت: «به استانبول شتاب کنید، یکماه آنجا بمانید و بعد از آن بی‌درنگ بازآید، زیرا پسر شاه ایران، طهماسب، نیرویی در خراسان فراهم کرده است و در فکر پیشروی علیه ما است». فرستاده وحشت‌زده از طریق دیار بکر به استانبول شتافت و به بولی^{۱۱}، که ناحیه‌ای است که در شش یا هفت منزلی استانبول واقع شده است، رسید. او راهش را به باراجا^{۱۲} ادامه داد و به ایزیت^{۱۳}، جایی که او برای مدت هفت روز توقف کرد، رسید. سلطان فرمانده کل ینی‌چری‌ها^{۱۴} را برای ملاقات کردن او فرستاد تا او را به اسکودار^{۱۵} همراهی نماید. فرستاده در آنجا برای مدت دو روز ماند و سپس عازم استانبول شد. او از میان دروازه ینی

1 Imam Aqa
2 Imam Abbas

۳ احتمالاً نجف و کربلا (م.ا).

4 Tabalu
5 Kirkuk
6 Ali Ahandi
7 Baba Gurgur
8 Gök-Täppä
9 Evril
10 Mosul
11 Boli
12 Baraja
13 Izit

۱۴ the commander-in-chief of the janissaries متن اصطلاح ترکی «ینی‌چری آقاسی» (yeniçeri agasi) را

دارد. (م.ا).

15 Üsküdar

(یَنگی) باغچه^۱، دیوان^۲، یَنی جیشلی^۳، سالی بازار^۴، قره گومروک^۵، دروازه ادرنه^۶، و ایوب سلطان^۷ به جیفت لاک^۸، جایی که او برای مدت سه روز ماند، رفت. اینجا او اخباری را دریافت کرد که فیل در راه استانبول در آبادی‌ای به نام آرموتان^۹ در دیار بکر، مرده است. آنگاه فرستاده هدایای چشمگیر و باشکوهی را که برای سلطان آورده بود برداشت و به حضور او تقدیم نمود. سلطان بسیار خرسند شد و افغان‌ها را با هدایا به حضور پذیرفت. فرستاده یک خلعت^{۱۰} گرانبها دریافت نمود، همان‌طور که همه هیئت نمایندگی افغان هدایایی مثل پول، مطابق مرتبه‌اشان دریافت نمودند. فرستاده افغان پانصد^{۱۱} مرد سواره نظام افغان و پانزده زنبورکچی^{۱۲} ارمنی [باخود] داشت. زنبورک‌ها توپ‌های کوچکی بودند که بر روی شتران سوار می‌شدند^{۱۳}، هر کدام به حجم یک و نیم لیتر^{۱۴} گلوله‌های سربی ظرفیت داشتند. پنج نفر از این ارامنه از ایروان بودند. آنها عبارت بودند از: آواک آستوازادور^{۱۵}، هاروتین بابا^{۱۶}، اخی جان^{۱۷}، داویت^{۱۸}، و میناس^{۱۹}. مابقی از دهکده‌های ارمنی در پریا^{۲۰}، که در پنج ساعتی اصفهان است، بودند. رستاده پس از شصت روز به ترک استانبول اجازه یافت. او از طریق اسکودار^{۲۱} مراجعت نمود و پس از نود و نه روز به همدان، جایی که او برای مدت سیزده روز استراحت نمود، رسید.

هنگامی که فرستاده در حال انجام وظایفش بود، برای افغان‌هایی که در اصفهان بودند

1 Yeni (Yengi) Bagçe

2 Divan

3 Yeni Gisli

4 Sali Bazaar

5 Kara Gümrük

6 Edirne

7 Eyyub sultan

8 Gıftlak

9 Armutan

10 Kal'at

۱۱ نسخه MSB، 100 (م.ا).

12 Zamburakcis

۱۳ توپ‌های چرخان که «زنبورک» (Zamburak) نامیده می‌شدند. (م.ا).

۱۴ یک لیتر برابر است با ۷/۲ کیلوگرم. (م.ا).

15 Avak Astuatsatur

16 Harut' iwn Baba

17 Akhijan

18 Dawit

19 Minas

۲۰ p'eria آبادی ارمنی که امروزه در ناحیه داران - آکورا ((Daran - Akora)، 95 مایلی غرب اصفهان قرار دارد. (م.ا).

21 Üsküdar

حوادثی روی داد. حاکم آنها، محمود^۱، که یک جادوگر بود، توسط ارواح پلید تسخیر شد، به یک تشنج مبتلا شد، بدنش را با دندان‌های خودش درید، و مرد.^۲ به جایش شاه اشرف قرار گرفت. به زودی پس از آن، شاه طهماسب، که با کمک قلی‌خان^۳ قدرتمند شده بود، شهر اصفهان را از افغان‌ها بازپس گرفت. هنگامی که فرستاده افغان به همدان رسید، او نامه‌ای از اصفهان دریافت داشت مبنی بر اینکه شاه طهماسب، پسر شاه‌حسین، سپاه افغان را شکست داده است و اصفهان را بازپس گرفته است. با شنیدن چنین اخباری، فرستاده تصمیم گرفت به اصفهان نرود و [بنابراین] در همدان ماند.

فرستاده به مدت سی و پنج روز دیگر در همدان ماند. عبدالرحمن پاشا^۴، که در این زمان حاکم همدان بود، از او سؤال نمود که آیا برنامه رفتن به اصفهان را دارد یا نه؟ فرستاده پاسخ داد که او برای رفتن [به اصفهان] ترسیده است. سپس پاشا گفت: «چندی صبر کن. من جهت راهنمایی و تعیین تکلیف به سلطان [نامه‌ای] خواهم نوشت. سپس پاشا، سلطان را از چیزی که در اصفهان اتفاق افتاده بود مطلع نمود و پرسید که با فرستاده چه کار کند. سلطان پاسخ داد: «من برخی جواهرات گرانبها به عنوان هدایا برای شاه افغان به فرستاده داده‌ام. آنها را بگیر بازگردان و به او اجازه بده به اصفهان برود». همان‌گونه که سلطان دستور داده بود پاشا عمل نمود. به هر حال، فرستاده از پاشا استدعا نمود تا او را به عنوان فرستاده پاشا به نزد شاه طهماسب تعیین نماید. پاشا موافقت نمود و او را با ۲۰۰ سوارکار به سوی اصفهان گسیل داشت. با رسیدن [او] شاه از او پرسید: «شما کی هستید و از کجا آمده‌اید؟» فرستاده پاسخ داد: «خداوند حافظ شما باشد! افغان‌ها مرا به استانبول فرستادند و من [اکنون] برگشته‌ام». شاه گفت: «اکنون که افغان‌ها رفته‌اند شما به کی گزارش^۵ خواهید داد». فرستاده پاسخ داد: «من یک اشراف‌زاده بزرگ در خدمت پدر شما

۱ متن میر - ویس دارد. (م.ا.)

۲ مطابق گفته برخی از نویسندگان، محمود توسط اشرف افغان بر اثر سوء قصدی درگذشت. نک: لکه‌هات، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، صص ۲۴۲ و ۲۴۳. (م.ف.)

۳ Qoli Khan. نادر پس از این. نسخه MSB «قلی‌خان» و نسخه MSA «طهماسب خان» یا «طهماسب‌قلی» دارد. هر دو به نادر، نادرخان (نادرشاه بعد) از قبیله افشار، که به شاه طهماسب پیوست، لقب طهماسب قلی‌خان گرفت (غلام طهماسب یا به بیان دقیق‌تر «کسی که به طهماسب خدمت می‌کند») اشاره دارند. (م.ا.)

4 Abdul Rahman Pasha

۵ report. متن اصطلاح فارسی «جواب» (Javab) را دارد. (م.ا.)

بودم؛ خدا تخت پدرتان را گرفت و اکنون آن را به شما بازگردانده است. من آرزو دارم در موقعیت پیشین‌ام به شما خدمت نمایم». شاه موافقت نمود و فرستاده به نزد عثمانی‌ها بازنگشت و به افغان‌ها گزارش نداد.^۱ در نهایت، عبدالرحمن پاشا به سلطان [نامه] نوشت و او را مطلع نمود که او هدایا را باز یافته است، و فرستاده را به اصفهان گسیل داشته است، اما در آخر بازنگشته است. سه ماه بعد، یک ارمنی کاتولیک از اصفهان به نام ساروخان^۲، به کلیسای پدر آنتونی در همدان رسید. پاشا دو یا سه نوکر^۳ برای رفتن و آوردن او فرستاد. پاشا [از او] پرسید: «شما از اصفهان چه اخباری دارید؟» ارمنی پاسخ داد: «فرستاده شما رسید و شاه او را به عنوان یکی از خاتهایش منصوب کرد. او مراجعت نخواهد کرد».^۴

ما^۵ در فصل بعد چگونگی تسخیر اصفهان را توسط شاه طهماسب گزارش خواهیم نمود.

۱ بر اساس منابع معاصر ایرانی، نادر با محمدخان بلوچ، فرستاده سیاسی به قسطنطنیه در دزفول، (و نه در اصفهان)، ملاقات نمود. پس از اینکه در آخر به او تسلیم شد، نادر او را به عنوان حکمران کهکیلویه منصوب نمود، نگاه کنید: جهانگشای نادری، صفحه ۱۱۷. (م.ا.)

2 Sarukhan

۳ Lackey متن اصطلاح فارسی «چوکدار» (Cokedar) را دارد. (م.ا.)

۴ این پاراگراف در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

۵ نویسنده کتاب، آبراهام ایروانی.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دهم^۱

چگونه شاه طهماسب با کمک نادر شهر اصفهان را دوباره به دست آورد و بر تخت پدرش جلوس نمود

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

همان گونه که در آغاز این گزارش ذکر کردیم، شاه طهماسب، پسر شاه حسین، بر عهده خودش گرفت تا تخت پدرش را که توسط افغانها تصاحب شده بود بازپس گیرد. به هر حال، به علت آشوبهای داخلی که توسط افغانها در ایران به وجود آمده بود، حکمرانان ایالتی رابطه‌هایشان را با حکومت مرکزی بر هم زده بودند. برخی راه خودشان را در پیش گرفته بودند و برخی را افغانها به اطاعت از خود درآورده بودند. شاه طهماسب، که به علت حق جانشینی، رهبر آنها محسوب می‌شد، به فراخواندن ایشان جهت پیوستن به خود به عنوان یک واحد یکپارچه آغاز کرد. آنها گردن نهادند و او ششیه یک سر که از اعضا و جوارح جدا شده بود، درباره آن توانست هیچ کاری انجام دهد. پس از چند سال تلاش در این راستا، با کمک خداوند قادر مطلق و توانا، که با عدل و اراده خود درباره دولت‌ها همانند مؤمنان و بی‌باوران قضاوت خواهد نمود، شاه طهماسب با یاری یکی از برجستگانش، به نام طهماسب قلی (نادر)، موفق شد به هدفش نایل شود. نادر یک مرد خوش‌اقبال در این زندگی گذرا بود. او از نظر شعور و احساس در مسائل دنیایی یک فرد معمولی و همچنین از دوره جوانی‌اش یک جنگجوی بزرگ بود.^۲

در سال ۱۱۷۷ تقویم ارمنی (۱۷۲۸ م) شاه طهماسب، که توانایی نظامی نادر را شنیده

۱ چاپ‌های ایروان و تفلیس این فصل، سالم و دست نخورده (شامل عنوان و سرفصل) حفظ شده‌اند. آن به عنوان فصل چهارم ظاهر می‌شود. (م.ا.)

۲ این پاراگراف در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

بود، فرستادگانی را جهت دعوت از او به اردوگاهش فرستاد و او را فرمانده همه نیروهایش با قصد لشکرکشی به اصفهان منصوب کرد. نادر پاسخ داد: «من فرمان شما را با خوشحالی می‌پذیرم، اما من یک درخواست دارم. اگر شما آن را اجابت کنید من وظیفه را انجام خواهم داد؛ در غیر این صورت من نخواهم پذیرفت. شما می‌بایست تمام قدرت فرمانروایی بر [این] سرزمین را به من واگذار نمایید. شما برتر از من قرار خواهید گرفت. شما بر تخت خودتان بر جای خواهید ماند و در هیچ تصمیمات نظامی مداخله نخواهید نمود، تماماً آنها را به من واگذار نمایید». شاه طهماسب موافقت نمود. او به وفاداری نادر اعتماد کرد و خواست‌های او را برآورده نمود. سپس نادر از هزاران نفر مردان مسلح تحت فرماندهی خود سان دید و برای پیشروی علیه افغان‌ها با قصد غلبه با کشتن هر کسی که به شاه ایران تسلیم نشده بود آماده شد.^۱

او علیه هر شهر و هر ایالت پیشروی کرد و آنها را تصرف نمود. او به شهر اصفهان رسید و در دشت نزدیک شهر اردو زد. اشرف، فرمانده افغان‌ها، این را شنید و علیه او با نیروی زیادی حرکت کرد. آنها به مدت چند روز جنگیدند و دشت با اجساد پوشیده شد. افغان‌ها شکست خوردند و به داخل شهر گریختند. نادر آنها را تعقیب نمود و شهر را محاصره کرد. چند روز بعد، در حالی که نادر برای یک نبرد دوم مهیا می‌شد، افغان‌ها اصفهان را مخفیانه از دروازه‌هایی که در جهت دیگر شهر قرار داشت ترک کردند و با یک غنیمت هنگفت که از شهروندان جمع کردند، گریختند. نادر، که این را تصور نمی‌کرد و آماده جنگ می‌شد، به زودی دریافت که دشمن خودش را نشان نمی‌دهد. ایرانیان دروازه‌ها را شکستند، به داخل شهر هجوم بردند، و آن را خالی [از نیروها] یافتند، دریافتند که افغان‌ها چه انجام داده‌اند. چگونگی گرفته شدن اصفهان این گونه است. سپس شاه طهماسب وارد شد و بر تخت پدرش جلوس نمود.^۲

پس از گرفتن اصفهان، نادر به سوی شیراز لشکرکشی کرد. حکمران افغان گریخته بود، به شهر شیراز رسیده بود و به دو تن از فرمانده‌هایش، به نام‌های جلال^۳ و

۱ این پاراگراف در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

۲ این اتفاق در ۷ دسامبر ۱۷۲۹ روی داد. نگاه کنید: وقایع‌نگاری کار ملیت‌ها، جلد اول، ص ۵۸۲. این پاراگراف در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

ملازعفران خان^۱ پیوسته بود. آنها حدود ۶،۰۰۰-۷،۰۰۰ سرباز داشتند. زعفران خان و نیروهایش در سه منزلی شیراز قرار داشتند و نزدیک رودخانه‌ای به نام «آب کوران»^۲، که از ناحیه بختیاری نزدیک شیراز سرازیر می‌شود، اردو زده بودند. نادر حمله کرد و سپاه زعفران خان را شکست داد. زعفران خان به زحمت نجات یافت و گریخت. با عبور از یک پل، سربازان نادر او را غافلگیر کردند و او به رودخانه پرید، عرض آن را شنا کرد و خودش را نجات داد.^۳ نادر و سپاهش به سوی شیراز پیشروی کردند. او به شهر حمله نکرد بلکه اردوگاهش را در دشتی باز برپای داشت. افغان‌ها خارج شدند و نبرد کردند. آن یک درگیری وحشتناک بود. افغان‌ها شکست خوردند و گریختند.

شاه طهماسب بر تخت پدرش جلوس کرد و فرستادگانی را به نزد سلطان عثمانی با نامه‌هایی با این مضمون فرستاد: «شهرهای مرا، که شما هنگام اشغال افغان تسخیر کرده‌اید، بازگردانید. زیرا اکنون، با کمک خداوند، من افغان‌ها را شکست داده‌ام و آنها را از کشورم اخراج کرده‌ام. من اصفهان را گرفته‌ام و تخت پدرم به من منتقل شده است». او همچنین فرستادگانی را با نامه‌هایی به نزد تزار مسکوی^۴ برای بازگرداندن گیلان فرستاد. سلطان عثمانی برای جواب دادن به شاه طهماسب شتاب نکرد، زیرا او نمی‌خواست شهرهایی را که به زور گرفته بود، به راحتی تسلیم نماید. به هر حال، مسکوی این چنین جواب داد: «من به منظور محافظت شهرهای شما از تخریب، گیلان را با هزینه بسیار گرفتم و از آن موقع تا کنون آن را محافظت نموده‌ام، اگر شما همه هزینه‌هایی را که ما متحمل شده‌ایم، همچنین با سود آن، که در مجموع ۸۰،۰۰۰ تومان برای هر سالی می‌شود، بازگردانید، من آن را به شما بازخواهم گرداند». شاه طهماسب برای پرداخت مبلغ موافقت نمود. مسکوی گیلان را تخلیه کرد، یک عهدنامه صلح با ایران منعقد شد^۵ که بر طبق آن می‌بایست شاه طهماسب ۸۰،۰۰۰ تومان برای یک سال پرداخت نماید، و [روسیه] به سرزمینش بازگشت.^۶

1 Molla za'faran Khan

۲ (Ab-e kuran). رودخانه کر. (م.ا.)

۳ در این باره نک: استرآبادی، صص ۱۰۹-۱۱۳. (م. ف)

۴ تزار پتر دوم (۱۷۲۷-۱۷۳۰). (م.ا.)

۵ عهدنامه مورد بحث در رشت (۱۷۳۲) امضاء شد. (م.ا.)

۶ نسخه MSA این پاراگراف را ندارد. (م.ا.)

نادر لشکرکشی‌اش را در شیراز به پایان رساند و به سوی یزد حرکت نمود. در اینجا افغان‌های بسیاری وجود داشتند. همچنین یک پاشای عثمانی به نام تیمور بود. او به محض اینکه شنید که نادر در راه است، تصمیم گرفت بگریزد. او یکصد سوارکار کاملاً مسلحش را که در میان سپاه افغان بودند، جمع کرد، و با کمک قبیله قراقرلو^۱، به همدان که در دست عثمانی‌ها بود، گریخت. او داخل همدان نشد، اما خارج از آن در دژی متروک به نام «زهتاران»^۲ که آن را با مردان سواره نظامش اشغال کرد، اردو زد. نادر از شیراز پیشروی کرد و به یزد رسید. او با افغان‌ها جنگید و آنها را از دم شمشیر گذراند. تنها آنهایی که گریختند زندگی‌اشان نجات یافت. نادر در یزد برای مدت بیست و هشت روز توقف کرد. پس از این، او برگشت و به طرف اصفهان رفت. به محض اینکه شاه طهماسب نزدیک شدن نادر را شنید، پیک‌هایی را با این پیغام ارسال داشت: «لُر، یعنی، نیروهای بختیاری^۳، گرد آمده‌اند. آنها به دهکده‌های ما حمله می‌کنند و اسیران می‌گیرند. به آنها حمله کنید!».

نادر برای مدت چهارده روز پیشروی کرد، به بختیاری‌ها رسید و آنها را سرکوب نمود. شاه طهماسب با شنیدن این، سرمست شد و یک خلعت^۴ عالی به فرماندهش فرستاد. پس از این، نادر، یک پیغام به شاه فرستاد که او قصد دارد به سوی دزفول^۵ و شوشتر^۶ حرکت نماید. زیرا مردم دزفول و شوشتر علیه ایرانیان قیام کرده‌اند و بیست و شش دهکده را نابود کرده‌اند، مردمانشان را به اسارت گرفته‌اند. شاه طهماسب نامه‌ای که به نادر اختیار می‌داد به کشتن هرکسی که علیه حکومت برحق او قیام می‌کرد، [به سوی او] ارسال داشت. نادر به دزفول و شوشتر رسید و برای مدت چهارده روز با مردمش جنگید. او ایشان را شکست داد، جوی خون به راه انداخت، و ۱۵،۰۰۰ اهالی را به اسارت گرفت، و به خراسان که [مرکز آن] مشهد^۷ است، فرستاد. هنگامی که شاه طهماسب اخبار را شنید، بسیار خوشحال شد و فرمان داد که اصفهان با ابریشم و چراغ‌ها آذین بسته شود و

1 karagozlu

2 zahtaran

۳ لُر بختیاری در بیشتر جزئیات فصل شانزدهم مطرح می‌شود. (م.ا.)

4 kal'at

5 Dezful

6 Sustar

۷ Mashad. مشهد شهر اصلی ایالت خراسان است. به هر حال هر دو نسخه این دو عنوان را معادل هم می‌گیرند. (م.ا.)

برای چند روز تعطیلی اعلام شد. دلیل اصلی شکست بختیاری‌ها و ساکنان دزفول - شوشتر این بود که گرچه آنها متفق بودند، [اما] آنها با یکدیگر اختلاف داشتند. بنابراین هنگامی که نادر به آنها حمله کرد، آنها به یکدیگر کمک نکردند و او موفق شد آنها را جداگانه فقط با حدود ۷,۰۰۰ مرد شکست دهد. هنگامی که کوتوال قلعه دختران^۱ موفقیت نادر را شنید، به فراهم کردن تدارکات اقدام نمود. او ۱۴۵,۰۰۰ مرد گرد آورد، آنها را به دژ خود آورد، و منتظر ماند. در این اثنا، مردم متعلق به قلمرو هویزه^۲، تحت فرماندهی علی‌مردان خان^۳، همچنین خودشان را آماده کردند.^۴

پس از این پیروزی‌ها، نادر جهت مطلع نمودن شاه طهماسب از آنچه که روی داده بود پیغامی به او فرستاد و افزود: «من اکنون می‌خواهم علیه عثمانی‌ها لشکرکشی کنم». شاه طهماسب به این کار تمایل نداشت و جواب داد: «من برای بازگرداندن شهرهایمان که آنها هنگام مصیبت‌هایمان تسخیر کرده‌اند، یک فرستاده به سوی ایشان فرستاده‌ام. من در این باره از آنها جواب خواسته‌ام. من برای یک مدت طولانی منتظر مانده‌ام و از ایشان هیچ نشنیده‌ام. کمی بیشتر منتظر بمانید و در این اثنا سپاهتان را برای لشکرکشی علیه عثمانی‌ها آماده کنید». به هر صورت، فرستاده عبدال‌باشی خان^۵، فامیل شیخ‌علی خان کرمانشاهی^۶ بود.

۱ Duktaran

۲ Hawuz. همچنین به عنوان «هویزه» (Hovizeh)، که در ۶۵ مایلی شمال محمره (خرمشهر امروزی) است، معروف می‌باشد. (م.ا.)

۳ Ali Mardan Khan. با علی‌مردان خان شاملو، فرستاده نادر به هند، اشتباه نشود. (م.ا.)

۴ نسخه MSB این پاراگراف را ندارد. حق با کارکاشین است، هنگامی که او متذکر می‌شود که آن را کنار گذاشت زیرا آن غیرقابل درک بود و با مطالب دیگر متن همخوانی نداشت. (م.ا.)

۵ Abdul Baši Khan. لازم به ذکر است که استرآبادی نام این ایلچی را «رضاقلی خان شاملو» نوشته است. رک: استرآبادی، ص ۱۱۸. و برخی کتب به «برخوردارخان» اشاره می‌نمایند. نک: هوشنگ مهدوی، ص ۱۵۴. (م.ف)

6 Sheikh 'Ali Khan of Kermanshah

۷ این جمله در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل یازدهم^۱ چگونه نادر همدان را از عثمانی ها بازپس گرفت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پس از اینکه خان‌های افغان از ایران رانده شدند، شاه طهماسب ایلچی‌هایی را به دربار عثمانی در استانبول جهت درخواست بازگرداندن شهرهایی که آنها از او ربوده بودند ارسال نمود. در این زمان پاشای همدان مردی به نام عبدالرحمان^۲ بود. او با خبر شد که نادر در حال جمع‌آوری سپاه برای لشکرکشی به همدان می‌باشد. او بی‌درنگ یک پیغام به سلطان احمد در استانبول فرستاد، که بیان داشت: «ایرانیان در حال آماده‌شدن برای نبرد با ما هستند». سلطان پاسخ داد: «برای ایستادگی در برابر آنها آماده شوید. من برای کمک به شما یک سپاه خواهم فرستاد». سپس سلطان پیغامی به پاشای دیار بکر^۳ فرستاد، با فرمان اینکه او یک سپاه بزرگ گرد آورد و به سوی همدان رهسپار شود، زیرا ایرانیان^۴ در حال حرکت به آن سو بودند. پاشا از میان کردها در ایالت موش^۵ کسانی را که توانایی به دست گرفتن شمشیر داشتند گرد آورد، و با حدود ۳۳,۰۰۰ مرد به طرف همدان رهسپار شد. او نیروهای عثمانی^۶ را که قبلاً در آنجا بودند به خود ملحق نمود و سپاهش به

۱ چاپ‌های ایروان و تفلیس عنوان و سرفصل را حفظ کرده‌اند، اما فصول یازدهم تا دوازدهم را در داخل فصل پنجم ادغام کرده‌اند. (م.ا.)

2 Abdul Rahman

۳ Diarbekir. نسخه. MSB «آمدا» (Amida) دارد. (م.ا.)

۴ متن «قزلباش» (Kizilbas) دارد، که به معنی پیروان صفویان که کلاه‌های قرمز می‌پوشیدند، است. عثمانی‌ها به ایرانیان عنوان «قزلباش» اطلاق می‌کردند. (م.ا.)

۵ Mush. ولایتی در منطقه تارون (Taron) در ساحل غربی دریاچه وان. مرکب از محل کوهستانی ساسون (sason) و محل بیلاقی موش است. رک: متسویی، ص ۷۰، حواشی (م.ف.)

۶ در متن «ترک». (م.ف.)

۴۵,۰۰۰ مرد افزایش یافت.^۱ در این اثناء، سلطان عثمانی، ایلچی ایران را پذیرفت و او را تحت بازداشت خانگی نگاه داشت. او در دادن جواب به شاه عجله نکرد، تمام وقت را صرف تدارک جنگ نمود. ایرانیان آگاه شدند و ۱۲,۰۰۰ مرد را برای جنگ آماده کردند. پاشای همدان، عبدالرحمان، دوباره به سلطان [نامه] نوشت و بیان داشت: «سربازان ما اندک هستند و برای جنگ علیه نیروهای ایران کافی نیستند». سلطان به پاشای ادسا^۲، که همچنین یورفا^۳ نامیده می‌شود، برای فرستادن جنگجویانی به همدان [نامه] نوشت. او از میان کردها ۷,۰۰۰ سرباز جمع کرد، همه آنها گلو بریده بودند، مردی به نام «توخماخ»^۴ به عنوان رهبرشان تعیین شد، و آنها را به همدان اعزام نمود. هنگامی که آنها رسیدند، عبدالرحمان به ایشان دستور داد به جایی به نام نهاوند، که در سه منزلی شهر ایرانی یولیگرد^۵ است، بروند.

به محض اینکه نادر آگاه شد که ایلچی ایران در بند شده است، دریافت که عثمانی‌ها قصد تسلیم شهرها را با صلح و آرامش ندارند، و برای جنگ آماده شده‌اند. بنابراین او همچنین به تقویت و افزایش سپاهش از ۷,۰۰۰ به ۱۲,۰۰۰ نفر اقدام نمود. سپس او به طرف یولیگرد^۶، که در سه منزلی نهاوند است، حرکت نمود. سپاه عثمانی رودروی او قرار گرفت. آنها برای مدت بیست و نه روز روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند و هیچ کدام

۱ درباره تعداد نیروهای عثمانی در نبرد با نادر بر سر نهاوند و همدان رک: استرآبادی، ص ۱۱۹. (م.ف.)

۲ Urfa, Edessa: به زبان یونانی ادسا، سریانی اورهای (orhay)، عربی الرها (ar.roha)، یا الرهاء (ar.roha)، در بعضی مآخذ فارسی رها (roha). شهر قدیم، در محل شهر کنونی اورفه، جنوب ترکیه آسیایی؛ از مراکز قدیم نقل تمدن شرق و غرب و از مراکز قدیم مسیحیت. نام سریانی آن به معنی «واقع در طرف مغرب» است (به مناسبت وقوع شهر در غرب بین‌النهرین). سلوکوس اول (فوت ۲۸۰ ق. م) آن را مرمت و بزرگ کرد و به نام ادسا (پایتخت مقدونیه) نامید. در حدود ۱۳۰ ق. م قومی از اعراب دولتی در آنجا تأسیس کردند که به تدریج متمدن و تابع اشکانیان شد، و در جنگ‌های ایران و روم نقش مهمی داشت، و چند بار دست به دست گشت. مردم الرها تا دوره مسیحیت ستاره‌پرست بودند. حدود ۲۰۰ م مسیحیت بدان‌جا وارد شد، و الرها مرکز فرهنگ و ادب سریانی گردید. این شهر چندین بار میان دولت ایران و بیزانس دست به دست شد. در سال ۶۳۹ م به تصرف اعراب درآمد ولی مجدداً از سال‌های ۹۴۲-۹۴۳ م در معرض تهدید بیزانس واقع شد. عاقبت پس از آنکه سال‌ها در دست زنگیان و اتابکان موصل بود، در فتوحات هولاکو به دست مغول افتاد، در ۱۶۳۷ م در جنگ‌های دولت عثمانی با ایران، به تصرف عثمانی‌ها درآمد، و آنان نام اورفه بر آن نهادند. رک: مصاحب «ذیل لغت ادسا» (م. ف.).

۳ همان.

4 Tokhmakh

۵ Ulugerd. احتمالاً شکل مغلوپ «ووریگرد» باشد که تلفظ محلی بروجرد است. (م.ف.)

۶ همان.

دست به حمله نزدند. در نهایت نادر فرستاده‌ای را به نزد عبدالرحمان پاشا در همدان فرستاد با این پیغام که: «همدان را که شما هنگام گرفتاری ما گرفته‌اید، با صلح و آرامش تسلیم نمایید، وگرنه ما آن را با زور خواهیم گرفت». عبدالرحمان پاسخ داد: «به ما ده روز وقت برای مشاوره بدهید و ما جوابی به پیشنهاد شما خواهیم داد». دلیلش این بود که علی‌پاشا، که وزیر بزرگ سلطان بود، پیغامی سری به او، به ابراهیم - پاشای تبریز - و به حسین - پاشای سنندج^۱ - به این مضمون که هنگامی که نادر شهر را محاصره کرد، آنها می‌بایست همدان را ترک کنند و جنگ نکنند فرستاده بود. به سلطان در این باره چیزی گفته نشد. عبدالرحمان به این دلیل وقت می‌خواست تا بتواند دستورالعمل‌های وزیر بزرگ را انجام دهد و ترتیب تسلیم [کردن] همدان را بدهد. دلیل آنکه دستور علی‌پاشا مخفی نگاه داشته شد این بود که اگر آن برملا می‌شد، دشمنان او جمع می‌شدند و سلطان را به اعدام وی متقاعد می‌کردند. حتی بدتر، آنها ممکن بود به توطئه برداشتن سلطان از تخت سلطنت اقدام می‌کردند^۲.

در این اثنا، حسن، پاشای کرمانشاه، و تیمورپاشا، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد که قلعه زهتاران^۳ را تقویت کرده بود، از دستور سری وزیر آگاه نبودند، زیرا شخص اخیر به ایشان نامه‌ای مشابه نفرستاده بود. عبدالرحمان پاشا از تیمورپاشا خواست که به همدان بیاید. سه روز بعد، شخص اخیر با نیروهایش در حدود ۶،۰۰۰ مرد رسید. هنگامی که دو پاشا یکدیگر را ملاقات نمودند، تیمور گفت: «به ما اجازه بدهید همه توپ‌ها را از قلعه برداریم و یک حمله غیرمنتظره را با همه نیروهایمان علیه ایرانیان ترتیب دهیم قبل از اینکه آنها بتوانند شهر را محاطه کنند». عبدالرحمان پاشا جواب داد: «ما این کار را نمی‌توانیم انجام دهیم، زیرا ما فرامینی از سلطان یا از دومین شخص مملکت (وزیر بزرگ) برای برداشتن توپ‌های خارج از قلعه و حمله به نادر نداریم. من توصیه می‌کنم که در قلعه بمانیم و با ۹۰،۰۰۰ مردان سپاهی‌ام^۴ از آن دفاع کنیم، در حالی که شما و ۶،۰۰۰ مردان اتان به او

۱ Senne. سنندج امروزی، غرب همدان. (م.ا.) لازم به ذکر است که میرزامهدی‌خان استرآبادی، حاکم سنندج را که از سوی دولت عثمانی تعیین شده بود، خانک پاشا ولد سلیمان‌خان بیان، نوشته است. رک: استرآبادی، ص ۱۱۹. (م.ف.)

۲ نسخه MSA دو جمله آخر را ندارد. (م.ا.)

3 Zahrtaran

۴ نسخه MSB ۹۰،۰۰۰ مرد سپاهی ندارد. در هیچ موردی شماره‌ها با متن مطابقت ندارد. (می‌بایست ۴۵،۰۰۰ باشد).

حمله می‌کنید». سپس او تیمور پاشا را با ۶،۰۰۰ تن از مردانش برای رویارویی با نادر، که به همدان نزدیک می‌شد، فرستاد. تیمور پاشا به جلو پیشروی کرد و به جایی نزدیک یولیگرد^۱ رسید، جایی که او اردوگاه را نزدیک نهری به نام آب موش^۲ برپای نمود، که حدود شش ساعتی همدان است. او در آنجا برای مدت یک روز ماند. نادر از رسیدن او باخبر شده بود و با ۱۲،۰۰۰ تن از بهترین مردانش حمله کرد. دو سپاه یکدیگر را برای مدت سه ساعت از پای درآوردند. نیروهای تیمور متحمل شکست شدند و با استفاده از تاریکی شب به همدان گریختند. آنها مسافت شش روز را در بیست و چهار ساعت طی کردند. سربازان تیمور به داخل همدان رفتند. تیمور خود در دژ خودش، همان گونه که اشاره شد، به نام زهتاران، پناه گرفت. هنگامی که عبدالرحمان پاشا اخبار را شنید، بی‌درنگ همسران، پسران و دخترانش را برداشت و با ۴۵،۰۰۰ تن از مردان سپاهش در همان شب گریخت. در صبح حتی یک ترک در شهر باقی نمانده بود. آنها همه پراکنده شدند. نادر در ابتدا ترسید که تیمور ممکن است نیروهایی را جمع کند و به او حمله کند. بنابراین او با طرح محاصره قلعه زهتاران به طرف آن حرکت کرد. اما تیمور از آنجا گریخت و به سوی تبریز رفت، که همچنین در این زمان در دست عثمانی بود. نادر نتوانست به او برسد. نامه وزیر به عبدالرحمان و دیگر پاشاها به دست تیمور پاشا افتاد. او آن را مانند یک راز در نزد خود نگاه داشت. او برای تقریباً دو ماه کلمه‌ای از آن را به پاشای تبریز بر زبان نیاورد. در این اثنا، پس از سه روز، نادر به همدان وارد شد و آن را متروک و رها شده یافت. چگونگی گرفته شدن شهر [همدان] توسط نادر این گونه است. روزهای بسیاری بعد از آن مردان نادر، سربازان عثمانی را گرفتند، ایشان را به نزد او آوردند و او فرمان داد که آنها را به قتل برسانند. نادر برای مدت سی و سه روز در همدان ماند.

شماره نیروها در سراسر هر دو نسخه مغایرت دارد. (م.ا.) لازم به ذکر است که مترجم انگلیسی کتاب حاضر نیز خود اشتباهی را در زمینه شماره سپاهیان عبدالرحمان پاشا، حاکم همدان، مرتکب شده است. همان گونه که در صفحات قبل ذکر کردیم، کل سپاهانی که در این نبرد به یاری عبدالرحمان پاشا آمدند حدود سی هزار تن می‌شد، نه اینکه فقط سپاهیان عبدالرحمان پاشا به نوشته ابراهام ایروانی ۹۰،۰۰۰ تن و یا طبق گفته مترجم انگلیسی ۴۵،۰۰۰ تن باشد. (م.ف.)

۱ Ulugerd. احتمالاً بروجرد. (م.ف.)

2 Abe Mus

۳ در این زمینه نک: استرآبادی، ص ۱۲۱. (م.ف.)

سپس ایرانیان پنج مسیحی، چهار ارمنی و یک آسوری را یافتند. آنها از سرزمین عثمانی آمده بودند. یکی به نام ساروخان^۱، از بغداد بود، و دیگری به نام هانا^۲ از استانبول بود. آنها هر دو کاتولیک بودند.^۳ سومی، قره‌بیار^۴، از ارزروم و یک حفرکننده تونل بود، چهارمی به نام تورون^۵، از موش^۶ بود، در حالی که پنجمی به نام آردی^۷، یک آسوری از موصل بود.^۸ آنها بازرگانانی^۹ بودند که در شهر به دام افتاده بودند. کشیش^{۱۰} کاتولیک به ایشان سرپناه داده بود. ایرانیان، آنها را یافتند، آنها را کتک زدند، و قصد کشتن آنها را کردند. یک مسیحی به نام میناس^{۱۱} ایشان را متوقف ساخت و گفت: «آنها ارامنه هستند. آنها را به نادر بدهید، که او درباره سرنوشت آنها تصمیم بگیرد.» آنها به نادر نادر آورده شدند. او از ایشان پرسید که چه کسی هستند، و از کجا آمده‌اند، و چه چیزی دارند. آنها چند شاهد آوردند و نادر را مطلع کردند که بازرگان هستند. آنها وسایلشان را تقدیم نمودند. سپس نادر پرسید ارزش هر مال التجاره هر کدام از آنها چقدر است. ساروخان، که از بغداد بود، پاسخ داد: «من ابریشم^{۱۲} زیادی و کالاهای دیگری که به نیروهای شما بفروشم آورده‌ام. یکی از سربازان شما به ارزش شش کیسه^{۱۳} ابریشم؛ پنزر^{۱۴} و به ارزش بیست و چهار کیسه یاشماز^{۱۵}، به ارزش شصت کیسه کچه^{۱۶}، خز (پشم)، لاخوم^{۱۷}، سدرج^{۱۸}،

1 sarukhan

2 Hana

۳ عجیب آنکه این اطلاعات در نسخه MSB نیست. ساروخان همچنین در فصل نهم ذکر می‌شود. (م.ا.)

4 kara Bibar

5 T'orun

6 Mush

7 Ardi

۸ قره‌بیار، همان‌گونه که در پیش اشاره شد، یک مهندس بود. مابقی ایشان بازرگان بودند. (م.ا.)

۹ merchants. متن اصطلاح فارسی «بازرگان» (bazargan) دارد. (م.ا.)

۱۰ priest. متن [لفت] لاتین Pater را دارد. (م.ا.)

11 Manayse

۱۲ silk. متن اصطلاح فارسی «ابریشم» (abrisam) را دارد. (م.ا.)

۱۳ purses. متن اصطلاح فارسی «کیسه» (kisa) را به کار می‌برد. (م.ا.)

۱۴ panzar. احتمالاً به پادزهر، یک نوع معجون که به عنوان یک پادزهر (نوش دارو، تریاق) استفاده می‌شود، اشاره دارد. (م.ا.)

۱۵ Yashmaz. احتمالاً «یاشماخ» (Yasmak)، یک نوع پارچه برای روبندها (مقنعه‌ها). (م.ا.)

۱۶ keçe. احتمالاً به معنی پلاس‌های نمدی. (م.ا.)

۱۷ Lakhum. لوکوم یا راحت‌الحلقوم ترکی. (م.ا.)

۱۸ sadraj. احتمالاً سدره به معنی جلیقه. (م.ا.)

جلیقه^۱، و به ارزش ۱۷۵ کیسه رووند^۲ [از من] گرفته است. او از پرداخت [پول] یا بازگرداندن مال التجاره‌ها خودداری نموده است». نادر پرسید: «آیا شما می‌توانید او را شناسایی کنید؟» ساروخان پاسخ داد: «بله من می‌توانم!». سپس نادر فرمان داد که او را پیدا نمایند و به نزد او بیاورند. هنگامی که بر نادر مسلم شد که هر چیزی که بازرگان گفته است حقیقت دارد، او همه چیزها را از سرباز گرفت و فرمان داد که کالاها به چادر او برده شوند. نادر سپس به بازرگان ارمنی گفت: «من شما را نخواهم کشت. شما برای رفتن به هر جایی که می‌خواهید آزاد هستید. به هر حال کالاها را هم باز نخواهم گرداند، چرا که خدا آنها را به من داده است. به سلامت بروید و خدا به شما بیشتر خواهد داد». ساروخان خاموش ترک کرد. سپس نادر همه اموال منقول بازرگانان مسیحی را توقیف کرد. او میناس^۳ مسیحی، یک ارمنی مادرزادی، را برای مراقبت از همه هزینه‌های زندگی‌اش تا زمانی که آنها در همدان بودند تعیین نمود و به ایشان اجازه داد که هر موقعی که خواستند بروند. شخص اخیر همان‌گونه که نادر گفته بود عمل نمود و بازرگانان مسیحی، پس از چند روز [همدان را] به قصد سرزمین خودشان ترک نمودند.

نادر برای حدود یک ماه^۴ در همدان ماند. سپس او حدود ۱۵،۰۰۰ سرباز را برداشت و برای گرفتن شهر سنندج^۵ لشکر کشید، [که] او پس از هفت روز جنگیدن شهر را گرفت. یهودیان ثروتمند زیادی اینجا زندگی می‌کردند. او آنها را بازداشت کرد، آنها را در معرض شکنجه قرار داد، و ۲۵۶ تومان از آنها گرفت. او همچنین از میان ترک‌ها آنهایی را که ثروتمند بودند غارت کرد. او از برخی بیست، از دیگران سی، حتی از دیگران پنجاه، شصت و همین‌طور یکصد تومان، بسته به ثروت آنها گرفت. او سپس به شدت، خان سنندج^۶ را به نام سوفان وردی^۷ تنبیه کرد، می‌خواست که او را محاکمه و اعدام نماید. نادر پرسید: «هنگامی که عثمانی‌ها به ایالت‌های ما حمله نمودند، شما حکمران

۱ Jalidqa یا Jleghayva

۲ ruvand احتمالاً «روند» (ruband) یا «روبا» (ruba) به معنی پوشش. (م.ا.)

3 Manayse

۴ نسخه MSA 35 روز دارد. (م.ا.)

5 Senne

6 ibid

۷ sufan vardi. احتمالاً سبحان وردی‌خان، که بیگلربیگی اردلان شد و کسی که بعداً علیه نادر شورش کرد. (م.ا.)

بودید. چرا شما با نیروهایتان خارج نشدید و از سرزمین دفاع نکردید؟ چرا شما تسلیم شدید و چنین بدبختی را برای سرزمین موجب شدید؟» به هر حال، نادر، با توجه به شفاعت برخی از مشاورانش زندگی سوفان وردی را در مقابل ۳،۰۰۰ تومان بخشید.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوازدهم

چگونه نادر تبریز را از عثمانی‌ها گرفت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سپس نادر حدود ۲۰۰۰ تن از مردان را در شهر سنندج برای دفاع آن باقی گذاشت، و با ۱۸۰۰۰ سرباز به سوی تبریز پیشروی کرد. او به جایی که در گویش محلی سقز^۱ نامیده می‌شود و حدود شش روز راه از تبریز است، رسید. او اینجا برای مدت سه روز اردو زد. عثمانی‌ها باخبر بودند که نادر به شهر نزدیک شده است. سپس تیمورپاشا به نزد پاشای تبریز رفت و گفت: «نادر در حال لشکرکشی علیه ما است و من شنیده‌ام که او نزدیک است. به ما اجازه دهید بعضی از نیروهایمان را برداریم، تبریز را ترک کنیم، به او در فضای باز حمله کنیم و پیش از اینکه او شانس محاصره شهر را داشته باشد نیروهایش را متفرق کنیم». این سخنان پاشای تبریز را خوشحال نمود و به آماده‌سازی یک نیرو اقدام کرد.

هنگامی که آنها مشغول بودند، نادر، در غروب روز سوم، نیروهایش را سازماندهی کرد و مسافت شش روز را در یک شب و یک روز طی نمود، و در ظهر به مقصد رسید. سرعت پیشروی‌اش وحشت و اضطرابی را در میان آنهایی که او را قبل از تبریز دیده بودند، منتشر کرد. عثمانی‌ها ظهور ناگهانی او را انتظار نداشتند، زیرا آنها مطمئن بودند او در فاصله شش یا هفت روز دور از آنها قرار دارد. نادر این مسافت را در یک روز و نیمی طی کرده بود. عثمانی‌ها باور نمی‌کردند که او نادر باشد تا اینکه او به قدری نزدیک آمد تا آنها او را تشخیص دادند. عثمانی‌ها علیه او خارج شدند. آنها نزدیک دهکده مرند

۱ saggez. این شهر در ۲۴ فرسخی شمال غرب سنندج است. (م.ا).

با یکدیگر مواجه شدند و دو سپاه رودر روی هم قرار گرفتند. به هر حال پاشای تبریز، نیروهایش را برداشت و گریخت. تیمورپاشا و ۶،۰۰۰ تن از مردانش تنها در قلعه برای رودرویی با ۱۸،۰۰۰ تن از مردان نادر باقی ماند. برای مدت هفت روز او جنگید و در مقابل حملات نادر مقاومت کرد، زیرا در میان نیروهای تیمور جنگجویان قهاری از بوسنی^۱ و آلبانی^۲ و کسان دیگری مانند ایشان بودند، برخی از آنها گریخته بودند، در حالی که دیگران باقی مانده بودند. جای تعجب است که با این شرایط او توانست برای روزهای زیادی پایداری نماید، به رغم این واقعیت که او ۶،۰۰۰ تن سرباز در برابر ۱۸،۰۰۰ تن نیروی نادر داشت.^۳ هر دو طرف تلفات زیادی را متحمل شدند.

هنگامی که تیمور دریافت که از میان ۶،۰۰۰ تن از سپاهش حدود ۳،۰۰۰ نفر کشته شده‌اند، او همه امید به پیروزی را از دست داد و به فکر نجات جان خویش افتاد. او از نیروهایش سان دید و به مین‌باشی‌هایش^۴ گفت: «شما متوجه هستید که ایرانیان نیروهای بیشتری از ما دارند. هیچ راهی که ما بتوانیم شهر را با چنین نیروهای اندک در برابر سپاه بزرگ ایران نگاه داریم وجود ندارد. هیچ نقطه‌ای برای جای گرفتن در قلعه وجود ندارد، بنابراین هر کاری که ما انجام دهیم شهر از دست رفته است. چرا می‌بایست ما برای هیچ بمیریم؟ به ما اجازه بدهید از قلعه خارج بشویم و نبرد کنیم. اگر ما پیروز شدیم شهر را خواهیم گرفت، اگر ما مغلوب شدیم به ایروان خواهیم گریخت و خودمان را نجات خواهیم داد.» مین‌باشی‌هایش موافقت نمودند. تیمور سیزده تن از مردان را در قلعه برای محافظت آن گذاشت و با باقیمانده مردان برای نبرد با نادر خارج شد. او و اسبش با زره پوشیده شده بودند. او و ۲،۸۰۰ تن از مردانش به ۱۸،۰۰۰ سپاه نادر حمله کردند. چهار ساعت بعد مردانش شکست خورده بودند و او با حدود سیزده سرباز به ایروان گریخت. او قصد داشت که پاشای تبریز را بگیرد و او را بکشد زیرا که پاشای تبریز او را در مقابل نادر تنها رها کرده بود، اما شخص اخیر گریخته بود. نادر تبریز را گرفت و همه نیروهای عثمانی را که او در آنجا یافت، کشت. عثمانی‌ها استحکامات مرکز شهر را کنترل

1 Bosnia
2 Albania

۳ جمله آخر در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

۴ minbasis. سرکردگان مسئول ۱۰،۰۰۰ سوار. (م.ا.)

می کردند که توسط دویست مردی که تیمور به جای گذاشته بود، محافظت می شدند، اما نادر آن را با خاک یکسان نمود و همه محافظان آن را کشت. او برای مدت دو ماه در تبریز باقی ماند.^۱ به این ترتیب نیروهای عثمانی دچار شکست شدند و آنها یک شهر را پس از دیگری از دست دادند. سلطان اطلاع نداشت که وزیراعظم اش، همان گونه که ذکر شد، بدون تصویب او به تسلیم این شهرها به ایرانیان دستور داده بود. او چنین گمان می کرد که تبریز، همدان، سنندج و کرمانشاه هنوز در دست عثمانی ها^۲ است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱ نسخه MSA این سطر را در فصل بعدی دارد. (م.ا).

۲ در متن «ترکها». (م.ف).

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سیزدهم^۱

چگونه نادر شهر هرات را که باروی محکمی داشت گرفت و چگونه او سردهسته از یک را
اسیر نمود

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

هنگامی که نادر یک سپاه ۲۴،۰۰۰ نفری را در تبریز با قصد لشکرکشی به ایروان، که در بیست و چهار منزلی تبریز قرار دارد جمع کرده بود، از خراسان خبر رسید که افغان‌ها یک سپاه ۴۰،۰۰۰ نفری از مردان در هرات جمع کرده‌اند و در فکر حرکت به سوی مشهد هستند. با باور به این شایعه، نادر پیشروی خود را به ایروان به تأخیر انداخت و سپاهش را به سوی مشهد سوق داد. او بعد از ۲۵ روز به آنجا رسید. او پس از چند روز در مشهد، از سپاهیان‌ش سان دید، و به سوی هرات، دژ اصلی افغان‌ها، که به عنوان شمشیرزن‌های بزرگ و جنگجویان قهار شناخته شده هستند، پیشروی کرد. نادر نزدیک هرات اردو زد. افغان‌ها برای مقابله با او از شهر خارج شدند. آنها برای مدت دوازده روز از سپیده دم تا غروب جنگیدند. سپس افغان‌ها خودشان در شهر پناه جستند و برای مدتی جرأت نکردند خارج بشوند. هفت روز بعد، افغان‌ها خارج شدند و برای مدت شش روز با ایرانیان جنگیدند. آنها به قلعه بازگشتند و برای مدت چهار و هشت روز خارج نشدند. پس از این، آنها خارج شدند و برای مدت بیست و هشت روز جنگیدند. سپس آنها در قلعه پناه گرفتند و تا نود و یک روز ماندند.^۲ هرات یک شهر خوب مستحکم است، با دیوارهای بلند، و به آسانی قابل فتح نیست.

۱ چاپ‌های ایروان و تفلیس فصول سیزدهم تا هیجدهم را در داخل فصل ششم با عنوان ذیل یکی کرده‌اند: «در شکست شاه طهماسب توسط عثمانی‌ها، طهماسب چگونه عزل شد و کودکی به نام عباس شاه شد. حکومت مطلقه نادر و پیروزی‌هایش» (م.ا).

۲ نسخه MSB این چهار جمله را ندارد. (م.ا).

در پایان روز نود و یکم محاصره، غذا تمام شد و هرات یک قحطی وحشتناک را تجربه کرد. گرسنگی آنها را مجبور کرد که گوشت آدم بخورند. نادر از وضعیت باخبر شد و به مردانش فرمان داد که افغان‌هایی را که از قلعه خارج شده و برای غذا به اردوگاه نزدیک می‌شوند را نکشند. به زودی گرسنگی تعداد بیشتری را مجبور به خروج و تهیه غذا از اردوگاه نمود. سپاهیان نادر حتی به یک نفر آسیب نرساندند. آنها با مهربانی استقبال شدند و آزاد گذاشته شدند. به این ترتیب مردم شهر خارج شده داخل اردوگاه می‌شدند و هر جا که می‌خواستند می‌رفتند. اما هنگامی که بالاخره فرمانده افغان‌ها ظاهر شد، او توقیف شد و به نزد نادر برده شد. نادر او را با بزرگواری پذیرفت به عنوان نشان احترام، به او یک خلعت فاخر داد، و او را به قلعه بازگرداند. پس از این، همه مدافعان همان‌گونه خارج شدند. نادر با چنین تدبیر و نیرنگی هرات را فتح کرد. او غنایم زیادی را به دست آورد و با سخنان و اعمال آشتی‌جویانه دشمن را به کنار خود آورد و شماری از آنها را به عنوان فرماندهان نظامی‌اش منصوب نمود. او مردم را به اسارت نگرفت،

شهر را ویران نکرد. به هر حال، نادر ساکنان را به گروه‌هایی تقسیم کرد و ایشان را به شهرهای مختلف ایران فرستاد، برخی را به اصفهان، دیگران را به شیراز، و همچنین برخی را به مشهد. گرچه او سربازان افغان را به پیوستن به خود مجبور نکرد، در حدود ۷,۰۰۰ نفر داوطلبانه به نزد او آمدند. نادر یکی از خان‌های آنها را به عنوان حکمرانشان تعیین نمود. سپس نادر هرات را به مقصد مشهد ترک کرد و آنجا استراحت نمود.

در این اثناء، در سرزمین ازبک‌ها یک راهزن ظاهر شد که به برخی از آبادی‌ها حمله می‌کرد و مردم آنجا را می‌کشت. شاه ازبک نتوانست او را دستگیر نماید. راهزن به مرز خراسان ایران دست‌درازی کرد. با آگاهی از اینکه آن مرد یک جنگجوی قوی بود که از زندان فرار کرده بود و با ارزیابی از شرارت‌هایی که او در جای‌های گوناگون مرتکب شده بود، نادر تصمیم گرفت او را دستگیر کند. هنگامی که نادر شنید که راهزن به داخل خراسان وارد شده است، یک نیروی ۳,۰۰۰ نفری از جنگجویان جوان جمع کرد و به دنبال او رفت. با شنیدن این، راهزن با ۶,۰۰۰ تن از مردان به او حمله کرد. نادر او را

شکست داد، مردانش را قتل عام کرد، او را گرفت، و به مشهد آورد. نادر او را برای مدت پنجاه و پنج روز^۱ در بازداشت نگاه داشت و سپس او را اعدام نمود. هنگامی که شاه از بیک اخبار را شنید بسیار خوشحال شد.^۲

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱ نسخه MSB، 50 روز دارد. (م.ا.)

۲ نسخه MSA این جمله را ندارد. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهاردهم

چگونه سپاه عثمانی از صلح با ایران خودداری نمود و جنگ دوباره آغاز شد. چگونه عثمانی‌ها شاه طهماسب را شکست دادند، همدان را گرفتند، و صلح منعقد شد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سپس نادر فرستاده‌ای به نزد شاه ازبک با این پیغام فرستاد: «به من ۳۰۰,۰۰۰ تومان^۱ بفرست در غیر این صورت به شما حمله خواهم کرد». شاه ازبک فرستاده را توقیف کرد و او را در غل و زنجیر گذاشت. هنگامی که نادر خبر را شنید به آمادگی جهت پیشروی علیه او اقدام نمود.^۲

پیش از ادامه این روایت، من^۳ مجبور هستم برخی جزئیات را درباره اینکه با عثمانی‌ها چه رفت ارائه دهم. تیمور پاشا، کسی که در تبریز جنگیده بود و به ایروان گریخته بود، نامه‌ای را که توسط وزیر اعظم، علی‌پاشا، به حکمرانان نوشته شده بود را به دست آورد. نامه بیان می‌داشت: «با نزدیک شدن نادر، درگیر نبرد نشوید، بلکه تسلیم شوید». تیمورپاشا نامه را نگاه داشت، آن را به استانبول بُرد و به سلطان نشان داد. او فهرستی از شهرهایی را که پاشاها به خاطر آن نامه تسلیم کرده بودند، ارائه داد و وزیر را نزد سلطان بی‌اعتبار نمود. سلطان، که از این ماجرا قبلاً آگاه نشده بود، خشمناک شد و به فرماندهی‌های چری‌ها فرمان داد که وزیر را اعدام نماید. یک وزیر جدید به جای او تعیین شد. هنگامی که زیردستان سلطان، و مخصوصاً چری‌ها، خیانت وزیر را شنیدند، آنها به

۱ نسخه MSB 1,000 تومان دارد. (م.ا.)

۲ رئیس قبیله، یک ترکمن بود. گرچه پیشتر در هیچ نسخه‌ای گفته نشده، منابع دیگر اشاره می‌کنند که اردو کشی نادر به بالخان داغ قرین موفقیت نبود، نگاه کنید: لکه‌هات، نادرشاه، ص ۶۱. (م.ا.) همچنین رک: لکه‌هات، لارنس، نادرشاه، تهران، انتشارات دستان، چاپ دوم، ۱۳۷۹، صص ۲۵۶-۲۶۱. (م.ف.)

۳ نویسنده کتاب، آبراهام ایروانی.

شکایت آغاز کردند و به سلطان گفتند: «ما نمی‌خواهیم با ایرانیان^۱ صلح کنیم. آنها دیگرهای^۲ ما را تصرف نموده‌اند. این یک شرمساری بزرگ و بی‌آبرویی است، که ما نمی‌توانیم بربتابیم. ما خواهان جنگ با آنها و پس گرفتن آن هستیم». سپس آنها سلطان را خلع کردند و برادرش محمود^۳ را به جایش گذاشتند.^۴

سلطان جدید^۵ بی‌درنگ سه یا چهار نفر از درباریان را با فرمانی^۶ به نزد پاشای بغداد، احمد، فرستاد که بیان داشت: «من شما را به عنوان فرمانده کل همه نیروهایمان تعیین می‌کنم و به شما فرمان می‌دهم که به سوی همدان پیشروی نمایید». بعد از خواندن فرمان، احمد بی‌درنگ نیروهایش را در یک‌جا جمع کرد. سپاهش متشکل بود از: ۶،۰۰۰ ینی‌چری، ۳،۰۰۰ سواره‌نظام، ۵،۰۰۰ عرب، ۶،۰۰۰ کرد، ۶،۰۰۰ باجلان، و تعداد دیگر از سرزمین‌های گوناگون. او به نحو چشمگیری حدود ۲۶،۰۰۰ تن را آماده نمود. با تهیه همه تجهیزات و پیش‌بینی‌های لازم، او به سوی همدان لشکر کشید. او پس از شش روز به زهاب رسید، او از آنجا به کسری^۷ رهسپار شد، سپس به خاناه، از آنجا به کردک، از آنجا به هارون‌آباد، از آنجا به میانتاش، از آنجا به کرمانشاه، از آنجا به بیستون، از آنجا به سنج^۸، از آنجا به کنگاور، از آنجا به سعیدآباد.^۹ با رسیدن به همدان، او نزدیک آبادی لک لر^{۱۰} اردو زد. او سربازان را آرایش نظامی داد، استحکاماتی ایجاد کرد، توپ‌هایش را آماده کرد و وسایل محاصره شهر را با شتاب ممکن آماده نمود.

شاه طهماسب که در اصفهان بود، آگاه شد و برای شکستن محاصره همدان با سپاه

۱ متن اصطلاح «عجم» (acem) را از «عجم» (ajam) عربی، به معنی «ایرانی» دارد. (م.ا.)

۲ kettle. اصطلاح «قاراقازان» (kara kazan)، - دیگ سیاه - که نماد ینی‌چری‌ها بود، استفاده می‌شود. واژگون شدن دیگ نشانی از شورش بود. (م.ا.)

۳ سلطان محمود اول (۱۷۳۰-۱۷۵۴). ضمیمه نسخه MSA «برادر» را ندارد. محمود در واقع برادرزاده احمد بود. (م.ا.) در این زمینه رک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۵۸. (م.ف.)

۴ این جمله توسط شخص دیگری به نسخه و MSB اضافه شده است. (م.ا.)

۵ نسخه MSA سلطان احمد دارد. (م.ا.)

6 Farman

7 Kasri

8 Khana

9 Kerend

۱۰ ولی سنج میان بیستون و کنگاور نیست. در اینجا منظور همان صحنه است که به اشتباه سنج نوشته شده است. احتمالاً اشتباه تایپی در متن انگلیسی باشد. (م.ف.)

۱۱ نسخه MSB این جمله را ندارد. (م.ا.) منظور از سعیدآباد همان اسدآباد همدان است. (م.ف.)

۱۰۰,۰۰۰ نفری‌اش حرکت کرد.^۱ او امیدوار بود قبل از اینکه احمدپاشا محاصره شهر را کامل کرده باشد به آنجا برسد. در این اثنا نادر، که در خراسان مراقب افغان‌ها بود، از حمله عثمانی آگاه شد. او نامه‌ای به شاه طهماسب نوشت با درخواست از او که به عثمانی‌ها حمله نکند، بلکه منتظر رسیدن او باشد، زیرا نادر از ترسویی شاه آگاه بود.^۲ شاه به نصیحت نادر اعتنایی نکرد، بدون تأخیر حرکت نمود و در جایی به نام تپه قرمز^۳ اردو زد.

به محض اینکه عثمانی‌ها در میدان نبرد ظاهر شدند، شاه به نیروهایش اجازه نداد که استراحت کنند، بلکه بی‌درنگ به عثمانی‌ها حمله نمود. دو سپاه درگیر شدند و میدان با خون قربانیان جنگ پوشیده شد. سپاه شاه طهماسب فرار کرد و [او] ۳۸,۰۰۰ نفر را از دست داد.^۴ عثمانی‌ها ایرانیان را شکست دادند. [شاه طهماسب] با دریافت اینکه حتی با نیروهای بیشتر موفق به شکست عثمانی‌ها نشده بود، به اصفهان گریخت، او سپس یکی از خان‌هایش را به نام مایار^۵، که قورچی‌باشی^۶ بود، به عنوان فرستاده به نزد احمدپاشا، که فرمانده کل سپاه عثمانی بود، جهت واگذاری همدان و مذاکره بر سر یک عهدنامه صلح ارسال داشت. احمدپاشا موافقت نمود، و همدان را دریافت داشت، [و] مهرش را در عهدنامه صلح گذاشت. او یکی از فرماندهانش را، به نام ابراهیم‌آقا^۷، کسی که جناح راست^۸ سپاهش را فرماندهی کرده بود، به عنوان حاکم همدان منصوب نمود و [خود] به بغداد مراجعت کرد، اکنون به ما^۹ اجازه بدهید به نادر بازگردیم.

۱ پورگشتال تعداد لشکریان شاه ایران را در این اردوگشی «سی هزار نفر» نوشته است. نک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۷۴ (م.ف).

۲ نسخه MSA این جمله را ندارد. (م.ا).

۳ Red Hill. متن اصطلاح ترکی «قیزیل یوقوش» (Kizil Yokus) را دارد. ابراهام نخستین رویارویی را با عثمانی‌ها نزدیک ایروان ذکر نمی‌کند، که شاه مجبور شد به تبریز و بعد به همدان عقب‌نشینی نماید. (م.ا). درباره اردوگشی شاه طهماسب علیه عثمانی‌ها و روند نبرد آنها با یکدیگر رک: استرآبادی، صص ۱۶۹-۱۷۲ (م.ف).

۴ استرآبادی درباره تلفات ایرانیان در این نبرد چنین می‌نویسد: «چهار پنج هزار نفر از سواره و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتل و گرفتار، و تمامی توپخانه و ائانه شاهی و اهل اردو به تصرف رومیه درآمد». استرآبادی، ص ۱۷۲. و نیز نک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۱۷۵ (م.ف).

۵ Ma' yar. لازم به ذکر است که استرآبادی نام فرستاده شاه طهماسب را به نزد احمدپاشا جهت انعقاد صلح «محمدرضاخان عبدالله لو» که در آن زمان قورچی‌باشی بود، ذکر می‌کند. استرآبادی، ص ۱۷۴ (م.ف).

۶ the chief of the armory. متن اصطلاح ترکی «قورچی‌باشی» (qurcibasi) را دارد. (م.ا).

7 Ibrahim Aga

۸ Led the right wing. متن اصطلاح ترکی «ساق غول آقاسی» (sagkol agasi) را دارد. (م.ا).

۹ ابراهام ایروانی، نویسنده کتاب.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پانزدهم

چگونه نادر به اصفهان آمد، به شاه طهماسب نیرنگ زد، او را خلع کرد و به خراسان فرستاد. چگونه نادر پسر خردسال طهماسب را شاه کرد و عملاً حاکم ایران شد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نادر، [که] در خراسان بود [و] با افغان‌های ابدالی در حال نبرد بود که شورش کرده و به اصفهان لشکر کشیده بودند. نادر راه آنها را به اصفهان قطع کرد و در مدت سی و دو روز کاملاً افغان‌ها را از پای درآورد و به خراسان بازگشت. هنگامی که نادر به رفتار شاه در مقابل عثمانی‌ها پی بُرد و اینکه چگونه شاه به سبب ترسش، سپاهش را به ناپودی داده بود، همدان را به دست عثمانی‌ها تسلیم نموده، و یک عهدنامه صلح با آنها امضا نموده بود، بی‌نهایت عصبانی شد، به فکر راه‌های به دام انداختن شاه و توقیف او افتاد، تا اینکه بتواند به تنهایی کنترل کشور را به دست گیرد. زیرا نادر پی برد که آن مرد زن‌صفت، بد نیت و ترسو است، که همه فعالیت‌ها و تفکراتش برای ناپودی کشور و نه برای بهبود آن است. بنابراین نادر یک نیروی بزرگی گرد آورد و برای حرکت به اصفهان آماده شد.^۱ سپاهش عبارت بود از: ۴۸,۰۰۰ سواره‌نظام و ۶,۰۰۰ پیاده‌نظام. او ایشان را با زره سنگین و اسلحه‌های گوناگون مجهز نمود، و با ترک خراسان، او و همه سپاهش به سوی اصفهان حرکت کردند. سی و هشت روز بعد، او به پایتخت رسید. به هر حال، او به شهر داخل نشد، بلکه در خارج از آن، در دشتی باز به نام اشرف‌آباد^۲ اردو زد. حتی قبل از اینکه نادر به اصفهان برسد، برخی از اشراف و برجستگان ایرانی به شاه

۱ این چهار جمله آخر در نسخه MSA نیست. (م.ا.)

گفتند: «خداوند به شما یک زندگی طولانی عطا نماید! نادر در حال آمدن به اینجا با قصد شومی است. ما مسلم می‌دانیم که همه فعالیت‌ها و حرکت‌هایش موزیانه است. او نقشه به چنگ گرفتن شما و گرفتن تخت شما را دارد. آیا شما آگاه هستید به اینکه او با چه تعداد نیرو در حال آمدن است؟ اگر او قصدش مسالمت‌آمیز است چرا او مجبور است که با این تعداد نیرو بیاید؟». مشاوران شاه به گفتن چنین سخنانی ادامه دادند، اما او سخنان ایشان را باور نکرد. در میان اشراف، یک مسیحی ارمنی‌الاصل، به نام داویت بیگ^۱ که مشاور بی‌سابقه و بسیار خردمند بود، وجود داشت. او از توطئه‌های نادر به خوبی آگاه بود و می‌ترسید که بداقبال‌های بزرگی گریبان شاه و سلطنتش را بگیرد، او سه روز بعد مخفیانه به خوابگاه خصوصی شاه رفت. او شبانه آمد و بدون حضور کسی به صورت دلسوزانه و دوستانه‌ای به شاه گفت: «ارباب من و سرور مطلق، مراقب باش. نادر شبیه یک دشمن با اهداف شریانه در حال آمدن است. من مطمئن هستم که او برای دستگیری شما و به زنجیر بستن شما، و گرفتن تخت شما به نفع خودش می‌آید. به هر حال او هر آن امکان دارد که برسد. مواظب باشید و از خودتان در برابر او مراقبت نمایید».

شاه ناگهان به یک‌باره نگران شد و شروع به فکر کردن نمود. فکرش مغشوش بود، قلبش با نگرانی آکنده بود، دچار بی‌خوابی شد، و همه این شب را بیدار ماند. او در سپیده‌دم همه برجستگانش را به دربار فراخواند و آنها با یکدیگر تصمیمات مهمی اتخاذ کردند. شاه و همه نیروهای موجود ۲۳،۰۰۰ نفری‌اش برای جنگ آماده بودند. آنها تصمیم گرفتند که از اصفهان خارج شوند و به مصاف نادر بروند، که با ۵۴،۰۰۰ مرد کاملاً مسلح در حال نزدیک شدن به شهر بود. آنها از شهر خارج شدند، و شاه طهماسب که در ابتدا به نادر اعتماد نداشت، اما بعداً، چنان‌که خواهیم دید، توسط چاپلوسی نوکرمانه نادر فریب خورد.^۲

هنگامی که نادر به اصفهان رسید و اردوگاه را در پیرامون شهر برپای نمود، درباره تدارکات شاه مطلع شد. او شک برد از اینکه شاه از نقشه‌اش آگاه شده است. او از اسبش پایین آمد، و پای پیاده به همراه تعدادی از فرماندهان نظامی‌اش، برای ادای سلام رفت. او

1 Dawit' Beg

۲ این پاراگراف به شکل خلاصه‌تری در نسخه MSA است. (م.ا.)

خودش در پای شاه به خاک افتاد و با فروتنی و سرسپردگی در حضور شاه با این بیان سر فرود آورد: «اعلیحضرت، شما به چه دلیلی اینجا در فضای باز هستید؟ ممکن است که شما برخی تهمت‌های افتراآمیز علیه من شنیده‌اید و به دل بستگی من درباره خودتان شک کرده‌اید؟ اگر این گونه است، آن را باور نکنید، چرا که این حرف‌های دشمنان است. من همان شخصی هستم که از ابتدا شروع به خدمت صادقانه به اعلیحضرت کرده‌ام و همه فرامین شما را اجرا کرده‌ام. من به هر جا که شما مرا فرستاده‌اید، رفته‌ام و با هر کسی که شما فرمان داده‌اید جنگیده‌ام. من اکنون در پای شما هستم. من بدون اظهار فرمان شما عمل نخواهم کرد. اگر شما به من فرمان رفتن به خراسان را بدهید، من به خراسان خواهم رفت؛ اگر به قزوین، من به قزوین خواهم رفت. اگر شما به من فرمان رفتن علیه عثمانی‌ها را بدهید، من به عثمانی‌ها حمله خواهم نمود، هر آنچه شما فرمان بدهید، من، خدمتگزار شما، همه آن را اجرا خواهم نمود». با چنین دروغ‌هایی، نوکر مآبانه، و ابراز بی‌روح تضمین‌هایی، او در نهایت سوءظن شاه را زدود و اعتمادش را به دست آورد و او را برای بازگشت به اصفهان متقاعد کرد.

شاه به محض بازگشت به شهر، نادر را احضار نمود، او را غرق افتخارات نمود، و بالاتر از دیگر بزرگان نشاند. سپس شاه گفت: «همه نیروهایتان را به داخل شهر بیاورید. شما و سپاهتان می‌بایست داخل اصفهان و نه خارج از دیوارهای آن باشید». نادر جواب داد: «من به اجرای همه فرمان فرمانروایم آماده هستم، اما اگر من همه سپاهم را به داخل شهر بیاورم، ممکن است آنها مردم را اذیت نمایند». نادر با پنهان نمودن انگیزه‌های واقعی خود در چنین کلمات شیرین، شاه را تحت تأثیر قرار داد. شاه گفت: «بسیار خوب، سپاه را به داخل اصفهان بیاورید، به ایشان اجازه بدهید خارج از دروازه‌ها بمانند». به این ترتیب سپاه نادر کنار اردوگاه شهر باقی ماند. پس از این نادر با ریاکاری و چاپلوسی عمل نمود و شاه را متقاعد کرد که او وکیل، دوست خیرخواه و مطیع اوست. شاه به زودی همه قدرت‌ش، مسائل دولت و فرماندهی سپاه را به نادر واگذار کرد. او به درباریانش گفت: «هرچه نادر انجام می‌دهد به فرمان ما و به خیر ما است». او به نادر گفت: «هر چه شما فکر کنید درست است و نه چیز دیگر. به خصوص صلحی را که من با عثمانی‌ها منعقد کرده‌ام تشکیک، زیرا برای یک پادشاه شایسته نیست که قولش را نقض کند». نادر پاسخ

داد: «من همواره بر اساس خواست‌های سرورم عمل خواهم نمود».

سپس نادر به بازدید از سپاهش اقدام نمود و فرماندهانش را کنترل کرد تا اگر کسی فرار کرده و یا تعداد آنها کاهش یافته بود، مشخص شود. او همچنین سپاه شاه را برای برآورد قدرت و تعداد آن بازرسی کرد. او اغلب این کار را انجام می‌داد، در هر بار او تعداد سپاهیان هر دو طرف را یادداشت می‌کرد. شاه ساکت باقی ماند، مانع او نشد، و حتی بیان داشت: «هر آنچه او انجام می‌دهد برای صلاح ما انجام می‌دهد». سپس خان زیرک به ارسال سربازان شاه به اینجا و آنجا آغاز نمود. او شش هزار تن از ایشان را به تبریز، پنج هزار را به قزوین، دو هزار را به مازندران فرستاد. او به این ترتیب همه باقیمانده بهترین واحدهای آماده سپاه شاه را به جهات مختلف گسیل نمود. او اغلب شاه را ملاقات می‌کرد و توسط چاپلوسی مداوم و علاقه ظاهری قلب شاه را به دست می‌آورد.

شاه یک روز نادر را با ضیافتی مفتخر نمود. شش روز بعد، نادر امتیاز دعوت از شاه را به یک جشن در اقامتگاهش گرفت. او قبلاً شایع کرده بود که قصد بازگشت به خراسان را دارد و اکنون با این بیان از شاه استدعا نمود تا به یک میهمانی خداحافظی بیاید: «من مجبور به عزیمت به خانه‌ام هستم. پیش از عزیمتم من از اعلیحضرت، سرور و فرمانروایم استدعا می‌کنم که به من، «غلامش» افتخار بدهد و خواهش می‌کنم مشکل پسندی‌اتان را کنار بگذارید و در میهمانی ما، که من، غلام شما، با همه فقرش برای شما آماده کرده است، حاضر شوید. افتخار و شرف بزرگ‌تری برای من از حضور شادی‌بخش شما در چادر فقیرانه بنده نیست». شاه دعوت او را پذیرفت و به میهمانی رفت. نادر یک میهمانی باشکوه، شایسته یک شاه بزرگ، در اقامتگاه خود آماده نمود.

در طی میهمانی، هنگامی که آنها سرگرم لذت بردن از غذا بودند و شاه سرحال بود، نادر گفت: «من آرزو دارم که سرور و پادشاهم لطفی به خدمتگزارش بکند». شاه پاسخ داد: «بخواه و آن انجام خواهد شد». نادر گفت:

پادشاه، من شنیده‌ام که شما ادعا دارید که شراب‌خوار قهاری هستید. در این صورت، اگر اعلیحضرت اجازه می‌فرمایند، دستور بدهم که شراب بر سر میز^۱ آورده شود تا

۱ لازم به ذکر است که ایرانیان در آن دوران از میز استفاده نمی‌کردند. شاید بهتر بود از اصطلاح بساط یا سفره استفاده می‌شد. (م.ف.)

شادیمان را بیشتر کنیم». شاه پاسخ داد: «شما راست می‌گویید، به ایشان اجازه بدهید شراب بیاورند». نادر مردانی را به نزد ارامنه جلفا (جلفای نو)^۱ فرستاد و آنها بیست و سه تنگ^۲ شراب از خانه کلانتر^۳ هووانس^۴ آوردند. آنها به خوردن و نوشیدن پرداختند و زمان خوشی را تا نیمه‌های شب داشتند. شاه بسیار سرحال بود و مقدار زیادی شراب نوشید. او مست شد و شروع به چرت زدن کرد. نادر در نیمه‌شب به خارج رفت و به نگهبانان شاه گفت: «اکنون شما برای خواب بروید، شاه قبلاً خوابیده است». شاه که در یک حالت افتضاح از مستی و بیهوشی بود، تنها در اطاق بود. پیشکش به نادر

هنگامی که نگهبانان شاه برای خواب به خوابگاه‌هایشان رفتند، نادر حيله گر^۵ تنها به داخل اطاق وارد شد و به صورت شاه سیلی^۶ زد، همان‌گونه که نسبت به فرزندان انجام می‌دهند. نادر او را گرفت و با یک ریسمن بست.

سپس او سه، چهار تن از مردان قوی سپاهیان خود را فراخواند، و آنها شاه را محکم‌تر بستند و دست‌هایش را در غل و زنجیر گذاشتند. آنها شاه را در یک اطاق پرتاب کردند و او را در توقیف نگاه داشتند. در سپیده‌دم، نادر همه مشاوران شاه را توقیف کرد، قبل از اینکه آنها فرصت کشف چیزی را که اتفاق افتاده بود داشته باشند، و سرهایشان بریده شد. پس از این، نادر به حرمسرای شاه وارد شد و همسرش، خواهرش، مادرش، بستگانش و دیگر زنانی را که در دربار سلطنتی بودند گرفت. او خواهر شاه را به عنوان همسرش گرفت و زنان شاه، زنان صیغه‌ای او شدند. نادر همه دارایی شاه را گرفت. او شاه و مادرش را به خراسان فرستاد. هنگامی که نادر به اعزام آنها به خراسان فرمان داد، شهروندان، که شاه و مادرش را در زنجیرها دیدند، متحیر شدند، به شیون و زاری پرداختند، و اشک‌ها فرو ریختند. هیچ‌کس نتوانست به کمکش بیاید و او را از دست دشمنانش نجات دهد. پس از

۱ ناحیه ارمنی در عرض رودخانه زاینده (در طرف دیگر اصفهان)، توسط شاه عباس اول برای ارامنه جلفا در نخجوان که او با زور به پایتختش آورد، ایجاد شد. نگاه کنید: بوزنوتیان، جامعه ارمنی/اصفهان در قرن هفده، دوره ارمنستان ۲۵-۲۴ (۱۹۷۱-۱۹۷۲)، صص ۲۷-۴۵، ۳۳-۵۰ (م.ا).

۲ Flagon. اصطلاح استفاده شده «شوشها» (shusha) است. (از شیشه (sise) فارسی، که به معنی لیوان و بطری‌ها است.) (م.ا). همان اصطلاحی که امروزه در آذربایجان هم بکار می‌رود. (م.ف).

۳ kalantar. کلانتر یک مقام رسمی بود که وظایف شهردار را انجام می‌داد. او رهبر غیردینی ارامنه جلفای نو بود. (م.ا).
4 Hovhannels

۵ این صفت در نسخه MSA نیست. (م.ا).

۶ slapped. اصطلاح به کار رفته «سیلی» (sili) فارسی است. (م.ا).

فرستادن شاه به خراسان، نادر در اصفهان مستقر شد و به حکمرانی به جای او آغاز کرد. چند روز بعد، نادر همه فرماندهان نظامی و بیشتر واحدهایش را احضار کرد و به ایشان گفت: «آیا شما می‌دانید چرا من شما را فراخوانده‌ام؟». آنها جواب دادند: «ما نمی‌دانیم، اما ما برای اجرای تمام فرامین سرورمان آماده هستیم». نادر سپس گفت: «من شما را فراخوانده‌ام تا به شما اطلاع دهم که به جای شاه، که به خراسان فرستاده شده است، پسرش را به سلطنت گذاشته‌ایم. ما فرمان داده‌ایم که همه سکه‌های ایران به نام او ضرب شوند. ما همه مسائل دولت را اداره خواهیم کرد و از طرف او به جنگ خواهیم رفت، زیرا مولودش خوش است و بختش بلند^۱ است». به هر حال پسری که او به شاه شدن پیشنهاد کرد، یک کودک شیرخوار شش ماهه، به نام عباس^۲ بود. نادر با موافقت سپاه، کودک را به عنوان شاه جدید اعلام کرد^۳ و او را برای تربیت شدن به قزوین فرستاد. نادر به ایشان گفت که شاه یک میخواره^۴ و یک غلامباره^۵ بود و نتوانست حکمروایی کند. او افزود: «من او را به خراسان فرستادم تا عقلش سرجایش بیاید». نادر با این روش به روشنی موفق شد حمایت سپاه و مردم را جلب کند و ترس آنها را از بین ببرد. به این ترتیب، در عوض دل‌نگرانی و فریاد و اعتراض، مردم به او علاقه‌مند شدند، خردمندی‌اش را ستایش کردند، و سرنوشت خودشان را به او سپردند.

۱ coin. اصطلاح به کار رفته لغت فارسی «سکه» (sekke) است. (م.ا.)

۲ Lucky star. اصطلاح به کار رفته، نیمه ارمنی و نیمه فارسی - عربی «لاویخت» (Lav bakt) (خوشبخت، خوش‌اقبال) است. (م.ا.)

۳ عباس سوم در واقع ۸ ماهه بود. (م.ا.)

۴ مراسم اعطای لقب در ۷ سپتامبر ۱۷۳۲ صورت گرفت و نادر به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب شد. (م.ا.)

۵ drunkard. اصطلاح به کار رفته لغت فارسی «قمار» (komar) برای مست است. (م.ا.)

۶ sodomite. اصطلاح به کار رفته لغت فارسی «لوطی» (Loti) (از لوط تورات است). (م.ا.)

فصل شانزدهم

چگونه نادر بختیاری‌ها را توسط رفتارش درباره شاه طهماسب خشمگین کرد. چگونه آنها علیه نادر به پا خاستند، برای خودشان شاه انتخاب کردند، و به اصفهان لشکرکشی کردند. چگونه نادر به سرکوب ایشان رفت و چگونه آنها به یک دژ پناه بردند. چگونه نادر ایشان را ترک کرد و با عبور از یک رودخانه بزرگ علیه عثمانی‌ها در بغداد لشکرکشی نمود

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مردان قبیله بختیاری^۱ که از طرز رفتار نادر درباره شاه طهماسب آگاه شدند، در یک‌جا جمع شدند و یکی از رهبرانشان را به عنوان شاه انتخاب کردند. آنها یک سپاه جمع کردند و برای گرفتن انتقام خلع پادشاه به سوی اصفهان پیشروی کردند. با رسیدن به حومه اصفهان، آنها شش یا هفت دهکده را غارت کردند و مردمانشان را به اسارت گرفتند. آنها به زودی ۱۱۳ آبادی^۲ را در ناحیه ویران کردند. نادر با شنیدن این، با نیروی بزرگی علیه ایشان حرکت کرد. او نخست به جایی به نام «گندمان»^۳ رفت. او از اینجا به دسگرد^۴ رهسپار شد و راهش را به فرندقان^۵ ادامه داد، و به منطقه بختیاری وارد شد. بختیاری‌ها به یک قلعه‌ای به نام جوملان^۶ گریختند، در آن مستقر شدند و جرأت نکردند خارج

۱ Baktiyari. یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه قبیله‌ای در ایران، بختیاری‌ها در یک منطقه بزرگی که در قسمت مرکزی کوه‌های زاگرس قرار دارد، اقامت دارند. آنها به یک گویش لری صحبت می‌کنند. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به: جی. آر. گارتویت، *خان‌ها و شاه‌ها، یک بررسی و پژوهش مستند از بختیاری در ایران*. (کمبریج، ۱۹۸۳). (م.ا.) این کتاب تحت عنوان «تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری» به فارسی منتشر شده است. (م.ف.)

۲ نسخه MSB، ۹۷ دهکده دارد. (م.ا.)

۳ Ganduman. یک ناحیه (محل) از ایالت اصفهان، شرق رار. (م.ا.)

۴ Dasgerd. همچنین دستجرد نامیده می‌شود، در جاده اصفهان - کاشان. (م.ا.) در چهارمحال لایقل دو روستا بنام دستجرد وجود دارد که شاید منظور یکی از آنها باشد. (م.ف.)

5 Ferendgan

۶ Jumlan لکه‌هارت آن را دژ «بناور» می‌نامد. «نادرشاه»، ص ۶۵. احتمالاً آن ممکن است «جوملقان» (JumLeqan) امروزی باشد. (م.ا.) احتمالاً شهر جونقان فعلی است در چهارمحال. همچنین نک: لکه‌هارت، *نادرشاه*، ص ۳۰۸. (م.ف.)

بشوند. قلعه بسیار استوار بود. رودخانه‌ای به نام آب کوران^۱ از یک طرف آن رد می‌شد، در حالی که یک کوه شیب‌دار، که برای صعود بسیار مشکل بود، طرف دیگر دژ را محافظت می‌کرد. نادر با فهمیدن این موقعیت، از کنار دژ گذشت^۲ و به طرف ایالت هویزه^۳ حرکت کرد، که توسط عرب‌ها، لرها، خارجی‌ها^۴، شیعه‌ها و دیگر گروه‌ها مسکون شده بود،

فرمانده وقت هویزه، که علی‌مردان‌خان نامیده می‌شد، نزدیک شدن نادر را شنید، او برای استقبال از نادر شتافت و او را با هدایای^۵ باورنکردنی و احترام بسیار استقبال کرد. نادر او را به خوبی پذیرفت، به او یک خلعت^۶ فاخر هدایا نمود، او را به عنوان فرمانده سپاه تعیین کرد، و به او فرمان حمله به بختیاری‌ها را داد. در این میان، نادر از راه خرم‌آباد^۷ و کزال^۸، جایی که او در حین تجدید قوای نیروهایش برای مدت سی و هشت روز^۹ استراحت نمود، به کرمانشاه رهسپار شد. او سپس به سوی بغداد حرکت کرد و به میاتناش رسید. او سپس به هارون‌آباد پیش رفت، به کردند و در نهایت به کیوکور^{۱۰}، که در زبان کردها به معنی «کوه پسران» است، زیرا صعود به آن سخت است و مردان پیر

1 Ab-e Kuran

۲ در یک منبع مهم ایرانی متفاوت است. آن بیان می‌دارد که پس از ۲۱ روز محاصره، بختیاری‌ها بیرون آمدند و از بین برده شدند. نگاه کنید: لکه‌هات، نادرشاه، ص ۶۵ (م.ا). - لازم به ذکر است که در کتاب فوق‌الذکر در ادامه مطلب فوق آمده است که نادر به روال سیاست همیشگی، ۳۰۰۰ خانوار هفت لنگه از شاخه بختیاری را به خراسان کوچ داد. رک: لکه‌هات، نادرشاه، ص ۳۰۸ (م.ف.)

3 Hovizeh

۴ Kareji. یک منبع اصلی ایرانی به ایشان به عنوان کسانی که از مذهب خارجی پیروی می‌کنند، اشاره می‌کند، عالم‌رای نادری، صص ۱۱۷۳-۱۱۷۴. متن مشخص نمی‌کند که آیا آنها جزو اعضای فرقه نخستین اسلامی که به عنوان خوارج شناخته می‌شدند، هستند یا نه؟ همچنین اصطلاح به کار رفته به مردان قبیله عرب اشاره دارد (م.ا).

۵ gift. متن اصطلاح فارسی «پیشکش» (PisKes)، که یک هدیه مجلل و باشکوه است که به یک شاهزاده به عنوان باج داده می‌شود، را دارد (م.ا).

6 Kal'at

۷ korramabad. چهار آبادی به نام خرم‌آباد در ناحیه همدان - کرمانشاه وجود دارد. متن مشخص نمی‌کند که کدام یک از این آبادی‌ها در مسیر نادر بود (م.ا). به احتمال بسیار منظور خرم‌آباد مرکز لرستان فعلی است که میان راه خوزستان به همدان است (م.ف.).

8 Kazal

۹ نسخه MSB، 30 روز دارد (م.ا).

۱۰ Kiukor اصطلاحات کردی (kiu) «کوه» و (korre) «به معنی پسر» هستند. نام فعلی آن «کوه کوره‌میانه» (kuh-e korreh Miyane) می‌باشد، که در نزدیکی دهکده میانه، ۸ فرسخی (فرسنگ، برابر است با ۱۸،۰۰۰ پا) غرب سنندج واقع است (م.ا).

نمی‌توانند از آن بالا بروند، حرکت کرد. چهار ساعت پس از ترک کیوکو، نادر مشاهده نمود که جاده خالی از رفت و آمد انسان است. دلیلش این بود که آن گذرگاه کوهستانی به عنوان مرزی میان امپراطوری عثمانی و ایران به حساب می‌آمد. تنها یک جاده برای گذشتن بود. یک کاروانسرا^۱ به نام «میهمان‌خانه»^۲ توسط کردها در آنجا بنا شده بود. نادر مطلع شده بود که سپاه عثمانی نزدیک این کاروانسرا، که در سه ساعتی آنجا بود، مستقر است. نادر در نیمه‌شب پیش رفت. او فرمان داد که سپاهانش نزدیک جاده فوق‌الذکر نروند. بلکه او در حالی که اسبش را پیش می‌راند، کوه را پای پیاده با سپاهانش بالا رفت. آنها به این ترتیب از کوه گذشتند، عثمانی‌ها را غافلگیر کردند و نیم‌ساعت مانده به طلوع، به قرارگاه‌هایشان حمله کردند.

آنها به سوی زهاب، که حاکم آن به نام احمدیگ بود، حرکت کردند. شخص اخیر آماده نبود، زیرا که او نمی‌دانست که نادر بدون اطلاع نگهبانان سرحدی از مرز گذشته است. بنابراین هنگامی که او دید که نادر ناگهان در زهاب ظاهر شده است، با یک نیرویی مرکب از ۶،۰۰۰ مرد با شتاب خارج شد و نبرد کرد. کشاکش از سپیده‌دم تا ظهر طول کشید. سپاه احمدیگ شکست خورد و او راه فرار را پیش گرفت. به هر حال، یک فرد از قبیله قاجار او را تعقیب نمود، پس از یک ساعت به او رسید و یک تیر به او زد که به کلاهخود احمدیگ اصابت کرد و او را از اسب به زیر انداخت. او، احمدیگ را گرفت و به نزد نادر بُرد. او ۱۱۳ تومان پاداش دریافت کرد.

نادر شش روز در زهاب گذراند و سپس به سوی بغداد حرکت کرد. آنها پس از سه ساعت راهپیمایی، به یک رودخانه به نام زنگنه^۳ رسیدند. رودخانه در آن وقت بالا آمده و طغیان کرده بود. نادر برای مدت دو ساعت معطل شد و با فرماندهانش درباره راه‌های عبور از رودخانه مشورت نمود. او سپس سواره‌نظامش را با کلمات ذیل مخاطب قرار داد: «هر که به من وفادار است مرا پیروی کند و با اسب از رودخانه عبور کند». با این سخنان او نخستین شخصی بود که به داخل آب خیز برداشت و به طرف دیگر رودخانه رسید.

1 Caravansary

۲ Khunai Mehmum. اصطلاح فارسی - کردی که به صورت «مهمانخانه» یا «خانه میهمان» ترجمه می‌شود. (م.ا.)

3 Zangane

۴۸،۰۰۰ تن از سوارانش چنان به هیجان آمده بودند که همه آنها پس از او خود را به رودخانه زدند و خودشان را به طرف دیگر ساحل رودخانه رساندند. حدود یکصد تن از سوارانش در رودخانه غرق شدند. ۶،۰۰۰ سرباز پیاده‌نظام در طرف دیگر ساحل باقی ماندند. نادر فرمان داد زنجیرهای آهنی ضخیم به‌طور محکم در دو طرف ساحل قرار بدهند. شناگرها دوازده زنجیر در عرض رودخانه گذاشتند، آنها را به یکدیگر بستند، و چهار لنگر درست کردند. سپس تخته‌های چوبی را در بالای این لنگرها قرار دادند و خاک روی آنها ریختند. به این ترتیب یک جاده ساخته شد و همه پیاده‌نظام به طرف دیگر گذشتند. پس از آن، آنها توپ‌هایشان و دیگر تجهیزات را به آن سوی پُل کشاندند. گرچه نادر نقشه پیشروی به سوی بغداد را طرح کرده بود، او فکرش را تغییر داد و به سوی کرکوک^۱ پیشروی کرد. او به سراغ دهکده تابالو^۲، که جای باصفایی بود، رفت، اما مردم آن به کرکوک گریخته بودند.

هنگامی که آنها به دهکده پروتق و ثروتمند لیلان^۳ رسیدند، ساکنان آن به ایشان با فروتنی و تواضع بسیار خوش‌آمد گفتند، زیرا آنها شیعه، و هم‌مذهب ایرانیان بودند. نادر بزرگان دهکده را فراخواند و پرسید: «آیا شما می‌دانید چرا من شما را فراخوانده‌ام؟» آنها پاسخ دادند: «نه». نادر گفت: «من سه نفر از مردان شما را، که جاده بغداد را می‌شناسند، نیاز دارم. آنها به عنوان راهنماهای ما خواهند بود». تنوتر^۴، که در زبان آنها کهیا^۵ قاسم نام داشت، و برای مدت هفت سال کدخدایی^۶ آنها را عهده‌دار بود، رسید. نادر به او یک خلعت و دیگر هدایا داد. سپس قاسم سپاه ایران را راهنمایی کرد. با خروج از لیلان، نادر جاده بغداد را در پیش گرفت و به قره تپه^۷، جایی که او اردوگاهش را برپای کرد، رسید.

- 1 Kirkuk
- 2 Tabalu
- 3 Lailan

۴ tanuter. اصطلاح ارمنی برای «بزرگ دهکده». (م.ا.)

۵ Kekhya. «بزرگ دهکده» در گویش ایروانی. (م.ا.)

۶ kadkoda. اصطلاح فارسی برای «بزرگ دهکده». (م.ا.)

۷ kara Tappā. چون از بغداد به طرف سلیمانیه حرکت کنیم در بین راه قراتپه واقع و فاصله آن از «دلی عباس» شش فرسخ است. قراتپه قریه بزرگی است که ساکنینش کرد و عرب‌اند و اغلب به زبان ترکی صحبت می‌کنند. این قریه در جنب تل بزرگی از خشت و گل قرار دارد و به سبب آن تل به «قراتپه» موسوم است. چون باران به این تل بیارد در آن سکه‌هایی از مس و نقره و طلا یافت می‌شود. عرض این تل ۵۰ ذرع و ارتفاع آن ۲۰ ذرع است. رک: استرآبادی، صص ۶۵۴ و ۶۵۵ تعلیقات. (م.ف.)

او هشت روز بعد به گازرآباد^۱ حرکت کرد، که آن را متروکه یافت، زیرا ساکنانش به بغداد گریخته بودند. دلیل اینکه نادر مسیرش را از یک جهت به جهت دیگر عوض می کرد این بود که عثمانی ها را مجبور به خروج از قلعه هایشان و مصادف شدن با خود در میدان نبرد نماید. به هر حال، هیچ کس برای جنگ با او در فضای باز خارج نشد. او از گازرآباد به مندلی^۲ رسید، برخی از ساکنانش شیعه و برخی سنی بودند. سنی ها به بغداد گریخته بودند. اما شیعه ها باقی مانده بودند. نادر در اینجا برای مدت دوازده روز ماند و سپس به سوی حله^۳ حرکت کرد. قبل از رسیدن به حله، دو سپاه ایران به تعداد ۳۰،۰۰۰ و به فرماندهی علی مردان خان^۴ و باباخان^۵ از خرم آباد مطابق دستورات قبلی نادر به او پیوستند. سپس او خودش به حله پیشروی نکرد، بلکه نیروهای تازه رسیده را به آنجا اعزام کرد.

۱ Gazarabat

۲ Mandali. در جهانگشای نادری «مندلیج» آمده است. رک: استرآبادی، صص ۱۹۶، ۲۰۶. و در تعلیقات همان کتاب در ص ۶۵۷ درباره آن چنین می خوانیم: «نام ناحیتی است نزدیک سرحد ایران و در شرق عراق عرب که چون از بغداد به طرف خائقی حرکت کنیم، پس از عبور از بعقوبا راه به طرف شرق می رود در امتداد این راه پس از گذشت از «بلدروز» به مندلیج می رسیم. (م.ف.)

۳ Hilla. شهری است در شانزده فرسخی بغداد و بر سر راه بغداد و بصره. این شهر از شهرهای قدیمی است و در آنجا پلی بر روی شعبه ای از فرات قرار دارد. سابقا شهر بابل در جانب غربی آن واقع بوده است. ساکنینش بسیار شجاع و غریب نوازند و مذهبشان شیعه و سنی است. تعدادی خانوارهای یهودی نیز در آنجا ساکن هستند. نک: استرآبادی، ص ۶۶۰ تعلیقات. (م.ف.)

۴ Ali Mardan Khan

۵ Baba Khan. همان باباخان چاپوشلو بیگلربیگی لرستان است. رک: استرآبادی، ص ۲۱۹. (م.ف.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هفدهم

چگونه نادر به بغداد حرکت کرد، با عثمان پاشا جنگید، شکست خورد و به همدان عقب‌نشینی کرد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نادر برای مدت هفت روز در مندلی ماند و سپس به سوی بغداد حرکت کرد. او اردوگاه را در جایی به نام امام اعظم^۱، که شبیه اماکن مقدس خودمان^۲ است، و در فاصله یک یا دو ساعتی شهر قرار دارد، برپای کرد. برخی شیوخ مسلمان که شهرتی خوب در میان جمعیت داشتند و کسانی که شرع و متون مقدس را می‌دانستند در این ناحیه اقامت داشتند. نادر به ایشان خلعت داد و با ایشان با احترام بسیار رفتار کرد. در مقابل آنها اشتیاق و علاقه‌شان را نسبت به او نشان دادند و به این شیوخ - که هم‌ردیف کشیشان هستند - [نامه] نوشتند: «بارگاه امام علی^۳، امام موسی^۴، امام باقر^۵، امام کاظم^۶، امام عباس^۷، امام

۱ Imam 'Azam منظور از امام اعظم در اینجا ابوحنیفه نعمان بن ثابت، فقیه و متکلم نامدار کوفه (۸۰-۱۵۰ ه.ق./۶۹۹-۷۶۲ م.) است. او پایه‌گذار مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است. حنفیان او را «امام اعظم» و «سراج الائمة» لقب داده‌اند. او در سال ۱۵۰ ه/ ۷۶۷ م. در بغداد وفات یافت. مدفن او هم‌اکنون به «عظمیه» مشهور است. در این باره رک: ابن‌الدین محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۶؛ صص ۳۷۳-۳۷۵. پاکتچی، احمد، «ابوحنیفه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۳۷۹-۴۰۹؛ دهخدا، ذیل ماده «ابوحنیفه». (م.ف.)
۲ منظور نویسنده کتاب، آبراهام ایروانی، اماکن مقدسه آرامنه می‌باشد. آبراهام ایروانی در اینجا در حال مقایسه است. (م.ف.)

3 Imam 'Ali

4 Imam Musa

۵ Imam Bager. آبراهام ایروانی در اینجا دچار اشتباه شده است. مدفن اما محمدباقر (ع) اما پنجم شیعیان در مدینه است نه در بغداد. (م.ف.)

6 Imam kâzem

7 Imam Abbas

زینال^۱ و امام زینب^۲. آنها در این نامه‌ها نادر را تمجید کردند و مبلغان هم‌قطارشان را به اطاعت از نادر با تقدیر از حرمت بسیاری که او برای ایشان قائل شده بود تشویق نمودند. با شنیدن این، آنها و پیروانشان با خوشحالی از نادر اطاعت کردند. اکنون نادر باخبر شده بود که علی‌مردان خان و باباخان، که او برای گرفتن حِلّه فرستاده بود، آن را گرفته بودند. اکنون آنها در فکر عبور از رودخانه شط^۳ و پیشروی به طرف زیارت‌گاه‌های امام علی یا امام موسی بودند. نادر بی‌درنگ یادداشت ذیل را به ایشان نوشت: «اینجا نروید، زیرا آنها قبلاً تابع ما شده‌اند». سپس آنها مسیر را تغییر دادند و به سوی بغداد پیشروی کردند، که در طرف دیگر رودخانه دجله بود. پس از عبور از آن، آنها شماری از عثمانی‌ها و عرب‌ها را قتل‌عام کردند، بنابراین همه میدان با اجساد و خونی که زمین را پوشاند آکنده شد. هوا گرم و شرعی بود و بوی تعفن مُرده شدید بود که هیچ کس جرأت عبور از آنجا را نداشت. سپس باباخان اردوگاهش را در جایی که محلی‌ها «کارشویکه»^۴ می‌نامند - چرا که آن نزدیک یک آبادی بزرگ در طرف دیگر رودخانه واقع شده است، که در مقابل بغداد جریان دارد و به دروازه^۵ سیزیر^۶ مشرف است - برپای کرد. یک پُل روی آن قرار داشت، که توسط دو زنجیر ضخیم به هم وصل می‌شد، و برای عبور به داخل و خارج شهر به کار می‌رفت.

به این ترتیب باباخان و علی‌مردان خان از یک طرف و نادر از طرف دیگر بغداد را به محاصره درآوردند. آنها به شهر حمله نکردند، زیرا به علت حرکت سریع، نادر توپ به همراه نیاورده بود. پس از محاصره شهر به مدت چهل و هشت روز^۷، نادر بیست و پنج توپی را که او پشت زهاب رها کرده بود، دریافت کرد. آنها به نصب توپ‌ها و شلیک به

۱ Imam Zenal. احتمالاً منظور نویسنده کتاب از امام زینال، امام زین‌العابدین (ع) امام چهارم شیعیان است که مدفن ایشان در مدینه است و نویسنده دچار اشتباه شده است. (م.ف)

۲ Imama Zeynab. نویسنده باز در اینجا دچار اشتباه شده است. مدفن حضرت زینب (ع) در سوریه است نه در بغداد. (م.ف.)

۳ Shat. (یا شط‌العرب) از رودخانه‌های دجله و فرات در بصره شکل می‌گیرد و به داخل خلیج فارس سرازیر می‌شود. (م.ا.)

۴ karsu Yaka. از کلمات ترکی (karsu) qarsu به معنی متضاد، و (yaka) yaqa به معنی ساحل. (م.ا.)

۵ Gate. متن اصطلاح ترکی kapusi که به صورت «دروازه» ترجمه می‌شود را دارد. (م.ا.)

۶ Cizir. از (ciz) ترکی، یک تیر چوبی یا کنده درخت، در این مورد پُل. (م.ا.)

۷ نسخه MSB، 40 روز دارد. (م.ا.)

شهر را آغاز کردند. هر دو طرف به تبادل آتش توپ پرداختند. چون توپ‌های عثمانی بزرگ‌تر از توپ‌های نادر بود، آنها قادر به پرتاب گلوله‌های توپ بزرگ‌تری بودند. یک توپ مخصوص [که] بزرگ‌ترین [توپ بود]، توانست یک گلوله توپی را که حاوی تقریباً چهل اوخا^۱ باروت بود پرتاب کند. گرچه نیروهای نادر در یک منطقه متمرکز نبودند، اما چنین گلوله توپی از دژ شلیک شد. آن گلوله توپ در وسط اردوگاه منفجر شد و یکصد نفر را کشت. با مشاهده این تلفات، نادر نیروهای خود را عقب‌تر کشاند. پس از این، گلوله‌های توپ عثمانی نتوانست به سربازانش آسیب برساند، همچنین گلوله‌های توپ نادر نیز به بغداد نرسید. بنابراین آنها برای مدت پنجاه و پنج روز بدون شلیک توپخانه‌هایشان روبروی یکدیگر قرار گرفتند. سپس عثمانی‌ها توپ بزرگ را یک بار دیگر شلیک کردند، و انفجار به یک دیوار از استحکامات خسارت زد و خانه‌های بسیاری را ویران نمود، پس از آن عثمانی‌ها^۲ دیگر از آن استفاده نکردند. پس از پنجاه و پنج روز محاصره، عثمانی‌های کاملاً مسلح، با قصد حمله به ایرانیان یک هجوم ناگهانی را ترتیب دادند. آنها به دو گروه تقسیم شدند و از طریق دو دروازه مختلف خارج شدند: دروازه سفید^۳ و دروازه امام اعظم^۴. بیست و چهار هزار مرد از دروازه سفید خارج شدند و ده هزار تن از دروازه امام اعظم. به هر حال پاشا^۵ در شهر باقی ماند و اجازه خروج به هیچ یک از شهروندان نداد، زیرا نصف ایشان ایرانیان^۶ بودند و او می‌ترسید که آنها به نیروهای نادر بپیوندند.

به محض اینکه نادر حمله عثمانی‌ها را مشاهده کرد، او نیروهایش را بدون توپ‌هایش به جلو حرکت داد. عثمانی‌ها، که دارای ده توپ آماده شلیک بودند، شروع به شلیک به نیروهای ایران نمودند. سپس نادر نیروهایش را به چهار گروه تقسیم کرد تا تمام آنها در معرض آتش توپخانه نباشند. عثمانی‌ها با استفاده از آن توپ‌ها نمی‌توانستند دوباره آنها را با

۱. Okha. یک اوخا مساوی است با ۱/۲ کیلوگرم. در نسخه MSB 80، لیتر، که مساوی است با ۳۶ کیلو. (م.ا.)

۲. در متن «ترکها». (م.ف.)

۳. The white Gate. متن اصطلاح ترکی «آق کاپو» (Aq Kapu) را دارد. (م.ا.)

۴. The Imama Azam Gate. منظور از امام اعظم در اینجا ابوحنیفه است که نزد اهل سنت به امام اعظم مشهور بوده و نزد ایشان بسیار محترم است. (م.ف.)

۵. احمدپاشا والی بغداد. (م.ف.)

۶. احتمالاً منظور ابراهام شیعیان هستند. (م.ا.)

سرعت برای شلیک آماده کنند، و هنگامی که آنها مشغول پُر کردن آنها بودند، ایرانیان از چهار طرف به ایشان حمله کردند و دشمن را از استفاده از قدرت آتش توپخانه محروم کردند. دو سپاه درگیر شدند و برای حدود هفت ساعت با شمشیرها و شمشال‌ها به کشتار یکدیگر پرداختند. هشت هزار عثمانی و شش هزار ایرانی به هلاکت رسیدند. سپاه عثمانی متحمل یک شکست گردید و به پشت استحکامات شهر گریخت و دوباره جرأت نکرد خارج شود.

نادر اردوگاهش را برپای کرد و شهر را برای مدت هشتاد و هشت روز محاصره کرد. شهر با چنان قحطی مواجه شد که یک اوخا گوشت سگ چهل مارشیل^۱ قیمت داشت، و بعدها حتی آن نیز به سختی به دست می‌آمد. نادر شماری گروه را به طرف موصل، جایی که آنها دهکده‌ها و شهرها را ویران کردند، مردان را کشتند و زنان و فرزندان را به اسارت گرفتند، فرستاد. به هر حال آنها نتوانستند موصل را بگیرند، زیرا آنها فاقد نیروهای کافی بودند. آنها با رسیدن به جایی که مردم محلی به خاطر پیامبر یوحنا^۲ [آنجا را] حضرت یونس^۳ می‌نامند، بازگشتند.

نه ماه پس از آغاز محاصره، سلطان عثمانی - محمود - توپال عثمان پاشا^۴ را با

۱ Marchil. ارزش یک سکه نقره که بیش از نصف یک روبل طلا است. (م.ا.)

2 Prophet John

۳ Hazrat Yonuz. به صورت «یوحنا مقدس» ترجمه می‌شود. (م.ا.)

۴ Topal Osman Pasha. متن اشاره دارد به او به عنوان عثمان پاشای چلاق (شل). (توپال در ترکی به معنی «چلاق» یا «شل» است)، از این به بعد توپال عثمان پاشا. (م.ا.) توپال عثمان پاشا یکی از سرداران لایق و مردان سیاست عثمانی است. مولدش مالت بود و در ضمن سفر دریایی که به قاهره می‌کرد و حامل پیامی از طرف سلطان عثمانی بود به اسارت یکی از ناوهای اسپانیولی‌ها درآمد. او در ضمن محاربه با این ناو از ناحیه ران زخم برداشت و از آن روز لنگید و لقب توپال بر اثر این لنگیدن بر او گذارده شد - توپال به ترکی به معنی چلاق است. عثمان پاشا را آن ناویان به اسیری در مالت به صاحب‌منصب فرانسوی به نام «ون سان آرنو» فروختند و او توپال را آزاد کرد و توپال توانست به قاهره رود و مأموریت خود را انجام دهد. کم‌کم عثمان پاشا در قشون عثمانی طی مدارج کرد تا به سال ۱۷۱۸ م در جنگ مره بر ضد ونیزی‌ها و اطریشی‌ها فاتح آمد و در نتیجه این فتح طبق قرارداد «پاسارویتز» عثمانی صاحب جزیره مره شد. در سال ۱۷۳۱ م توپال به مقام صدراعظمی رسید. او همیشه از جنگ با ایران وحشت داشت و از موافقان قرارداد صلح با ایران بود ولی شاه و درباریان عثمانی با این قرارداد موافق نبودند تا اینکه حاجی بشیرخان معروف به قزل‌ااقا، که یکی از صاحب‌نفوذان دربار عثمانی بود، با او بر سر عناد افتاد و برای از بین برداشتن او در پی بهانه گشت. اتفاقاً توپال با لرد کینول سفیر انگلیس از در خصومت درآمد و همین عمل بهانه کافی به دست قزل‌ااقا داد و موجب شد که با سعایت او ابتدا توپال به عنوان حاکم طرابوزان از پایتخت تبعید و سپس به ارزنة‌الروم فرستاده شود، بعد از ارزنة‌الروم او به فرمانداری ایروان و بعد از آن به عنوان «سرعسکری» به جنگ با نادر آمد که در جنگ دوم به آن عاقبت شوم دچار شد. نک: استرآبادی، صص ۶۶۱ و ۶۶۲ تعلیقات. (م.ف.)

۲۵۰،۰۰۰ نیرو به سوی بغداد ارسال نمود. با شنیدن خبر رسیدن توپال پاشا به موصل، نادر برای مذاکره درباره شرایط صلح، نمایندگان را به بغداد فرستاد. او به احمدپاشا - حاکم بغداد - نوشت: «به شرط اینکه شهر را تسلیم کنید ما صلح خواهیم نمود». احمدپاشا پاسخ داد: «آیا قلعه را نمی‌خواهید؟ بیایید و با نیروهایمان جنگ نمایید، و اگر شما ما را شکست دادید، پس شما آن را خواهید داشت». هنگامی که توپال عثمان به بغداد نزدیک شد، نادر ۶،۰۰۰ نیرو برای ادامه محاصره گذاشت و به همراه بقیه نیروهایش به مقابله عثمان پاشا شتافت. توپال عثمان پیشدستی نمود و بر سواحل رودخانه مسلط شد، به طوری که نادر نمی‌توانست به موقع به آن برسد و به آب دسترسی داشته باشد. بنا نزدیک شدن نادر، توپال عثمان سنگر کند و برای مقابله با او با همه نیروهایش آماده شد. او حدود ۱۰۵ توپ داشت، در حالی که نادر هیچ چیز نیاورده بود. نادر نیروهایش را برای یک حمله ناگهانی به عثمانی‌ها^۱ آماده نمود. او ۱۲،۰۰۰ نیروی مسلح با شمشال‌ها را به جلو آورد، و متعاقب آنها بقیه نیروهایش که مجهز به سلاح‌های دیگر بودند، قرار داشتند. دو سپاه درگیر شدند و در ابتدا نیروهای نادر بر عثمانی‌ها برتری داشتند، آنها را به گریختن به طرف رودخانه مجبور کردند. به هر حال قبل از رودخانه، کانال بزرگی قرار داشت که عثمانی‌ها در آنجا تجهیزات داشتند و از آنجا با موفقیت بر نیروی‌های ایرانی، که کاملاً بدون محافظ بودند شلیک کردند. گلوله‌ها بر ایرانیان باریدند و به هدف‌هایشان خوردند، در حالی که ایرانیان، عثمانی‌ها را که در کانال پنهان شده بودند، نمی‌دیدند. حتی یک گلوله ایرانی به هدف نخورد. نیروهای ایران دُچار بی‌آبی شد، اما آبی نبود، زیرا همان‌گونه که قبلاً بیان شد، نیروهای عثمانی به محض رسیدن به بغداد، رودخانه را گرفته بودند، در حالی که ایرانیان نتوانستند به موقع به آن برسند. نادر اجازه داد که پیشقراولانش، آنهایی که مجهز به شمشال‌ها بودند، به دنبال آب بگردند، که در نیم‌ساعتی دژ قرار داشت. آنگاه ینی‌چری‌ها به فرماندهی مامیش پاشا^۲، رستم پاشا و حسین پاشا از استحکاماتشان^۳ خارج شدند و به باقیمانده نیروهای ایران با شلیک رگبار گلوله‌ها هجوم بردند، و ایشان را مجبور به فرار نمودند. گرچه برخی از سواره‌نظام جان سالم به در بردند، همه سربازان

۱ در متن «ترکها»، (م.ف.).

2 Mamish Pasha

3 Fortification. متن اصطلاح فارسی «مترس» (matres) از «مترز» (matrez) به معنی «دژ مستحکم» را دارد. (م.ا.)

پیاده‌نظام از بین رفتند. دلیل این فاجعه فقط فقدان آب نبود، بلکه یک ساعت یا دو ساعت بعد از آغاز نبرد، یک طوفان که حاوی شن و باروت و ماسه بود به سمت ایرانیان وزید که آنها را دچار خفگی و کوری نمود. گرما که به ویژه در این ناحیه طاقت‌فرسا بود، همچنین ایشان را از پای درآورد. تابستان در این ایالت چنان گرم است که بر اساس گفته شاهدان، لباس‌ها بدون استفاده از آتش می‌تواند آتش بگیرد.^۱ نیروهای نادر در همه جهات متفرق شدند. برخی به مندلی^۲، دیگران به گازرآباد^۳ و دیگران به زهاب^۴ گریختند. نادر خودش گریخت و نیروهایش نفهمیدند که او زنده است یا مرده.^۵

شش ارمنی در میان سپاه ایران بودند که مقام یوزباشی^۶ داشتند و فرماندهی یکصد نفر را بر عهده داشتند. آنها عبارت بودند از: داوید^۷، که به عنوان قورتسی‌بیگ^۸ شناخته شده بود؛ گفکان آیدجان پسر آدوم سات^۹؛ آیدین‌بیگ آقاجان چابنتسی^{۱۰}؛ بالیگ پسر موسس چابنتسی^{۱۱}؛ و حق‌نظر پسر توپوز چاداکرتسی^{۱۲}. آنها پانصد مرد با خود داشتند.^{۱۳} حق‌نظر^{۱۴} نادر را در فرارش همراهی کرد. بقیه به زهاب گریختند. یک فرمانده ایرانی به نام جان^{۱۵}، که پسر محمدعلی اصفهانی^{۱۶} بود، در زهاب بود و به ارامنه گفت: «اینجا بمانید و ترک نکنید. ما با یکدیگر به عثمانی‌ها حمله خواهیم کرد». ارامنه امتناع کردند و گفتند: «هیچ‌کس نمی‌تواند ما را به بازگشتن و جنگیدن با عثمانی‌ها مجبور کند». آنها نماندند، بلکه به طرف کرمانشاه و همدان رفتند.

خبر رسید که نادر به همدان رسیده است و حاکم آن شهر به ترتیب دادن جشن‌هایی دستور داده بود. در این میان، نادر سرکردگانی را در شاه‌راه‌هایی قرار داده بود تا گریختگان

۱ بر اساس منابع اصلی دیگر، نبرد در ۱۹ جولای ۱۷۳۳ اتفاق افتاد.(م.ا.)

2 Mandali
3 Gazarabat
4 Zohab

۵ ترتیب جملات در این پاراگراف در نسخه MSA با نسخه MSB متفاوت است.(م.ا.)

۶ Yüzbaşı. سرکرده مسئول ۱۰۰ مرد.(م.ا.)

7 Dawit

۸ Goretitsi Beg. احتمالاً همان قورچی‌باشی است.(م.ف.)

9 Geghak'un Abidjan son of Adovm of sot

10 Aydin Bek Aghajan of Ch'abnets

11 Balig son of Movses of Ch'abnets

12 Haghnazar son of Topuz Chadakereants

۱۳ هر دو نسخه‌ها فقط نام پنج یوزباشی (با ۵۰۰ مرد) و نه شش را دارند.(م.ا.)

14 Haghnazar

15 Jan

16 Mohammad Ali of Isfahan

را جمع‌آوری نمایند. آنهایی که از زیر تیغ جان سالم به در برده بودند جمع شدند و به نزد نادر برده شدند. نادر پس از بازدید سپاهش دریافت که شش فرمانده [ارمنی] جان سالم به در برده‌اند. آنها به نزد نادر آورده شدند.^۱ او گفت: «من شما را برای جنگیدن و نه گریختن آوردم». سپس او فرمان داد سرهایشان قطع شود.^۲ سپس او به اعدام ۱۵۲ نفر از بزرگانی^۳ که از میدان نبرد گریخته بودند فرمان داد. او پس از سه روز سپاهش را تجدید سازمان نمود و شش یا هفت نفر از خان‌ها را به جای سرکردگان مرده قرار داد. از ۹۲,۰۰۰ سپاه نیرومند، فقط ۱۵,۰۰۰ باقی مانده بود.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱ بر اساس متن، یکی از فرماندهان با نادر باقی مانده بود، بنابراین می‌بایست فقط پنج نفر به نزد او آورده شده باشند. (م.ا.)

۲ این واقعه در نسخه MSB گزارش نمی‌شود. (م.ا.)

۳ نسخه MSA، 112 سرکرده دارد. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هجدهم

چگونه نادر یکبار دیگر برای نبرد با توپال عثمان پاشا به طرف بغداد حرکت نمود. چگونه او عثمانی‌ها^۱ را هزیمت داد و توپال عثمان را کشت. چگونه او صلحی را با حاکم بغداد منعقد کرد. چگونه او به بختیاری‌ها حمله کرد، بسیاری از آنها را کشت، و ۴۸،۰۰۰ خانوار را به خراسان تبعید نمود

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نادر ۱۵،۰۰۰ تن از مردان سپاهش را یکبار دیگر برای نبرد با توپال عثمان پاشا آماده ساخت. در این اثنا، توپال عثمان، پس از شکست دادن نادر، به احمدپاشا در بغداد چنین نوشت: «شما برای مدت نه ماه در بغداد مخفی مانده‌اید. خارج شوید و با ایرانیان روبه‌رو شوید». احمدپاشا پاسخ داد: «شما با سپاه اصلی ایران جنگ نکرده‌اید، آنها به زودی خواهند رسید. من می‌ترسم خارج شوم».

اکنون به ما اجازه بدهید به نادر بازگردیم، که پس از شش روز همدان را ترک کرد. او پیشروی کرد و فاصله همدان - زهاب را که پانزده روز بود، در هفت روز طی نمود. از اینجا، او پس از سه روز راهپیمایی به کرکوک رسید. نادر برای غافلگیر کردن^۲ ایشان، دامنه یک کوه را دور زد و در سپیده‌دم هنگامی که اکثریت سربازان در خواب بودند و برای نبرد آماده نبودند، در اردوگاه عثمان پاشا فرود آمد. اردوگاه دشمن با [صدای] شیپور پُر شد و او [نادر] آنها را خاموش نمود، عثمان پاشا را گرفت، سرش را برید و آن را به نزد احمدپاشا در بغداد فرستاد. سپاه نادر بیشتر از ۴۵،۰۰۰^۳ سرباز عثمانی را کشتند و باقیمانده را مجبور به فرار نمودند.

۱ در متن «ترکها». (م.ف.)

۲ to catch them off guard. در متن «غافل» (gafel). (م.ا.)

۳ نسخه MSB این جمله را دارد: «سه برابر سپاهیان خودش». (م.ا.) لازم به ذکر است که احتمالاً نویسنده کتاب حاضر که در اینجا تعداد تلفات سپاه عثمانی را ۴۵،۰۰۰ تن نوشته است به اغراق رفته است. میرزاهمدی‌خان استرآبادی تعداد تلفات سپاه عثمانی را در این نبرد ده هزار نفر نوشته است و حدود سه هزار تن را نیز به عنوان اسیر قید نموده است. رک: استرآبادی، ص ۲۱۸. (م.ف.)

پس از این نادر به بغداد پیشروی کرد. او به محض رسیدن نبرد نکرد بلکه یک پیمان برادرانه با احمدپاشا حاکم این شهر منعقد نمود. نادر اظهار کرد که او از وفاداری‌ای که پاشا به سلطان‌اش داشته است خشنود شده است. نادر هنگام گفتگوهایش با احمدپاشا بیان داشت: «قلبم آکنده از تحسین برای پشتکار شما است. من این شهر را برای مدت نه ماه محاصره کردم، شما را مجبور به تحمل گرسنگی و رویارویی با شمشیر نمودم، اما شما قلعه را تسلیم نکردید و در فرمانبرداری به حاکمان باقی ماندید. بنابراین از این به بعد میان ما دشمنی نخواهد بود، بلکه محبت برادرانه‌ای ما را تا مرگ به هم متصل خواهد نمود»^۱.

نادر پس از این به هویزه^۲ رفت. او علی‌مردان خان و باباخان^۳ را با خود برداشت و به نبرد بختیاری‌ها رفت. بختیاری‌ها با آگاهی از نخستین شکست نادر یک مرتبه دیگر شورش کرده بودند و یکی از رهبران‌شان را به نام علی به عنوان شاه خودشان تعیین کرده بودند. آنها یک نیرو جمع کرده بودند و برای پیشروی به اصفهان و به دست آوردن استقلالشان آماده می‌شدند. نادر بیشتر از ۱۵،۰۰۰ نیرو در اختیار نداشت. زیرا اگرچه او با ۹۲،۰۰۰ [نیرو] شروع کرده بود، هنگام نخستین درگیری‌اش با عثمانی‌ها، همان‌گونه که در فوق بیان شد، او بسیاری از افراد را از دست داده بود و سپاهش به ۱۵،۰۰۰ تقلیل یافته بود. به هر حال علی‌مردان خان و باباخان ۳۰،۰۰۰ نیرو در اختیار خود داشتند. نادر ایشان را به سپاهش افزود و تعداد افرادش به ۴۵،۰۰۰ مرد رسید. او به قلمرو بختیاری وارد شد و به جایی به نام جوملان^۴ رفت. برای مدت هیجده روز بختیاری‌ها و نیروهای نادر درگیر نبرد بودند. سپاه نادر بر بختیاری‌ها غالب شدند و آنگونه که روایت می‌شود آنقدر از آنها را کشتند که رود خون در دشت جاری شد، نادر باقیمانده سپاه آنها را به اسارت گرفت، شهرشان را گرفت و ساکنان آن را به اسارت برد. چهل و هشت هزار خانوار به خراسان که همچنین مشهد^۵ نامیده می‌شود فرستاده شدند. به هر حال نادر ایشان را در یک‌جا مستقر نکرد. او ایشان را به گروه‌هایی تقسیم کرد: سیصد خانوار را در یک شهر مستقر کرد، چهارصد خانوار را در دیگری، دویست [خانوار] را در برخی جای دیگری و مابقی

۱ نسخه MSA این را در قسمت دیگر فصل دارد. (م.ا.)

2 Hovizeh
3 Ali Mardan Khan
4 Khan Baba
5 Jumlan
6 Mashad

را در آبادی‌های گوناگون دیگر. سیصد [خانوار] به ارامنه جلفای نو سپرده شدند که از ایشان برای مدت دو ماه قبل از ارسال آنها به شیراز مراقبت کردند.

نادر پس از این به شیراز که حاکم آن به نام محمد^۱ علیه او شورش کرده بود، لشکر کشید، گرچه نادر او را برای کنترل بلوچ^۲ پیمان شکن تعیین کرده بود. محمد به جای متقاعد کردن بلوچ برای ابراز وفاداری نسبت به نادر، علیه نادر به پا خاست، یک سپاه جمع کرد، و تصمیم به پیشروی به اصفهان را گرفت. همچنین او به ناحیه بندر^۳ رفته بود و کسانی را که از پیوستن به او سرپیچی کرده بودند کشته بود. او باقیمانده [مردم] را به سپاهش افزود، به شیراز رفت و برای حمله به اصفهان آماده شد. نادر از اهداف محمد آگاه شده بود و یک فرستاده با نامه‌ای با این بیان [به سوی او] اعزام داشت: «شما دارید چه کار می‌کنید؟ شما خدمتکار من هستید و نان مرا خورده‌اید. من شما را در رأس پنج یا شش خان دیگر قرار دادم. دلیل این شورش شما چیست، از خود بیگانه شده‌اید که شمشیرتان و افرادتان را در مقابل من قرار داده‌اید؟ توبه کنید و اعمال زشتان را ترک نمایید». نادر سه مرتبه دیگر پیام‌های مشابه این [به او] فرستاد، اما شخص اخیر جوابی نداد. پس از پیام چهارمی، محمدخان پاسخ داد: «من گردنم را در گرو عملم قرار می‌دهم، اجازه بدهید خداوند میان ما تصمیم بگیرد. آگاه باش که یا من یا شما زندگیمان را از دست خواهیم داد». هنگامی که نادر این را شنید، دیگر با محمدخان تماس نگرفت. در عوض او سپاهش را جمع کرد و به شیراز پیشروی کرد. محمدخان از نزدیک شدنش آگاه شد و برای مقابله با او در دشت خارج شد. هنگام نبرد سپاه محمد فرار کرد و بسیاری کشته شدند. او خودش به زحمت گریخت و در یک قلعه در ناحیه بندر به نام اواز^۴ پناه گرفت. رئیس قلعه به نام شیخ جبار^۵ دانش فوق‌العاده ماوراء طبعی داشت و مسلمانان ناحیه او را از اولیاء می‌دانستند و به سخنانش اعتقاد داشتند، چرا که طبق گفته‌ها کرامات بسیاری از او دیده شده بود. بنابراین محمدخان به نزد شیخ رفت، آنچه را که اتفاق افتاده

۱ این همان «محمدخان بلوچ» فرستاده پیشین به استانبول است. (نگاه کنید به فصل نهم). (م.ا.)

2 Baluch

۳ گرچه بندر به «بندر عباس» دلالت دارد، در اینجا اشاره به ساحل خلیج فارس است. (م.ا.)

۴ Avaz. آن نزدیک بوشهر قرار گرفته است. (م.ا.) احتمالاً منظور «راوز» در ناحیه لارستان فارس است. (م.ف.)

5 Sheikh Jabbar

بود به او گفت، و برای محض رضای خدا وساطتش را در نزد نادر از او استدعا نمود، چرا که شخص اخیر [نادر] احترام بسیاری برای شیخ قائل بود.

شیخ تقاضایش را پذیرفت و نامه‌ای را به نزد نادر با این بیان فرستاد: «برای خاطر من، محمدخان را بپذیرید، که پشیمان شده است و آرزوی بازگشت به آغوش شما را دارد. به او ترحم و شفقت کنید، او را اعدام نکنید، گرچه او سزاوار بخشندگی شما نیست». نادر پاسخ داد: «همان‌گونه باشد. به خاطر درخواست شما من او را اعدام نخواهم کرد. او را به نزد ما بفرستید». شیخ نامه نادر را به محمدخان نشان داد و شخص اخیر به نزد نادر رفت. هنگامی که او در مقابل نادر ظاهر شد، نادر گفت: «ای شما به خاطر دارید هنگامی که من در بغداد بودم و به شما نوشتم علیه من نیاید؟ شما جواب دادید که خداوند تصمیم خواهد گرفت که کدام‌یک از ما زنده بماند. خُب، خداوند شما را در دست‌های من قرار داده است و درست این است که من شما را بکشم». محمدخان پاسخ داد: «همان‌گونه که دلتان می‌خواهد انجام دهید، من اینجا در دست‌های شما هستم». نادر جواب داد: «گرچه شما سزاوار مرگ هستید، به خاطر شیخ که استدعا کرد که من زندگی شما را ببخشم، من شما را خواهم بخشید. اما من به شما یک مجازات کوچک خواهم داد». سپس او به یکی از غلامانش^۱ به درآوردن چشم‌های محمدخان فرمان داد. سپس نادر یکصد تومان به خان نایینا داد و گفت: «برو! با این مبلغ زندگی کن و برای من دعا کن». نادر او را به پانزده سرباز سپرد و او را به مشهد فرستاد.^۲ سپس نادر برای آماده شدن به فتح شیروان و شماخی به اصفهان رفت.

این است پایان تاریخ من.^۳ چیزی باقی نمانده است. من هر چیزی را که با چشم‌های خود دیده‌ام و هر چیزی را که از سال ۱۱۷۳ [تقویم ارمنی] (۱۷۲۴) تا سال ۱۱۸۳ [تقویم ارمنی] (۱۷۳۴) میان عثمانی‌ها و ایرانی‌ها رخ داد به خاطر دارم، نوشته‌ام. من، آبراهام ایروانی^۴ پسر هووانس^۵ این روایت را انشاء نموده‌ام. اگر این را یک مسیحی می‌خواند،

۱ slave در متن «غلام» (gulam) (م.ا).

۲ در منابع ایرانی چنین آمده است که او در اصفهان در زیر شکنجه مرد (م.ا) در این باره نک: استرآبادی، ص ۲۳۱. (م.ف).

۳ آبراهام ایروانی.

4 Abraham of Erevan

5 Hovhannes

دعایی برای پدرم هووانس، مادرم مریم، خواهرم درداختون^۱، خواهرم شاهوم^۲، برادرم کنستانتین^۳، برادرم کاراگوز^۴، برادرم آدی‌بگ^۵، برادرم فیلومن^۶، برادرم پطروس^۷، و برادرم پانوس^۸، بخواند. پدرم، مادرم و برادرانم همه در دست‌های عثمانی‌ها شهید شدند.^۹ هر که برای ایشان دعا کند وظیفه‌اش را نسبت به مسیح انجام خواهد داد. آمین.^{۱۰}

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

- 1 Darda Khat'un
- 2 Shahum
- 3 Constantine
- 4 Karagoz
- 5 Adi Bek
- 6 Filomen
- 7 Petros
- 8 Panos

۹ احتمالاً خواهرانش توسط ترک‌ها اسیر شدند.(م.ا.)

۱۰ این پاراگراف در نسخه MSB نیست. در اینجا متن به شکل الحاقی است. آن در ورق 70b به جای اینکه در آخر متن باشد مانند نسخه MSA واقع شده است. زیرا اندازه اوراق با شروع ورق 71a تغییر می‌کند، چنین به نظر می‌رسد که آبراهام تصمیم داشته که روایتش را ادامه بدهد.(م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل نوزدهم^۱

چگونه فرستادگانی از مسکوی به اصفهان رسیدند و باج و خراج توافقی شده توسط شاه طهماسب را مطالبه نمودند و پاسخ سخت نادر. چگونه نادر پیشروی نمود و ایروان را از دست عثمانی‌ها به در آورد و چگونه او مالیات را از ایرانیان و آرامنه ساکن ایروان مطالبه نمود

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نادر پس از اتمام آمادگی‌اش، به سوی شماخی و شیروان لشکرکشی نمود.^۲ به منظور آوردن تفصیل حوادثی که رخ داد، ضروری است وقایعی که قبلاً روی داده، توضیح داده شود. در حین زمانی که شاه طهماسب اصفهان را از حکومت افغان‌ها دوباره به دست آورد، گیلان در دست‌های مسکوی بود. هنگامی که شاه طهماسب به اصفهان بازگشت، او فرستادگانی را با نامه‌ای به نزد سلطان عثمانی اعزام نمود، که بیان داشت: «شهرهای مرا که شما هنگام تهاجم افغان گرفتید به من بازگردانید، زیرا من اکنون با عنایت خداوند افغان‌ها را شکست داده‌ام، آنها را از ایران اخراج کرده‌ام، و بر تخت سلطنتی پدرم جلوس کرده‌ام». سلطان عثمانی به این سخنان چنین پاسخ داد: «شما ابتدا گیلان را از مسکوی‌ها پس بگیرید و سپس شما ممکن است این را از ما بخواهید. اگر شما فکر می‌کنید که محق هستید که این درخواست را از ما بنمایید». سپس شاه یک فرستاده با پیامی به نزد تزار روسیه برای درخواست بازگرداندن گیلان فرستاد. او [شاه] جواب ذیل را دریافت کرد: «من هزینه‌های زیادی را نموده‌ام و سربازان^۳ بسیاری را در تصرف و حفاظت شهرهای ایالت گیلان به کار گرفته‌ام. اگر شما خسارت هزینه‌هایی^۴ که من تا کنون متحمل شده‌ام

۱ چاپ‌های ایروان و تفلیس، فصل‌های نوزدهم تا بیست و یکم را در داخل فصل هفتم تحت عنوان: «عملیات نادر در ارمنستان، گرجستان، سرزمین آلبانی‌ها، و سرزمین لرگی‌ها، شکست سپاه عثمانی، گردآمن در دشت مُغان و نادر چگونه شاه ایرانیان شد»، ترکیب کرده‌اند. (م.ا.)

۲ گرچه به نظر می‌رسد آبراهام آنها را به عنوان دو قسمت جداگانه می‌داند، شماخی شهر اصلی ایالت شیروان بود. (م.ا.)

۳ soldier. متن اصطلاح روسی و اروپایی سالدات (soldat) را دارد. (م.ا.)

۴ expense. متن اصطلاح فارسی «خرج» (karj) را دارد. (م.ا.)

را به همراه ۸۰،۰۰۰ تومان بهره برای هر سال جبران نمایید، من برای بازگرداندن آنها به شما آماده‌ام». شاه طهماسب گفت^۱ او مبلغ را پرداخت خواهد کرد و مسکوی گیلان را تخلیه نمود، به مرزهای خودش بازگشت، و یک عهدنامه صلح با ایرانیان منعقد کرد^۲، که طبق آن شاه می‌بایستی سالیانه مبلغ ۸۰،۰۰۰ تومان را پرداخت می‌کرد.

یک سال بعد، هنگامی که موعد مقرر برای پرداخت مبلغ فوق‌الذکر رسید، مسکوی یک فرستاده به ایران فرستاد و پول را از شاه مطالبه کرد.

فرستاده، سیمون پسر آبراهام^۳ یک ارمنی از ارزروم بود.^۴ هنگامی که او به اصفهان رسید، دریافت که شاه دیگر بر سر قدرت نیست، زیرا او توسط نادر خلع شده بود و تحت‌الحفظ به خراسان فرستاده شده بود. چون کسی که پاسخگوی وی باشد وجود نداشت، او نگران شد. به هر حال نادر او را احضار کرد و پرسید: «شما از کجا هستید و برای چه منظوری آمده‌اید؟» سیمون جواب داد: «من فرستاده تزار مسکوی هستم و یک پیام برای شاه آورده‌ام». نادر گفت: «نامه را به من بدهید چرا که من می‌توانم حدس بزنم که تزار چه چیزی را از شاهمان می‌خواهد». سیمون پاسخ داد: «من این را نمی‌توانم انجام بدهم. نامه خطاب به شاه است. من فرمان دارم آن را به او و نه به شما تسلیم نمایم». نادر جواب داد: «در این صورت چندی در اینجا بمانید تا من جنگ را با افغان‌ها که علیه ما به پا خاسته‌اند به پایان برسانم. من در بازگشتم جوابم را به شما خواهم داد». سپس نادر منزلی را برای فرستاده اختصاص داد و به جنگ رفت.

به این ترتیب، سیمون سفیر تا بازگشت نادر برای مدت دو سال در اصفهان ماند. سپس نادر او را برای بار دیگر احضار کرد و پرسید: «نامه تزارتان را به من بدهید تا من پاسخ آن را بدهم». سیمون جواب داد: «من نمی‌توانم این نامه را به شما بدهم. اما من می‌توانم به شما بگویم که تزار من، با اطلاع از آنچه که شما درباره شاه انجام داده‌اید، به من فرمانی

۱ said. متن اصطلاح فارسی «غافل» (به معنی ناآگاه) را دارد. (م.ا.) لازم به ذکر است که در اینجا احتمالاً یک کلمه یا عبارت از متن انگلیسی افتاده است، چرا که اصطلاح «غافل» می‌بایست برای واژه درخور انگلیسی آن به کار رود نه برای «گفت» (م.ف).

۲ عهدنامه رشت (۱ فوریه ۱۷۳۲). (م.ا.) برای اطلاعات بیشتر درباره این قرارداد رک: هوشنگ مهدوی، صص ۱۵۸ و ۱۵۹. (م.ف)

۳ simeon, son of Abraham. در نسخه MSA «سیمون ایبرا ایموویچ» (Simeon Ibraimovich). (م.ا.)

۴ نسخه MSA بیان نمی‌کند که او یک ارمنی و اهل ارزروم بوده است. (م.ا.)

فرستاده است که حاکی از این است که شما اکنون کنترل ایران را در دست دارید. یا شخص بدهکار (شاه)، را که در ایران ساکن است، به من بدهید، تا من مطالبه پول را از او بنمایم، یا مبلغی را که او به ما مقروض است، خودتان بدهید». نادر جواب داد: «شخصی که به شما پول بدهکار است، به من نیز بدهکار است. او یک دیوانه بود، شرابخواره بود و کسی که با حماقت کشورمان را به عثمانی‌ها تسلیم کرد. و اما مسئله قرض [ما] به تزار شما، من چنین بیان می‌کنم: «شاه ما با شما جنگ نکرد، چرا شما در شهرهای ما جنگ می‌کنید و مبالغ زیادی را برای فتح آنها صرف می‌کنید؟ آیا کسی گیلان را تهدید می‌کرد که شما مجبور شدید بیایید و از آن برای خاطر ما دفاع کنید؟ شما با چه عذر و بهانه‌ای آن را گرفتید و آن را برای چند سال نگاه داشتید؟» این بود پاسخ جدی نادر به فرستاده. یازده روز بعد، فرستاده دیگری، یک سفیر تام‌الاختیار از مسکوی، با ملازمان زیادی متشکل از ۵۰۰ مرد، با شکوه و عظمت^۱ زیادی به اصفهان رسید. او یک نجیب‌زاده بزرگ بود و احتمالاً با تزار مسکوی نسبتی داشت.^۲ با رسیدن او به اصفهان از او با احترام زیادی استقبال شد و نادر فرمان داد که همه اسباب ضروری و آسایش و مواد غذایی از جمله بهترین شراب‌های جلفای [نو] در اختیار او گذاشته شود. شش روز بعد سفیر کبیر نادر را ملاقات کرد و نامه تزار را به او تسلیم نمود. دو نفر مذاکره نمودند و نادر از اهداف تزار آگاه شد. سفیر کبیر با مراجعت به محل اقامت خود، هدایایی را که شامل یک آئینه فوق‌العاده و یک ساعت دیواری طلای خیلی گران بود ارسال نمود. نادر آنها را دریافت کرد و بسیار خرسند شد.

به هر حال همان‌گونه که ما قبلاً بیان داشتیم نادر یک سپاهی را برای پیشروی به سوی شیروان و شماخی و جنگ با آلبانی‌های قفقاز، وقتی که او مجبور به رفتن به هرات برای نبرد با افغان‌ها شد، آماده نموده بود. او دو سفیر را با خود برداشت و به تبریز رفت تا تدارک حمله‌اش را ببیند. پس از رسیدنشان به اینجا، یک فرستاده جدید از مسکوی رسید،

۱ splendor در نسخه آبراهام «مال» (mal) که دلالت بر اموال و دارایی دارد، آمده است. (م.ا.)

۲ شاهزاده سرگنی دمیتروویچ گولیتسن (Sergei Dmitrievich Golitsyn). در این زمان تزار واقعی تزارین آنا (۱۷۳۰-۱۷۴۰) بود. (م.ا.)

۳ Albanian در نسخه آبراهام «آغوان» (Aghvan) آمده است. با «افغان» خلط نشود. (م.ا.) - لازم به ذکر است که آلبانی مذکور همان سرزمین آلان‌ها است که در زبان ارمنی به آن «آغوان» می‌گویند. و در گرجستان و قفقاز قرار دارد و با کشور آلبانی که در اروپا قرار دارد ارتباطی ندارد. رک: پاسدرماجیان، تاریخ ارمنستان، ص ۴۱. (م.ف.)

که پیام خشمگینانه ذیل را از سوی تزار به نادر ابلاغ نمود: «چرا شما دو تن از سفیران مرا بازداشت کرده‌اید و اجازه مراجعت آنها را همراه با پاسخ پیام‌های من نمی‌دهید؟» سپس نادر به سیمون اجازه داد برود اما دیگران را برای چند روز نگاه داشت. سپس او سفیر آخری را آزاد کرد و به او گفت پیام ذیل را به تزار برساند: «ما مجبور نیستیم چیزی را که شما می‌خواهید به شما بدهیم. اگر شما می‌خواهید با ما جنگ کنید ما آماده هستیم. این سرزمین ما است. ما هیچ پولی به شما نخواهیم داد». فرستاده عزیمت کرد.^۱

نادر پیش از حمله‌اش به شیروان، با سپاهش به دشت ایروان پیشروی کرد و اردوگاهش را اینجا برپای کرد. ایروان در این زمان در دست‌های عثمانی‌ها بود. عثمانی‌ها که از رسیدن نادر آگاه شده بودند، جرأت نکردند از شهر خارج شوند بلکه در داخل حصارهای شهر باقی ماندند. سپس نادر ایروان را به محاصره درآورد.

عثمانی‌ها به هیچ عنوان پاسخ ندادند. آنها حتی توپ‌هایشان را یک‌بار آتش نکردند. در عوض آنها شرایط صلح را جویا شدند و اعلام کردند که آماده تسلیم شهر هستند. نادر فرمان داد که عثمانی‌هایی که می‌خواهند در شهر بمانند می‌توانند و آنهایی که می‌خواهند ترک کنند می‌توانند با آزادی به هر جا که می‌خواهند بروند. به این ترتیب ایروان گرفته شد.^۲ اشراف ثروتمند مسلمان ایروان، در حدود چهارصد تن از ایشان مجبور به پرداخت پنجاه، چهل، بیست یا هر کدام ده تومان، بسته به وضعشان شدند. با ارامنه ایروان هم که مطیع شده بودند چنین معامله‌ای شد. یکی از ایشان پسر هوواکیم^۳ مجبور به دادن سی کیسه شد.^۴

۱ گولیتسن کنار نادر ماند و مأمور مذاکراتی بود که منتهی به قرارداد گنجه (۱۷۳۵) شد. (م.ا.)

۲ ترتیب وقایع‌نگاری صحیح نیست. ایروان در ۳ اکتبر ۱۷۳۵، پس از پیمان گنجه و تفلیس (جولای ۱۷۳۵) تسلیم شد. محاصره قارص توسط نادر، ترک‌ها را مجبور به مصالحه و بازگشت به مرزهای پیش از ۱۷۲۳ نمود. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید: بورتیان، وقایع‌نگاری آبراهام کرتی، فصول شانزدهم تا بیستم، آبراهام می‌بایست ایروان را پس از سقوط شهر به دست ترک‌ها در ۱۷۲۴ ترک کرده باشد، زیرا گزارش او خلاصه و غیردقیق است. (م.ا.)

3 Hovakim

۴ این جمله در نسخه MSB نیست. (م.ا.)

فصل بیستم

چگونه نادر گنجه و شماخی را گرفت و چگونه او به لزگی‌ها حمله کرد. چگونه او به گرجستان پیشروی نمود و به ایروان بازگشت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نادر پس از این قسمتی از سپاهش را برای محافظت ایروان باقی گذاشت، در حالی که خود به گنجه حرکت کرد. او به یک آبادی که در گویش محلی «گوروک»^۱ نامیده می‌شود که نزدیک آراموز^۲ است، رسید. آراموز در یک طرف آن است، آراخوز^۳ در طرف دیگر، و آغادزور^۴ در طرف سوم. جایی که به عنوان «گوک کلیسا» شناخته شده است. دلیل این نامگذاری این است که در اینجا یک کلیسایی به رنگ آبی وجود دارد که بر اساس سنت قدیمی، توسط درویش بی‌شماری مسکون شده بود، که هنگام سلطنت شاه عباس، زندگیشان را در اینجا به دعا و نیایش می‌گذراندند. افسانه محلی چنین بیان می‌کند که هنگامی که شاه عباس به این ناحیه رسید، آب از زیر زمین بیرون زد و یک دریاچه آبی در برابر او پدیدار شد و او نتوانست به جلو حرکت کند و به روستا برسد. کلیسای آبی در جزیره‌ای از هر طرف با دریاچه احاطه شده قرار دارد.^۵ شاه عباس به این ناحیه حمله کرده بود، زیرا او فکر می‌کرد که ساکنان این ناحیه به یک قبیله ناشناس تعلق دارند که از اطاعت او سر باز می‌زنند. به هر حال پس از این نشانه‌های خدایی، شاه متوقف شد و گفت: «من این را بررسی خواهم کرد و کشف خواهم کرد که در این چه ترفند است؟»

1 Görük

2 Aramuz

3 Arakhuz

4 Aghadzor

۵ احتمالاً به صومعه «هایراوانک» و کلیسای مقدس ویرجین در دریاچه سوان (گوگچه)، که در قرن هجدهم مانند یک جزیره در دریاچه سوان بود، اشاره دارد. (م.ا.)

او مردانش را به اطراف ناحیه فرستاد و آنها چهل نفر از مسیحیان را آوردند. شاه از ایشان پرسید: «این مردمی که در این آبادی زندگی می‌کنند چه کسانی هستند، جایی که من شاهد چنین شگفتی‌هایی شده‌ام؟ آنها به کدام قبیله تعلق دارند؟». آنها جواب دادند: «آنها راهبان مسیحی هستند که روز و شب به خداوند عبادت می‌نمایند». شاه پاسخ داد: «اگر آنها مشغول نماز و عبادت هستند، من مخالفتی با ایشان ندارم». از آن روز به بعد این محل گوک کلیسا خوانده شد، عنوانی که شاه عباس به آن داد. جایی که آراخوز^۱ نام داشت نامش را از کلمات «خوزوم و خاراتس»^۲ دریافت کرد، که به معنی «گوسفند پشمی» است. آراموز^۳ نامش را از «مزل»^۴ که به معنی «گوسفند شیری» است، دریافت کرد. همه [مطالب] فوق توسط ساکنان محلی به من گفته شده است. به ما اجازه بدهید روایتان را دوباره از سر بگیریم.

سپاه نادر به اسب‌هایشان اجازه دادند در دشت سبز «گوروک»^۵ چرا کنند و برای مدت بیست و پنج روز در اینجا ماندند. سپس به شهر گنجه^۶ حرکت کرد که در این زمان در دست‌های عثمانی‌ها و مملو از ترک‌ها بود. عثمانی‌ها به مقابله ایرانیان شتافتند و یک نبرد بی‌امان برای مدت سی و سه روز اتفاق افتاد. خون میدان را غرق نمود. نادر عثمانی‌ها را شکست داد و گنجه را گرفت. نزدیک شهر یک دهکده بود که «کلیسا کند»^۷ نام داشت و برخی از عثمانی‌هایی که از میدان نبرد گریختند به ارامنه‌ای که در اینجا زندگی می‌کنند پناه جستند. هنگامی که سربازان نادر این را فهمیدند، به آنجا رفتند و همه ایشان را قتل‌عام کردند.

نادر با ترک گنجه به شماخی پیشروی کرد و آن را مانند شیروان گرفت. پس از این او به سوی تاتارهای لزگی لشکر کشید، که رهبر آنها حاجی داودیگ^۸ نام داشت. نادر پس از شکست او، ایشان را به پرداخت خراج مجبور کرد و مقدار قابل توجهی پول از سرزمین لزگی‌ها گرفت. سپس او به تفلیس و گرجستان حرکت کرد، جایی که

1 Arakhuz

2 Khuzum Vochkharats

3 Aramuz

4 Mzel

5 Görük

6 Ganje

7 Kilisa kend

8 Hajji Davud Bek

شاهزادگان و اشراف مغرور او را استقبال کردند و با تشریفات زیاد به تفلیس همراهی نمودند. نادر به ایشان خلعت^۱ داد. چون اشراف کاخی^۲ به حضور نرسیدند، نادر ایشان را هم فراخواند. آنها آمدند و او را استقبال کردند. نادر ایشان را با قباهای فاخر و اسبهای اصیل مفتخر ساخت، چرا که آنها تحت حکومت ایران نبودند و از نادر نمی‌ترسیدند.

پس از رد و بدل کردن تعارفات، نادر با رهبر اشراف که زهراب‌خان^۳ نام داشت صحبت کرد، و خواستار ازدواج با دخترش شد. زهراب پاسخ داد: «من می‌پذیرم و دخترم را با خوشحالی به شما خواهم داد، به شرط اینکه شما مرا به عنوان حاکم^۴ مطلق منطقه‌ام تعیین نمایید». نادر موافقت نمود و او را حاکم کاخی اعلام کرد. با شک به اینکه زهراب ممکن است در شب بگریزد و دخترش را به ازدواج نادر ندهد، چرا که او مانند همه گرجیان مسیحی بود، نادر مردانی را به مراقبت و جلوگیری از فرار او گماشت. شش روز بعد نادر زهراب را فراخواند و گفت: «من از شما انجام چیزی را خواستم و شما موافقت کردید، شما درباره آن چه کاری انجام دادید؟» زهراب پاسخ داد، «خداوند شما را حفظ نماید، من مجبور هستم خودم بروم و دخترم را به اینجا بیاورم». نادر جواب داد: «نامه‌ای به خانواده‌اتان بفرستید و به دخترتان بگویید که به حضور بیاید». زهراب جواب داد: «من طبق فرمان شما عمل خواهم کرد». سپس زهراب نامه‌ای به خانواده‌اش نوشت و از همسر و دخترش خواست که به تفلیس بیایند. او خواست نادر را برای ازدواج با دختر[ش] توضیح داد. به هر حال او مخفیانه یادداشت دیگری نوشت که بیان داشت: «اجازه بدهید اتباع من بدانند که به اصطلاح دامادم مرا فراخوانده، توقیف نموده است و مجبور کرده است که دخترم را به ازدواج او درآورم، دخترم را به اینجا برای ازدواج با این کافر^۵ نفرستید».

هنگامی که بزرگان [حکومت] او نامه دوم را خواندند، آنها با خشم و عصبانیت آکنده شدند و برای نبرد با این بی‌ایمان^۶ آماده شدند، آنها آماده بودند که جانشان را فدا نمایند تا

1 Kal'ats

۲ kakhet'i. ناحیه‌ای است در شرق گرجستان و در شمال رود کر و آلازان. رک: استرآبادی، ص ۶۹۷ تعلیقات و در پاورقی همان صفحه به نقل از سفرنامه مادام کارلازا می‌نویسد که: «کاخی را قلب گرجستان می‌نامند» (م.ف).

3 zohrab khan

۴ در این مورد، والی یا نایب‌السلطنه (م.ا).

5 heathen

6 nubeliever

اینکه اطاعت کنند. بنابراین فرستادگان دست‌خالی بازگشتند. آنها نزد نادر حضور یافتند و بیان کردند: «ساکنان این سرزمین دوشیزه را به ما ندادند. آنها می‌خواستند ما را بکشند و ما به زحمت جان سالم به در بردیم». سپس نادر خشمگین شد و به زهراب گفت: «شما چه کار انجام دادید؟ چرا شما ایشان را ملزم نکردید که دخترتان را بفرستند؟ آنها سربچی نمودند و من شما را خواهم کشت». زهراب پاسخ داد: «من بر روی اتباع ام قدرتی ندارم. من از ایشان خواستم که دخترم را بفرستند و آنها امتناع کردند. سرورم این است دلیل اینکه من از شما خواستم مرا به عنوان حاکم کل سرزمینم قرار دهید تا اینکه مطابق فرمان شما همه مرا اطاعت کنند و من بتوانم به ایشان دستور بدهم که همه فرامین شما را اجرا نمایند. اما شما از انجام این امتناع کردید. من اکنون چه کار می‌توانم انجام بدهم». در اینجا بود که نادر، زهراب را به عنوان حاکم مطلق تعیین نمود، به او یک فرمان رسمی مبنی بر امکان اعمال قدرت داد، و او را برای مجبور نمودن کاختی به تسلیم به آنجا بازگرداند. زهراب فرمان را که ممه‌ور به مهر نادر بود گرفت و به همراه دو تن از افراد برجسته خان به کشورش رفت. با رسیدن او، بزرگان اطراف او جمع شدند و فرمانی را که زهراب را به عنوان حاکم ایشان تعیین می‌نمود خواندند. پس از گفت‌وگو، بزرگان یکی از برجستگان ایران را که با زهراب رسیده بود، کشتند. آنها [شخص] برجسته دیگر را به نزد نادر بازگرداندند تا به او آنچه را که اتفاق افتاده بود بگوید و اعلام نماید که آنها سروری هیچ‌کسی را بر خود قبول نخواهند نمود. [شخص] برجسته جان سالم به در برده، رسید و همه چیز را با این بیان به نادر شرح داد: «زهراب، کسی که شما به عنوان حاکم تعیین کرده بودید، علیه شما به‌پا خاست و دستور کشتن دوستم را داد». به این ترتیب نادر خشمگین شد و بی‌درنگ علیه ایشان لشکر کشید. اما او خودش نتوانست انتقام بگیرد، او شکست خورد، به تفلیس بازگشت، و خصومت را علیه ایشان دوباره از سر گرفت. چون عثمانی‌ها تفلیس را از دست دادند، نادر گرجستان را ترک گفت و به ایروان مراجعت نمود. اکنون به ما اجازه بدهید به سلطان محمود بازگردیم.

فصل بیست و یکم

چگونه نادر در یک نبرد بزرگ علیه عثمانی‌ها جنگید، فرمانده‌اشان عبدالله پاشا را گرفت، و او را کشت. چگونه او به حسن قلعه^۱ پیشروی کرد و به وان رسید. چگونه نادر به عنوان شاه ایرانیان انتخاب شد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

همان‌گونه که ذکر شد عثمانی‌ها سلطان‌شان احمد را مجازات کرده بودند، او را از تخت عزل نموده بودند، و سلطان محمود را به جایش منصوب کرده بودند. سلطان جدید کوپرلو اوغلو عبدالله پاشا^۲ را به عنوان فرمانده کل سپاه منصوب نمود، و او را با یک سپاه ۳۰۰،۰۰۰ نفری^۳ به قارص اعزام نمود. نادر مطلع شد که عثمانی‌ها در حال پیشروی به سوی ایران هستند و او برای جنگ آماده شد. ۷۵،۰۰۰ سپاهش^۴ متشکل از ۴۳،۰۰۰ سواره نظام و ۱۲،۰۰۰ پیاده‌نظام بود و آنها میان ایروان و اچمیادزین اردو زدند. نادر پس از تکمیل آمادگی‌اش، علیه عثمانی‌ها در جهت تالش^۵ پیشروی کرد. او به جایی به نام «مغاره»^۶ نزدیک آرپه‌چای^۷، که در سه منزلی تالش قرار دارد، رسید. نادر حدود ۲۸،۰۰۰

۱ Hasan Kale. نک: استرآبادی، ص ۲۶۷. در ص ۷۰۳ تعلیقات همین کتاب درباره آن چنین آمده است: نام ناحیتی است مابین قارص و ارزنة‌الروم، بین ۴۰ درجه عرض شمالی و ۱۰ درجه طول غربی نصف‌النهار. (م.ف.)

۲ Koprulu ogli'Abdullah Pasha

۳ پورگشتال تعداد لشکریان عبدالله پاشا کوپرلو اوغلو را هشتاد هزار نفر نوشته است. رک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۲۱۳ و استرآبادی تعداد آن را بی‌شمار و حدود آن را یکصد و بیست هزار نفر نوشته است. نک: استرآبادی، ص ۲۵۰ (م.ف.)

۴ میرزا مهدی‌خان استرآبادی تعداد لشکریان نادر را پانزده هزار نفر نوشته است رک: استرآبادی، ص ۲۵۲ و پورگشتال تعداد لشکریان نادر را هفتاد هزار نفر نوشته است. نک: پورگشتال، همانجا. و آبراهام کرتی تعداد لشکریان نادر را هیجده هزار سپاهی نوشته است. رک: فلسفی، ص ۱۶۳. (م.ف.)

۵ Talesh. یک آبادی در ناحیه کربی - بستر. (karbi-Basar) (م.ا.) همان‌گونه که قبلاً نیز آمده است کربی ناحیه‌ای در ایروان است و بنابراین تالش نیز منطقه‌ای در ایروان است. (م.ف.)

۶ Maghara. مغاره به معنی غار یا خندق است. (م.ا.)

۷ Arpa Çay. همان‌گونه که قبلاً نیز آمده است آرپه چای همان رودخانه آخوریان است که در سرزمین ایروان قرار دارد. (م.ف.)

اسب مجهز در ذخیره داشت. به این دلیل که در نظر داشت راه سه تا پنج روزه را در عرض بیست و چهار ساعت بپیماید. او می‌خواست دشمن را قبل از آماده شدن غافلگیر نماید و در آن آشوب ایجاد شده، ایشان را شکست بدهد. در یک چنین راهپیمایی دشواری ممکن بود بسیاری از اسب‌ها تلف بشوند و بنابراین او به اسب‌های تازه [نفس] برای جایگزین کردن آنها نیاز داشت. او ماقارا را ترک گفت، از آرپه‌چای عبور نمود، و در جایی به نام «سوباتان»^۱، که در آنجا به استراحت پرداخت، اردو زد.

عثمانی‌ها با شنیدن پیشروی نادر برج‌های^۲ مستحکم و خندق‌هایی ساختند و برای نبرد آماده شدند.^۳ آنها در پشت استحکاماتشان ماندند و به طرف ایرانیان پیشروی نکردند. نادر فرماندهانش را جمع کرد و گفت: «گوش کنید، مردان شجاع من، اگر عثمانی‌ها استحکاماتشان را ترک کنند، خداوند به ما پیروزی را اعطاء خواهد نمود. اگر آنها جرأت نکنند خارج شوند، آن وقت خداوند پیروزی را نصیب ایشان خواهد نمود. بنابراین ما اکنون حمله خواهیم نمود و در لحظه‌ای که آنها ما را گلوله‌باران می‌کنند عقب‌نشینی خواهیم کرد، و تظاهر به شکست خواهیم نمود. به محض اینکه آنها از پشت استحکاماتشان خارج شدند، ما برمی‌گردیم و ایشان را غافلگیر می‌کنیم، به ایشان حمله می‌کنیم و آنها با بی‌نظمی فرار خواهند نمود».^۴ سپس او به حمله کردن به عثمانی‌ها مبادرت نمود.^۵

1 Su-Battan

۲ tower. آبراهام!؛ اطلاع ترکی «چرخ فلک» (çarkifelek) که به یک منجنیق شبیه است، را بکار می‌برد.(م.ا).
۳ این نبرد همان نبرد معروف و مهم اغوارد است. همان‌گونه که قبلاً آمده است اغوارد نام دشت بزرگی در ناحیه ایروان است. درباره این جنگ در *جهانگشای نادری* چنین می‌خوانیم: «عبدالله پاشای سرعسکر... با کثرت و عدت تمام... عازم ایروان شد. بعد از عبور عسکر روم از آرپه چایی این نوید دلپسند و مزده بهجت پیوند معروض خدمت خدیو ارجمند گشته، برای سبکباری غازیان بنه و اعزوق اردوی همایون را روانه گوگچه ساخته، موکب والا، که عدتش به پانزده هزار می‌رسید، به قصد استقبال حرکت و سرعسکر که به هزار کوکبه و فر می‌آمد وارد محل موسوم به باغ آورد، من محال ایروان گشته». استرآبادی، صص ۲۵۱ و ۲۵۲.(م.ف).

۴ در این باره نک: استرآبادی، صص ۲۵۲ و ۲۵۳.(م.ف).
۵ همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد این نبرد، نبرد معروف و مهم اغوارد است که نویسنده آلمانی به‌طور مختصر از آن به عنوان جنگ بزرگ آریاچای یاد کرده است. رک: پورگشتال، ج ۴، صص ۳۱۶۳ و ۳۲۱۳. درباره تاریخ وقوع نبرد، آبراهام کرتی می‌نویسد که: عبدالله پاشا روز شنبه (۲۵ محرم ۱۱۴۸ هـ / ۱۷ ژوئن ۱۷۳۵م) با سپاه خود فرامی‌رسد و در محل اغورد از اعمال ایروان، در دو فرسنگی اردوی نادر فرود می‌آید... و روز بعد جنگی میان آنها روی می‌دهد... رک: فلسفی، ص ۱۶۳. و استرآبادی نیز، تاریخ وقوع این نبرد را که به پیروزی نادر منتهی شد روز یکشنبه ۲۶ محرم می‌نویسد. (استرآبادی، ص ۲۵۴). عجیب آنکه آبراهام ایروانی به نام این نبرد و همچنین به تپه معروف و مشهور

در نخستین رویارویی‌اش، نادر عقب‌نشینی کرد. ایرانیان برای مدت یک ساعت عقب‌نشینی کردند، برای ایجاد این توهم که آنها در حال فرار از میدان جنگ هستند. هنگامی که عثمانی‌ها شاهد گریز ساختگی شدند، آنها حصارهایشان را ترک کردند و به تعقیب سپاه ایران پرداختند. سپاه عثمانی آنقدر بزرگ بود که چشم انسان حتی از بالا نمی‌توانست آنها را با یک نظر ببیند. همه تنگه‌ها، صخره‌ها، پرتگاه‌ها، کوه‌ها، تپه‌ها و دشت‌ها با سربازان عثمانی پر بودند، که به کرم‌های خزیده در روی زمین شبیه بودند. هنگامی که به قدر کافی عقب‌نشینی برای به دام انداختن تمام عثمانی‌های خارج از استحکاماتشان انجام شد، نادر سپاهش را برای مواجهه با دشمن برگرداند. دو سپاه درگیر شدند و به کشتار یکدیگر پرداختند. خدا رحم کند! همه دشت با اجساد پر شد و خاک با خون مردان جنگی پوشیده شد. سنگ‌ها، بوته‌ها و زمین دیگر قابل رؤیت نبودند، بلکه فقط بدن‌های مردان افتاده و اسب‌های مرده قابل رؤیت بودند. کسی نمی‌توانست بدون لگد کردن جسدی عبور نماید. نادر بر سپاه عثمانی پیروز شد. او ایشان را به پشت «مانزیکرت»^۱ و «حسن قلعه»^۲ پس راند.

عبدالله پاشا دستگیر شد و به نزد نادر آورده شد، که او را کشت.^۳ نادر او را به خاک

«مراد تپه» یا «آق تپه» که نادر با اردوی خود در آن فرود آمد و مورخان معاصر نادر و پس از آن به آن پرداخته‌اند اشاره‌ای نمی‌نمایند. آبراهام کرتی درباره تپه مزبور چنین می‌نویسد: «نادر با هیجده هزار سپاهی در محل آق تپه یا تپه سفید اردو می‌زند. خرگاه مخصوص وی را بر فراز تپه برپای می‌کنند و اطراف تپه را با سه چهار دیوار به بلندی شش ذراع، به شکل نیم‌دایره محصور می‌سازند، تا در صورت حمله ناگهانی سپاهیان ترک، از آنجا با توپ و تفنگ از خود دفاع بتوانند کرد. نک: فلسفی، ص ۱۶۳. همچنین درباره تپه مزبور نک: استرآبادی، ص ۲۵۵ و در تعلیقات ص ۶۹۳ همین کتاب درباره «مراد تپه» چنین می‌خوانیم: نام تپه‌ای است در باغ‌آورد به دو فرسخی کوه آرای از شعب کوه‌الاقزی. مینورسکی مراد تپه را همان نام فارسی اغوارد می‌داند که در زبان ارمنی به آن اغوارد می‌گویند و محل آن را در غرب ایروان می‌نویسد: رک: مینورسکی، پاورقی شماره ۱، ص ۵۱. این تپه قبل از این فتح به «آق تپه» یا «تپه سفید» موسوم بود و پس از فتح نادر در آنجا مطابق نوشته استرآبادی (ص ۲۵۵) به مراد تپه و به گفته آبراهام کرتی (فلسفی، ص ۱۶۳) به مبارک تپه معروف شد. (م.ف.)

1 Manzikert

2 Hasan kale

۳ گزارش واقعی متفاوت است. او در نبرد اغوارد در ۱۹ ژوئن ۱۷۳۵ کشته شد. نگاه کنید: بورتیان، وقایع‌نگاری آبراهام کرتی، صص ۳۹-۴۰ (م.ا). همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد نبرد مذکور همان نبرد معروف اغوارد است که در ۱۸ یا ۱۹ ژوئن ۱۷۳۵ میان نادر و عثمانی‌ها روی داد که به کشته شدن سرعسکر عثمانی‌ها عبدالله پاشای کوپرلو اوغلو انجامید. ولی متأسفانه نویسنده کتاب به نام آن اشاره‌ای نمی‌نماید و مترجم محترم این کتاب نیز گویا در اینجا مرتکب اشتباهی شده است. او نبرد مذکور را غیر از نبرد اغوارد می‌داند. همچنین برخلاف نوشته آبراهام ایروانی که کشته شدن سرعسکر عثمانی‌ها را در حضور نادر و توسط او بیان می‌دارد، دیگر نویسندگان آن دوره و یا نزدیک به

سپرد و یک آرامگاه بر بالای قبرش بنا کرد، تا آن نشان پیروزی نادر بر عثمانی‌ها^۱ باشد.^۲ ایرانیان غنایم زیادی از سپاه عثمانی گرفتند.^۳ سپس نادر با سپاهش به حوالی وان پیشروی نمود. او در اینجا همه دهکده‌هایی که توسط ارامنه تابع عثمانی مسکون بودند را از جمعیت خالی نمود. او ده‌ها هزار مرد جوان، زنان و کودکان را به اسارت گرفت و ایشان را به خراسان فرستاد.^۴

سپس نادر به ایران بازگشت، اما به اصفهان نرفت بلکه او در جایی به نام مُغان^۵ اردو زد. او فرستادگانی را به سوی بزرگان سرتاسر ایران برای حضور در نزد خود فرستاد. او ایشان را به یک انجمن عمومی دعوت نمود، با ایشان گفت‌وگو کرد و این‌گونه بیان

آن دوره این مسئله را به شکل دیگری بیان می‌نماید. استرآبادی می‌نویسد که پس از شکست عثمانی‌ها، وقتی سرعسکر عثمانی‌ها را به نزد نادر آوردند، گویا او از این مسئله زیاد اظهار رضایت ننمود و از اینکه سپاهیانش نتوانستند سرعسکر عثمانی را زنده به حضور او بیاورند متأثر گردید. رک: استرآبادی، ص ۲۵۴. آبراهام کرتی نیز در این باره چنین می‌گوید: «در نبردی که میان ایشان روی داد طهماسب‌قلی‌خان پیروز می‌شود، عبدالله پاشا به قتل می‌رسد». رک: فلسفی، ص ۱۶۳. و همچنین درباره کشته شدن سرعسکر عثمانی‌ها رک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۲۱۳. دو کتاب اخیر اشاره‌ای به کشته شدن سرعسکر عثمانی در حضور نادر و به دستور او نمی‌کنند. (م.ف.)

۱ در متن «ترک‌ها». (م.ف.)

۲ در حقیقت یک چنین بنای تاریخی ساخته شد. بورتیان، وقایع نگاری آبراهام کرتی، صص ۴۲-۴۴. (م.ا.) نویسنده کتاب «تاریخ جنگ‌ها» در متن دچار اشتباهی شده است. زیرا که جسد عبدالله پاشا به قارص برده شد و در آنجا به خاک سپرده شد و نادر به افتخار این پیروزی دستور داد بنایی در محل پیروزی نبرد ساخته شود. بر آرامگاه عبدالله پاشا در قارص. همان‌گونه که مترجم انگلیسی کتاب اشاره می‌نماید این بنای تاریخی به دستور نادر بر فراز «آق تپه» ساخته شد. آبراهام کرتی خلیفه در این باره چنین می‌گوید: «پس از این پیروزی طهماسب‌قلی‌خان نام آق تپه را به مبارک تپه مبدل می‌کند و یک روز او را با جمعی از سرداران خود بالای تپه می‌برد و دستور می‌دهد که در آنجا به یادگار آن فتح، در محل خرگاه وی، بنایی به شکل همان خرگاه بسازند. و به او دستور می‌دهد که با ملوک مکرثوم نام، در کار ساختمان بنای مذکور و مخارج آن نظارت کنند. دو نفر معتمد یا سرکار را هم مأمور می‌کند که در تهیه گچ و سنگ از دهکده‌های اطراف، و انجام دادن کار بنا با ایشان دستیاری کنند و صورت مخارج را مهیا سازند. خلیفه به دستور خان بی‌درنگ به ساختن بنای یادبود اقدام می‌کند و چهل روزه آن را به پایان می‌رساند. این بنا شبیه به خرگاهی بوده است که گنبدی داشته باشد». نک: فلسفی، ص ۱۶۳. (م.ف.)

۳ در این باره نک: استرآبادی، صص ۲۵۴ و ۲۵۵. استرآبادی در ص ۲۵۴ تعداد تلفات عثمانی‌ها را بیش از پنجاه هزار نفر می‌نویسد. و آبراهام کرتی نیز می‌نویسد که از سپاهیان ترک چهل هزار تن و از سپاه نادر فقط از پانزده تا بیست نفر کشته می‌شوند. رک: فلسفی، ص ۱۶۳. مورخ آلمانی نیز با وجود اینکه به طور مختصر از این نبرد گفت‌وگو می‌نماید و دلیل آن را نیز این چنین عنوان می‌دارد که «در تواریخ عثمانی خبری از این مصیبت مذکور نیست»، ولی با این همه می‌نویسد که: «تراک شکست عظیمی خوردند و تمام لشکر آنها معدوم و منهدم شده همه اردوی ایشان نصیب و کسب ایرانیان گردید». نک: پورگشتال، ج ۴، ص ۳۲۱۳. و با این توصیف، ابعاد شکست عثمانی‌ها را در این نبرد بیان می‌دارد. (م.ف.)

۴ در این باره نک: گزارشات آبراهام کرتی خلیفه در: فلسفی، ص ۱۶۴. (م.ف.)

۵ Mogan. متن به غلط به «دامغان» که در عراق عجم است اشاره دارد. (م.ا.)

داشت: «آیا شما می‌دانید چرا من شما را احضار کرده‌ام؟ چند سال است که من به نام شما شمشیر می‌زنم، با دشمن جنگ کردم، و افغان‌ها، عثمانی‌ها را راندم، و مسکوی‌ها را از شهرهای ایرانیان خارج کردم، این را به اتمام رسانیدم، اکنون من به اینجا آمده‌ام برای اینکه شما یک شاه جدید انتخاب کنید». بزرگان سخنان نادر را شنیدند و ساکت باقی ماندند. او سخنانش را سه بار تکرار کرد. سپس دو نفر از اشراف بزرگ این‌گونه جواب دادند: «سرور، چون شما این را در سخنانتان ذکر کردید، با موافقت شما ما مایلیم که شما شاه پهناسب را بر تخت حکمروایی ما برگردانید» نادر با پاسخ‌های آنها خشمگین شد و فرمان اعدام آنها را داد و آنها کشته شدند. سپس او سخنانش را تکرار کرد و پرسید: «تصمیم شما چیست؟» آنها که با ترس آکنده بودند، یک صدا سه بار بیان کردند: «شما شاه ما هستید». سپس نادر جواب داد: «اگر شما به راستی خواستار پذیرفتن من به تخت هستید، شما می‌بایست قیومیت خودتان را به صورت کتبی به من واگذار نمایید». آنها همه نامه‌ایشان را نوشتند و مهرهایشان را برای مستند کردن تصدیق به اینکه «نادر، شاه ما است و ما فرمانروای دیگری را به رسمیت نمی‌شناسیم»، گزاردند. آنها آن را با سند مراسم اعطاء لقب به او تقدیم کردند، یک جشن ترتیب دادند که چند روز طول کشید و [به این ترتیب] او شاه شد.^۲

نادر پس از این فرستاده‌ای را به نام «عبدالله پاشا»^۳ به نزد سلطان محمود ثانی، با درخواست از او برای بازگرداندن تمام^۴ اسیران جنگی ایران اعزام نمود. سلطان، سفیر را

۱ to accept. متن اصطلاح فارسی «قبول» (qabul) را دارد. (م.ا).

۲ گزارش صعود نادر به تخت اگرچه به اختصار بیان شد [اما] از بقیه منابع اصلی دیگر متفاوت نیست. (م.ا). همان‌گونه که در ابتدای کتاب حاضر آمده است آبراهام کرتی خلیفه به دعوت نادر در مجمع دشت مغان حضور به هم رسانید. او وقایع آنجا را به‌طور مفصل در کتابی با عنوان تاریخ من و نادر، شاه ایران آورده است. قسمت‌هایی از آن کتاب که در ارتباط با مقدمات آشنایی خلیفه ارمنی با نادر و تعریف مجلس دشت مغان و اتفاقات گوناگون آن مجلس و تشریفات انتخاب نادر به پادشاهی ایران و ترتیب تاجگذاری اوست، ترجمه شده است. برای آگاهی از توصیفات خلیفه ارمنی در این باره رک: سپنتا، عبدالحسین؛ هاناتیان، استیفان، فصل بیست و هشتم الی فصل چهل و هشتم (صص ۱۰۶-۱۶۶)، فلسفی، صص ۱۶۶-۱۸۲. (م.ف).

۳ فرستاده یک پاشا نبود، بلکه یک نجیب‌زاده ایرانی به نام «عبدل قلی‌خان زنگنه» بود، یک پاشای ترک «گنج‌علی» حکمران پیشین گنجه، فرستاده ایران را همراهی کرد. (م.ا). استرآبادی نام فرستاده نادر را به دربار عثمانی «عبدالباقی‌خان زنگنه»، که از امراء معتبر بود، می‌نویسد. نک: استرآبادی، ص ۲۷۴. (م.ف).

۴ every. متن اصطلاح فارسی «هر قدر» (har qadar) را دارد. (م.ا).

با افتخار بزرگ پذیرفت و فرمان داد که آنها اسیران ایرانی را از هر ایالت جمع نمایند، ایشان را آزاد نمود، و به ایشان اجازه بازگشت به وطنشان را داد. این عمل به نحو ممکن انجام شد.^۱ به این ترتیب نادر، شاه ایرانیان شد و یک قرارداد صلح میان ایرانیان و عثمانی‌ها منعقد شد.^۲

پیشگش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱ آبراهام ایروانی این مطالب را به اختصار بیان نموده است. او مطالبات نادر را از عثمانی منحصر به درخواست او نسبت به استرداد اسرای جنگی ایرانی نموده، در صورتی که مهم‌ترین مطالبات و درخواست‌های نادر از عثمانی‌ها مربوط به درخواست پذیرش پیشنهادات مذهبی او می‌باشد که برای ایجاد وحدت میان دو قدرت ایران و عثمانی ضروری می‌دانست. (م.ف.)

۲ این جمله در نسخه MSA نیست. (م.ا.) لازم به ذکر است که در ترجمه انگلیسی کتاب حاضر پس از پایان فصل ۲۱ عبارت «پایان» و «آمین» آمده است و در پاورقی نیز توضیحی مبنی بر اینکه در نسخه MSB چندین ورق اضافی است که مربوط به اعلام شهرها، رودخانه‌ها و... می‌باشد، آمده است. در ترجمه فارسی، این مطالب از این قسمت حذف گردید و به پایان فصل ۲۲ که فصل پایانی است، موکول گردید. (م.ف.)

فصل بیست و دوم^۱

[عملیات نادر، ۱۷۳۶-۱۷۳۸]

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نادر برای مدت چهل روز برای دریافت تبریکات مرسوم و پیشکش‌هایی از سوی اشراف سرتاسر ایران، در مغان توقف کرد. خزانه‌اش با نقدینه و سنگ‌های گران‌قیمت پُر شد. فرستاده سلطان عثمانی با یک نامه رسید که بیان می‌داشت: «شاهتان را آزاد نمایید، او را به تخت بازگردانید، و ما یک صلح با شما منعقد خواهیم کرد». نادر جواب داد: «هنگامی که شما سلطان قانونی‌تان را به تخت بازگردانید، من نیز چنین خواهم کرد». همان‌گونه که ذکر شد عثمانی‌ها^۲، سلطان احمد را عزل کرده بودند و سلطان محمود را به جایش گذاشته بودند. سلطان پاسخ داد: «سلطان احمد یک مرد خوش‌اقبال^۳ نبود، ما او را برداشتیم و به جای او [فرد] دیگری را گذاشتیم». نادر پاسخ داد: «دقیقا مانند سلطان شما، شاه من نیز یک مرد خوش‌اقبال نبود. بنابراین من او را عوض کردم و جایش را گرفتم». عثمانی‌ها با دریافت موقعیت نومیدکننده‌اش، صلح را منعقد کردند. سپس نادرشاه^۴ مغان را ترک کرد و علیه لزگی‌ها رفت. او به دهکده‌ای به نام «ارکاش»^۵ که در مناطق کوهستانی قرار

۱ نسخه MSA دوازده ورق اضافی دارد که بزرگ‌تر هستند و در کاغذ متفاوت نوشته شده‌اند. دو ورق اولی [87b-87a] جزئیات انتخاب نادر را تکرار می‌کنند. ورق‌های 88a-90b ادامه روایت فوق در فتح قندهار و استرداد مرزهای دولت صفویه هستند. باقی سفید هستند. نسخه MSA یا نسخه MSB سرفصل ندارند، اما توسط مترجم اضافه شده است. (م.ا.)

۲ در متن «ترکها» (م.ف.)

۳ fortunate. آبراهام اصطلاح غربی (fortuna) (به معنی خوشیخت، خوش اقبال) را بکار می‌برد. (م.ا.)

۴ اکنون آبراهام به نادر به عنوان «قیصر»، «شاه»، اشاره می‌کند. (م.ا.)

داشت، رسید. آنجا کوه بزرگی است که مسلمانان به آن «قره مراد»^۱ و ارامنه، تساقکوانوتس^۲ می‌گویند. او مجبور بود که از این کوه عبور نماید تا به لزگی‌ها برسد. یک [روز] صبح زود او دید که این کوه و دره‌های آن با مارها پر شدند. او توانست از آن عبور کند. نادرشاه شگفت‌زده شد. او منجمان معتبرش و دانشمندان را فراخواند و از ایشان پرسید: «دلیل اینکه مسیرم با این همه مار پوشیده شده است چیست؟». آنها پاسخ دادند: «هر سی سال یک مرتبه، مارها یک نبرد در کوه ماسیس^۳، جایی که شاه مارها واقع شده است، دارند. حالا بعد از آن نبرد قرار می‌گیرد. سپس نادرشاه فرمان داد که حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ مرد از دهکده «شنگوان»^۴ - یک آبادی با حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ خانوار - آورده شوند. آنها مارگیر و ساحران مار بودند، که «سانجیز»^۵ نامیده می‌شدند. آنها موفق به گرفتن و کشتن همه مارها شدند. سپس آنها مارها را با باروت^۶ پوشاندند و آنها را سوزاندند.^۷ سپس سپاهیان بدون تأخیر بیشتر عبور کردند و به قلمرو لزگی‌ها وارد شدند. آنها جنگیدند و لزگی‌ها را شکست دادند و نادرشاه همه سرزمین آنها را گرفت.

سپس نادرشاه به ایران بازگشت و با ۱۸۰،۰۰۰ مرد کاملاً مسلح و کاملاً آماده به قندهار پیشروی کرد. هشتاد روز بعد، او به حومه شهر رسید و در حدود شش ساعتی آن اردو زد. او فرستاده‌ای را برای درخواست از افغان‌ها به تسلیم قلعه فرستاد. آنها پاسخ دادند: «ما تسلیم نخواهیم شد». نادرشاه عصبانی شد و به «علی‌قلی‌خان خراسانی» فرمان یورش و کشتن ساکنان دهکده‌های پیرامون را داد، که او برای مدت بیست و هشت روز به این عمل پرداخت. به علاوه نادر به مسدود کردن جاده کابل [به قندهار] اقدام نمود و به نیروهای کمکی افغان اجازه دسترسی به قندهار را نداد. به هر حال ۱۳۴،۰۰۰ افغان در قندهار وجود داشت، بدین سبب آنها نیروهای کافی برای مقاومت در برابر ایرانیان را داشتند.

نادرشاه کاملاً قندهار را محاصره کرد و برای مدت نه ماه آنجا را در محاصره داشت.^۸

1 kara Murad

2 Tsaghkevanots

۳ Masis. نام دیگر کوه آرات.(م.ا.)

4 shankvan

۵ sunjis. احتمالاً به دلیل قرار داشتن در محدوده «سانجا» و رودخانه‌ای در داغستان نامگذاری شده است.(م.ا.)

۶ gunpowder. متن اصطلاح فارسی «باروت» (barut) را دارد.(م.ا.)

۷ این حادثه غیرعادی در هیچ منبع دیگری اشاره نشده است.(م.ا.)

۸ نادر به منظور ایستادگی در زمستان یک شهر کاملاً جدید در دو مایلی جنوب شرقی قندهار، به نام نادرآباد ساخت.(م.ا.)

پس از نه ماه او به شهر نزدیک شد و به نزدیک دیوارهای بلند آن رسید. قندهار یک شهر خوب است؛ کمتر شهری به زیبایی و رونق آنجا وجود دارد. آن در چنان جای بلندی واقع شده است که شخص احساس می‌کند به ستاره‌ها نزدیک است.^۱ نادرشاه مصمم به گرفتن آن بود. او بالاخره پس از یک تأخیر طولانی تصمیم به اقدام گرفت. او شمشیرش را غلاف نکرد و در پیشاپیش سپاهیان پیشروی نمود. سپاهیان از شاه پیروی کردند، از شمشیرزنان یا آتش دشمن نهراسیدند. افغان‌ها سنگ‌های بزرگ از قلعه بر سرهای ایرانیان می‌ریختند. سنگ‌ها از چنان ارتفاعی می‌افتادند که به هزاران قطعه تقسیم می‌شدند. خدا رحم کند! زمین و آسمان به لرزه افتاد. در نهایت ایرانیان به شهر وارد شدند. پس از نه روز جنگ بی‌امان و خونین، افغان‌ها طعمه شمشیر شدند. نادرشاه قندهار را گرفت.^۲

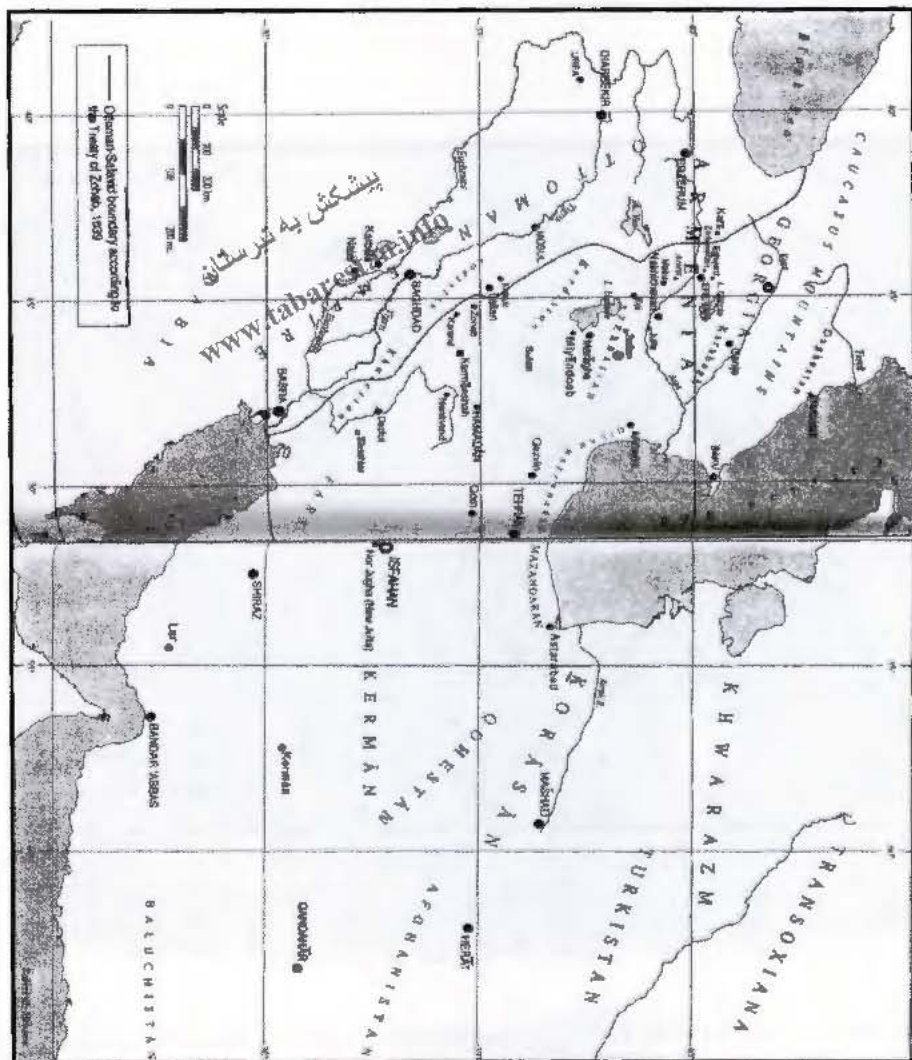
پایان

آمین^۳

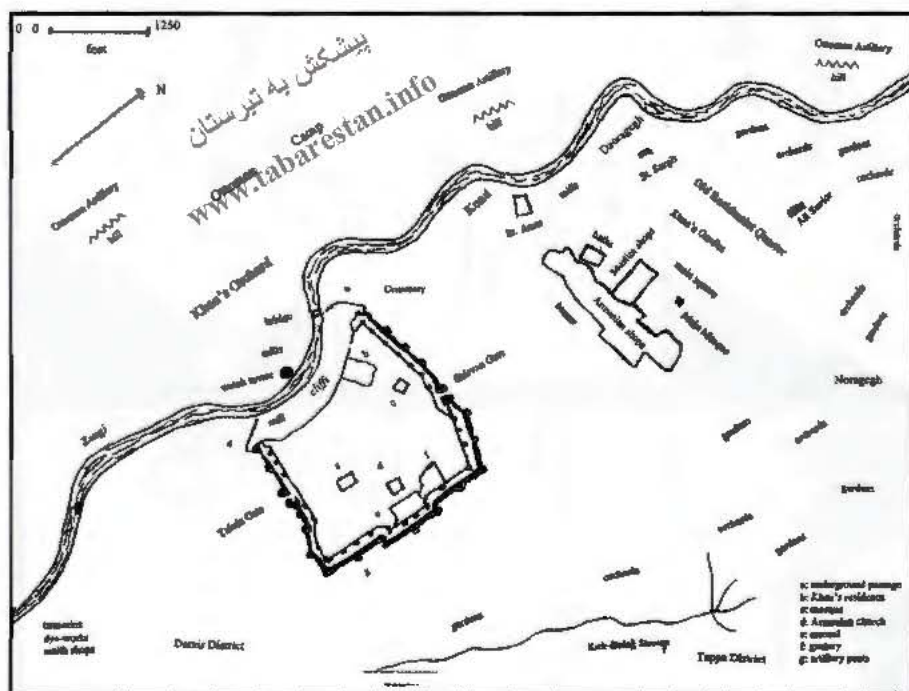
۱ قلعه نزدیک برآمدگی قیتول ساخته شده. آن دیوارهای عظیمی داشت، برخی از آنها ۳۰ پا پهنا داشتند. (م.ا.) «قیتول» (Qaitul) قلعه‌ای بود در قسمت جنوب قندهار بر فراز کوه. نک: استرآبادی، ص ۳۰۱. (م.ف.)
 ۲ دژ ویران شد و ساکنان به نادرآباد کوچانده شدند. (م.ا.)
 ۳ نسخه MSB نه ورق اضافی [87b-83a] دارد، که یک فهرست محدود از شهرهای مختلف، رودخانه‌ها، و دیگر مکان‌های جغرافیایی در متن است. (م.ا.)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

ضمائم نقشه‌ها و شکل‌ها



نقشه شماره ۱: اماکن جغرافیایی ذکر شده در متن



نقشه شماره ۲: شهر و دژهای ایروان هنگام محاصره سال ۱۷۲۴ میلادی



شکل شماره ۱: نبرد نادر با اشرف افغان در مهماندوست در سال ۱۱۴۲ هجری قمری و انهزام آنها بدست نادر



شکل شماره ۲: جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افغانها در سومین رویارویی بدست نادر
در سال ۱۱۴۲ هجری قمری



شکل شماره ۳: تسخیر دارالسلطنه هرات و پایان کار افغانها در سال ۱۱۴۳ هجری قمری
بدست نادر



شکل شماره ۴: نبرد میان نادر با عثمان پاشای سرعسکر در قرا تپه و به قتل رسیدن سرعسکر
در ۱۱۴۶ هجری قمری



شکل شماره ۵: فتح دارالقرار قندهار در سال ۱۱۵۰ هجری قمری بدست نادر

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

گزیده کتاب‌شناسی
[مترجم انگلیسی]

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

- Abraham Erewants'i, Patmut'iwn Paterazmats'n, 1721-1736 t'owi. venice [san lazzaro], 1977.
- Abraham Erewants'i. Patmut'iwn Paterazmats'n, 1721-1736. Yerevan, 1938.
- Abraham Erewants'i. Istoriia Voin, 1721-1736. Erevan. 1939.
- Abraham Erewants'i. Omebis istoria. Tbilisi, 1976.
- Adamec, ludwig, ed. Historical Gazetteer of Iran. Graz, 1976-1989.
- Arunova, M.R. and Ashrafian, K.Z. Gosudarstvo Nadir-shakha Afshara. Moscow, 1958.
- Barsamian, kh. The Calendar of the Armenian church, New York, 1995.
- Birashk, A. A Comparative calendar of the Iranian, Muslim Lunar, and Christian Eras. New York, 1992.
- Bournoutian, G.A. The khanate of Erevan under Qajar Rule, 1795-1828. Costa Mesa, 1992.
- Bournoutian, G. A. A History of Qarabagh. Costa Mesa, 1994.
- Bournoutian, G.A. Russia and the Armenians of Transcaucasia: A Documentary Record, 1797-1889. Costa Mesa, 1998.
- Bournoutian, G.A. The chronicle of Abraham of Crete. Costa Mesa, 1999.
- Bournoutian, G.A. "The Armenian Community of Isfahan in the seventeenth century", The Armenian Review 24-25 (1971-1972), 27-45, 33-50.
- A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the 17th and 18th centuries. London, 1939.
- Fraser, J. The History of Nadir shah. London. 1742.
- Gilanentz, Petros Di Sarkis. The chronicle of Petros Di Sarkis Di Gilanentz. Lisbon, 1959.
- Hakob Shemakhets'i. Pokhodi Takhmasp kuli-khana i izbranie ego shakhom.

Erevan, 1932.

- Hakobyan T'. kh. Erevani Patmut' i wneġ, 1500-1800. Erevan, 1971.
- Hammer - Purgstall, Baron J. von. Historire de L'Empire ottoman. Vol. IV, Tehran (Persian translation), 1368/1989.
- Hanway, J. An Historical Account of the British Trade over the caspian Sea. London, 1753.
- Krusinski, J. D. The History of the Late Revolutions of Persia. London, 1740.
- Lang, D. M. The Last years of the Georgian Monarchy, 1658-1832. New York, 1967.
- Lockhart, L. Nadir shah. London, 1938.
- Lockhart, L. The Fall of the safavi Dynasty and the Afghan occupation of Persia. Cambridge, 1958.
- Maksoudian. Krikor. Chosen of God: The Election of the Catholicos of All Armenians. New York, 1995.
- Mohammad Mahdiġ kowkabiġ Astaraġbaġdiġ, Miġrzaġ. Jahaġngošaġy-e Naġderiġ. Tehran, 1341/1962.
- Mohammad Kaġzem Marviġ. 'Aġlam-aġraġy-e Naġderiġ. Tehran, 1368/1990.
- Qoduġsiġ, Mohammad Hosein, Naġder-naġme. Mašhad, 1339/1960.

کتاب‌شناسی [مترجم فارسی]

پیشکش به نبرستان
www.tabarestan.info

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، (۱۳۶۶).
- استرآبادی، میرزاهدی خان؛ جهانگشای نادری، به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، (۱۳۷۷).
- اوزون چارشی لی، اسماعیل حق، تاریخ عثمانی، ج اول، از تشکیل دولت عثمانی تا فتح استانبول، ترجمه دکتر ایرج نویخت، تهران، کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- پاسدر ماجیان، هراند؛ تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، تهران، زرین، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- پاکچی، احمد؛ «ابوحنیفه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج پنجم، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، (۱۳۷۲).
- پورگشتال، هامر؛ تاریخ امپراطوری عثمانی، ج چهارم، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، (۱۳۸۷).
- حزین لاهیجی؛ تاریخ حزین، اصفهان، کتابفروشی تایید اصفهان، چاپ سوم، ۱۳۳۲.
- دهخدا، لغت‌نامه.
- سینتا، عبدالحسین؛ هانانیان، استیفان؛ منتخباتی از یادداشت‌های آبراهام گاتوگی گوس، تهران، انتشارات وحید، چاپ دوم، مهرماه ۱۳۴۷.
- فلسفی، نصرالله؛ چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- گیلانتز، پطرس دی سرگیس؛ سقوط اصفهان (گزارش‌های گیلانتز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان)، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گله، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- لکهارت، لارنس؛ انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی‌عماد، تهران، ۱۳۴۲.
- لکهارت، لارنس؛ نادرشاه، تهران، انتشارات دستان، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

- متسویی، فوما؛ ارمنستان در زمان تیمور لنگ، ترجمه ح. صدیق، تبریز، کتاب ساوالان، چاپ اول، ۲۵۳۷.
- مستوفی، محمدحسن، زبدةالتواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- مصاحب، دائرةالمعارف فارسی.
- مینورسکی، و؛ تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران، کتاب‌های سیمرغ، (وابسته به موسسه انتشارات امیرکبیر) چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ووسینچ، وین؛ تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۶.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.

نمایه

ابن ندیم: ۱۲۹، ۱۷۱
 اجمیادوین: ۷، ۲۱، ۲۲، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۵۹
 ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۱۵۸
 احمدییک: ۷۴
 احمدپاشا: ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵
 ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸
 ادرنه: ۸۷
 ادسا: ۹۸
 اراک: ۷۰
 ارمنه: ۷، ۹، ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴
 ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۵
 ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۹
 ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸
 اردلان: ۱۰۲
 ارزروم: ۲۰، ۲۳، ۳۹، ۴۱، ۷۸، ۱۰۱، ۱۴۴
 ارکاش: ۱۵۷
 ارمنستان: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳
 ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۴۴، ۴۷، ۷۵
 ۷۶، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۵
 ارمنستان شرقی: ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸
 ارومیه: ۶۶
 استانبول: ۲۵، ۳۹، ۴۰، ۵۳، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۸۵
 ۸۸، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۳۹
 استرآبادی: ۱۷۱
 اسدآباد: ۷۳، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴
 اسکودار: ۸۶، ۸۷
 اشرف آباد: ۱۱۷

T

آب کوران: ۹۳، ۱۲۴
 آبراهام ایروانی: ۳، ۴، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۱
 ۲۴، ۲۸، ۱۴۰
 آبراهام خوشابی: ۲۲
 آبراهام کرتی: ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۱۵۴
 آخوریان: ۴۲، ۱۵۱
 آذربایجان: ۱۸، ۲۹، ۶۶، ۱۲۱
 آراخوز: ۱۴۷، ۱۴۸
 آرات: ۱۵۸
 آراغوی: ۳۳
 آراموز: ۱۴۷، ۱۴۸
 آریه جای: ۴۲، ۱۵۲
 آرموتان: ۸۷
 آرینج: ۵۱
 آستراخان: ۲۱
 آسیای صغیر: ۴۹
 آشتاراک: ۴۲
 آشور: ۸۵
 آغادزور: ۱۴۷
 آق تپه: ۱۵۳، ۱۵۴
 آلبانی: ۱۰۶، ۱۴۵
 آمریکا: ۱۳، ۲۹
 آناتولی: ۱۷، ۳۹
 آیونا، ۱۳، ۳۰

الف

ابراهیم پاشا، ۳۹

اصفهان: ۸، ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۹،	۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۲
۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۵، ۸۷	ایزیت: ۸۶
۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۴	ایوب سلطان: ۸۷
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲	ب
۱۲۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴	باباخان: ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۸
اغوارد: ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۴۲، ۴۷، ۱۵۲	باباگورگور: ۸۶
۱۵۳	بابل: ۸۱، ۸۲، ۱۲۷
افشار: ۳۳، ۸۸	باجلان: ۷۴، ۸۲، ۱۱۴
افغان: ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶	باراداکچیان: ۳۰
۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۶۹، ۷۰، ۷۳	بارخاداران: ۵۳
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱	باغ آورد (باغاورد): ۱۹، ۲۰، ۱۵۲، ۱۵۳
۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵	باکو: ۱۷
۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۸	بایزید: ۴۸
۱۵۹، ۱۶۳	برخوردارخان: ۹۵
اکیاتانا: ۳۵	برکلی: ۳۰
الله قلی خان: ۶۶	بروجرد: ۹۸، ۱۰۰
اوج کلیسا: ۲۱، ۲۲	بغداد: ۸، ۱۷، ۱۹، ۶۶، ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵
اورشلیم: ۸۰	۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
اوریل: ۸۶	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
اوزون چارشی لی: ۱۷۱	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰
ایران: ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷	بورنوتیان (جورج): ۳، ۴، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۹
۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷	۳۷، ۵۰، ۵۶، ۵۹، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴
۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۸، ۶۹، ۷۰	بولی: ۸۶
۷۱، ۷۶، ۸۱، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷	بیزانس: ۳۹، ۹۸
۹۸، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲	بیستون: ۷۵، ۸۵، ۱۱۴
۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲	بین‌النهرین: ۳۵، ۹۸
۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	پ
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	پاراکار: ۵۱
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	پارون: ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۶۲
ایروان: ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵	پاسدرماجیان: ۲۳، ۱۴۵
۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴	پاکچی: ۱۷۱
۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴	پریا: ۸۷
۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۸۷	پطرزبورگ: ۱۷
۹۱، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۲	

چلغا: ۳۴، ۱۲۱
جوملان: ۱۲۳، ۱۳۸
جوملقان: ۱۲۳
جوهاير: ۵۲
جيفت لاک: ۸۷

چ

چاگوری: ۱۳
چرکستان: ۱۹
چهارمجال: ۱۲۳
چهل آسیاب: ۵۴، ۵۲

ح

حزین لاهیجی: ۱۷۱
حسن پاشا: ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵
حسن قلعه: ۹، ۱۵۱، ۱۵۳
حسن قلی خان: ۸۸
حسین پاشا: ۱۳۳
حق نظر: ۱۳۴
حله: ۱۲۷، ۱۳۰
حیدر: ۷۷، ۷۹

خ

خان باغ: ۵۶
خانا: ۱۱۴
خراسان: ۸، ۹، ۱۸، ۵۹، ۸۶، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۴
خرم آباد: ۱۲۴، ۱۲۷
خرمشهر: ۹۵
خوی: ۷، ۶۵، ۶۶

د

دارینوتس: ۵۲
داریوش: ۷۵
داغستان: ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۳۳، ۱۵۸

بطرس: ۲۰، ۲۱

بطر کبیر: ۱۷، ۳۸

پورگشتال: ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴

ت

تابالو: ۸۶، ۱۲۶
تاجاره: ۸۳
تاجلیک: ۸۳
تارجیل: ۸۳
تارون: ۹۷
تاریجا: ۸۳
تالش: ۱۵۱
تبریز: ۷، ۸، ۱۶، ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۴۰
تراکیه: ۲۲
ترک (رودخانه): ۱۹
ترکیه: ۲۱، ۴۸، ۴۹، ۹۸
تساقکوانوتس: ۱۵۸
تفلیس: ۷، ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۵، ۶۵، ۹۱، ۹۷، ۱۰۹، ۱۴۳
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
توپال عثمان پاشا: ۸، ۱۹، ۱۳۲، ۱۳۷
توخماخ: ۹۸
تورون: ۱۰۱
توفتس: ۱۳
تویسرکان: ۷۷
تیگرانیان: ۲۱
تیمور پاشا: ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳
تیمور لنگ: ۱۷۲

ج

جلال: ۷۴، ۹۲

داویت: ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۱۱۸، ۱۳۴	زنکی (نام رودخانه): ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶
داویت بیگ: ۱۱۸	۶۴، ۵۷
دربند: ۱۷، ۱۹، ۹۸	زولفان: ۷۷، ۷۸
درگزین: ۷۰	زهاب: ۱۷، ۲۶، ۸۲، ۸۵، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۰
دریای خزر: ۱۷، ۲۱	۱۳۴
دریای سیاه: ۲۲	زهتاران: ۹۴، ۹۹
دزفول: ۸۹، ۹۴	زهرا ب خان: ۱۴۹، ۱۵۰
دزک: ۵۱	س
دزورگ: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴	ساروخان: ۸۹، ۱۰۱
دسگرد: ۱۲۳	ساری مصطفی پاشا: ۳۹، ۴۱، ۵۵
دشت مغان: ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۱۵۵	ساسانیان: ۷۵
دمیربولاغ: ۶۱	سالمایو: ۷۷
دهخدا: ۱۹، ۴۸، ۵۳، ۱۲۹	سالی بازار: ۸۷
دیار بکر: ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۷	سام بکی دالما: ۴۷
دیوان (نام مکان): ۸۷	سانی: ۱۳
و	ساوالان: ۷۶
راجرز: ۱۳	سبستیا: ۷۶
راماپو: ۱۳	سپنتا: ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۱۵۵
رجب پاشا: ۵۵	سرگیس: ۲۰، ۴۳، ۵۰، ۵۶
رستم پاشا: ۱۳۳	سعیدآباد (سعیدآوا): ۷۳، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴
رشت: ۱۹، ۹۳، ۱۴۴	سقیوس: ۲۴، ۴۷
رضاقلی خان شاملو: ۹۵	سقر: ۱۰۵
رمضان بیگ: ۶۱	سلطان احمد: ۳۹، ۴۱، ۵۵، ۶۴، ۸۱، ۹۷، ۱۱۴
رمضان خان: ۲۶، ۷۰، ۷۳، ۷۷، ۷۸	۱۵۷
رودوستو: ۲۲	سلطان محمد: ۷۳
روسیه: ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۳۸	سلطان محمود: ۷، ۳۱، ۵۳، ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۵۱
۱۴۳، ۹۳	۱۵۷، ۱۵۵
روم: ۲۳، ۳۹، ۸۵، ۹۸، ۱۵۲	سلطان مراد: ۱۸
ز	سلیمانیه: ۱۲۶
زعفران خان: ۹۳	سنت بطرزبورگ: ۱۷
زفران: ۸۳، ۸۵	سنقر: ۸۳
زالال: ۷۰، ۷۳	سندج: ۶۹، ۷۳، ۸۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷
زنکته: ۷۴، ۱۲۵، ۱۵۵	۱۲۴، ۱۱۴

طهماسب: ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۳۳، ۳۵، ۳۶،
۴۴، ۵۹، ۶۰، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳،
۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۱۷، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۵۵
طهماسب دوم: ۱۷، ۱۹، ۳۳، ۳۶
طهماسب قلی خان: ۹۱

ع

عباس علی بیگ: ۶۱، ۶۴
عبدل باشی خان: ۹۵
عبدالرحمان: ۹۷، ۹۹، ۱۰۰
عبدالرحمن پاشا: ۸۸
عبدالله پاشا: ۹، ۱۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۴،
۵۵، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۱۵۱، ۱۵۲،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
عبدالله پاشا کوپرلو: ۱۲، ۱۹، ۴۱، ۱۵۱
عثمان پاشا: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۶
علاءالدین بیگ: ۶۶
علی افندی: ۸۶
علی پاشا: ۹۹، ۱۱۳
علی مردان خان: ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۸

ف

فالیون: ۷، ۶۹، ۷۳
فرات: ۴۸، ۱۲۷، ۱۳۰
فرانسه: ۱۸، ۲۳
فرح آباد: ۳۴
فرندقان: ۱۲۳
فریدون خان: ۲۶، ۳۶
فلسفی: ۱۷۱
فوما: ۷۶

ق

قارص: ۲۰، ۳۹، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴
قازاروس: ۵۰، ۵۱

سویاتان: ۱۵۲

سوفان وردی: ۱۰۲، ۱۰۳

سهل آباد: ۷۷

سیجان: ۷۷

سزیر: ۱۳۰

سیمون: ۱۴۴، ۱۴۶

سینخ کوری: ۳۷

سیواس: ۲۳، ۷۶

ش

شاه سلطان حسین: ۷، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵
شاه صفی: ۱۸
شاه عباس: ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸
شماخی: ۹، ۲۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
شنکوان: ۱۵۸
شورجور: ۶۶
شوش: ۳۴
شوشتر: ۹۴
شهباز علی: ۷۸
شهنواز: ۳۸
شیخ جبار: ۱۳۹
شیخ علی بیگ: ۶۱، ۶۳
شیخ علی خان: ۷۵، ۹۵
شیخ ناصر: ۸۲
شیراز: ۲۹، ۹۲، ۹۴، ۱۱۰، ۱۳۹
شیروان: ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶،
۱۴۸

ص

صحنه: ۳۳، ۶۹، ۷۵، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴
صفویه: ۳، ۴، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۶،
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵
۱۵۷، ۸۸

ط

طاق کسری: ۷۵، ۸۵

قاسمیگ: ۶۳	کری: ۷، ۲۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵
قبرطای: ۱۹	کردستان: ۱۸
قرباغ: ۲۸، ۲۹، ۳۷	کرکوک: ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۷
قراچورلو: ۷۴، ۸۲	کرمانشاه: ۱۸، ۲۶، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶
قراقرلو: ۷۰، ۹۴	۸۳، ۸۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۴
قره بیار: ۱۰۱	کرد: ۷۵، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴، ۱۲۴
قره تپه: ۱۲۶	کرال: ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۱۲۴
قره گومروک: ۸۷	کرال کند: ۸۳
قره مراد: ۱۵۸	کسری: ۷۵، ۱۱۴
قره مصطفی پاشا: ۸۱، ۸۲	کلیسا کند: ۱۴۸
قسطنطنیه: ۸، ۲۳، ۲۶، ۴۷، ۵۳، ۸۱، ۸۹	کند: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۳۸
قصر شیرین: ۱۷، ۲۶، ۷۵	۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰
قققاز: ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۸	۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۷۸
۱۴۵	۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۵
قندهار: ۱۱، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۳۳، ۱۵۷، ۱۵۸	۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳
۱۶۷، ۱۵۹	۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴
قیزیل ایرماق: ۷۶	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
ک	کنستانتین (دوم): ۳۷، ۳۸، ۱۴۱
کاباجی: ۷۴، ۸۲	کنستانتینوپل: ۳۹
کاخت: ۱۴۹	کنگاور: ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴
کاختی: ۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰	کوپرلو: ۴۱، ۱۵۱
کاراپت: ۵۳، ۶۰، ۶۱	کوتاهیه: ۴۹
کاراکاشین: ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۵۸	کورو: ۳۷
کارتلی: ۳۳، ۳۶	کولومیا: ۱۳
کارشویکه: ۱۳۰	کهکیلویه: ۸۹
کارین: ۳۹	کهیا قاسم: ۱۲۶
کاستامسا: ۲۱	کیوکو: ۱۲۵
کاستری اوتا: ۱۳	ک
کاشان: ۱۲۳	گارنی: ۵۹
کالیفرنیا: ۳۰	گازرآباد: ۸۲، ۱۲۷، ۱۳۴
کاناکر: ۵۱	گاوآن: ۵۱
کانکیکات: ۱۳	گایداران: ۷۷
کچی قلعه: ۶۹	گرجستان: ۹، ۱۸، ۱۹، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۱۴۳

مجلوم بیگ: ۶۱
 محمدخان بلوچ: ۸۵
 محمد قاسم بیگ: ۶۳
 محمد قلی خان: ۳۸، ۳۷
 مختار: ۷۷، ۷۹
 مراد تپه: ۱۵۳
 مرنند: ۶۶، ۱۰۵
 مزدا: ۱۳
 مستوفی: ۱۷۲
 مسکوی: ۹، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۹۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵
 مشهد: ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۴۰
 مصطفی پاشا: ۳۹، ۴۱، ۸۳، ۸۵
 مغان: ۲۱، ۲۲، ۱۵۵، ۱۵۷
 مکر توم: ۲۴، ۴۳، ۷۶، ۱۵۴
 مندلی: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴
 منگسر: ۴۰
 موتساکن: ۵۳
 موزدوق: ۱۹
 موش بولاغ: ۸۳
 موصل: ۱۸، ۸۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۳۳
 مهر علی خان: ۴۲، ۵۳، ۶۲، ۶۳
 میانتاش: ۷۵، ۸۵، ۱۱۴، ۱۲۴
 میرویس: ۳۱، ۸۴
 میناس: ۲۱، ۸۷، ۱۰۱
 میناسیان: ۲۱
 مینورسکی: ۱۷۲
 ن
 نادرشاه: ۲۰، ۲۱، ۸۸، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۵۸
 نخبوان: ۲۹، ۱۲۱
 نقد علی بیگ: ۶۱
 نوراگغ: ۵۱

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
 گریگور: ۴۹
 گلناباد: ۳۳
 گنجه: ۹، ۱۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵
 گندمان: ۱۲۳
 گوج علی: ۲۷، ۴۲
 گوروک: ۱۴۷، ۱۴۸
 گورووان: ۸۳
 گوک تپه: ۸۶
 گوک کلیسا: ۱۴۷، ۱۴۸
 گولیتسن: ۱۹، ۱۴۵، ۱۴۶
 گیلان: ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۹۳، ۱۴۳، ۱۴۵
 گیلانتتیز: ۱۲، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰
 ل
 لار: ۷۶
 لایلاس: ۷۳، ۷۷، ۸۳
 لزگیان: ۲۰، ۳۳
 لک لر: ۷۶، ۱۱۴
 لکهارت: ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۸۱
 ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴
 لیلان: ۱۲۶
 م
 ماد: ۳۵
 ماسیس: ۱۵۸
 ماقارا: ۱۵۲
 مامیش پاشا: ۱۳۳
 مانزیکرت: ۱۵۳
 ماوراء قفقاز: ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۵، ۴۱
 مایار: ۱۱۵
 مبارک تپه: ۱۵۳، ۱۵۴
 متخواری: ۳۳
 متسخت: ۳۳

۱۸۰ تاریخ جنگ‌ها، گزارش نبردهای ایران و عثمانی پس از سقوط صفویه (۱۷۲۱-۱۷۳۸)

نهادند: ۷۳، ۹۸

نیویورک: ۱۳، ۳۰

هند: ۷۹، ۹۵

هوشنگ مهدوی: ۱۴۴

هوانس: ۲۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۱۲۱، ۱۴۰

هوانناوانک: ۵۰

هوانسیان: ۱۳

هویزه: ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۸

و

واردپت گریگور: ۲۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷

واردان: ۸۰

وان: ۹، ۴۱، ۴۸، ۶۴، ۹۷، ۱۵۱، ۱۵۴

وختانگ: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹

ی

یالقور حسن: ۲۷

یانگیجی: ۷۷

یزد: ۹۴

یزه: ۳۹

ینی‌باغچه: ۸۷

ینی‌جیشلی: ۸۷

ینی‌چری: ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۲

۸۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳

یورفا: ۹۸

یولیگرد: ۹۸، ۱۰۰

یونان: ۸۵

ه

هارون آباد (هارون آوا): ۷۵، ۸۵، ۱۱۴، ۱۲۴

هامر: ۳۹، ۶۴

هانان: ۱۰۱

هانانیان: ۲۱، ۲۲، ۲۸

هخامنشی: ۳۵

هرات: ۸، ۱۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۶۵

هرازدان: ۴۹

هرانت: ۳۰

همدان: ۷، ۸، ۱۸، ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۴، ۶۶

۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹

۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۷، ۹۸

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۷

تاریخ جنگ‌ها نوشتهٔ ابراهام ایروانی از اهالی ایروان، در نیمه نخست قرن هیجدهم میلادی / دوازدهم هجری قمری به رشتهٔ تحریر در آمده است. این کتاب با تهاجم افغان‌ها به ایران در ۱۷۲۱م. آغاز و با شکست آن‌ها در قندهار در ۱۷۳۸م. توسط نادر به پایان می‌رسد. مطالب کتاب دربارهٔ جنگ‌های افغان‌ها با ایرانیان، عثمانی‌ها و افغان‌ها، عثمانی‌ها و ایرانی‌ها، همچنین حضور عثمانی‌ها و ایرانیان در ارمنستان شرقی و ایروان و اشاراتی به تجاوزات روس‌ها در سرزمین‌های ایرانی قفقاز و گیلان در فاصلهٔ زمانی سال‌های ۱۷۲۱ - ۱۷۳۸م. است. علاوه بر آن، ظهور و قدرت‌گیری نادر و اقدامات او در تاریخ ایران آن دوره را نیز در بر می‌گیرد. از ویژگی‌های منحصر به فرد این کتاب در میان آثار مشابه آن، حضور عینی و زنده مؤلف در ذکر حوادث و رویدادها و یا نقل از شاهدان و ناظران عینی آن‌ها می‌باشد. کتاب حاضر نخستین ترجمهٔ فارسی از متن انگلیسی آن است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۹۸-۰۲-۹
ISBN: 978-600-7398-02-9